

فدک

بسم الله الرحمن الرحيم

فغان بلبلی کز عشق می نالد اثر دارد

نه هر مرغی که فریادی کشد شوری بسر دارد

### فدک نمایشگر حکومت الهی

در طول چهارده قرن فدک کلمه ای است که بر زبان مسلمانان پیوسته جریان داشته و نویسندگان در اطراف آن بحث و گفتگو می نموده اند و در تاریخ اسلام موضوعی حساس و پرمغز می باشد که همه روشنفکران در این باره بحث نموده اند و هرگاه خواسته اند مباحث اسلامی به طور دقیق رسیدگی شود موضوع فدک به میان آمده است و در اطراف آن از لحاظ اثبات و نفی صحبت می کنند و بزرگترین نقطه حساسی که همه نویسندگان به آن تکیه کرده اند اینست که تنها دختر پیامبر زهرای اطهر گرداننده این موضوع می باشد و همه مطالب در شخصیت زهرا دور می زند و همه گروه ها اعتراف دارند که فدک از جنبه مادی ارزشی ندارد که اینگونه محور سخن قرار گیرد و رجال اسلام درباره آن کتابها بنویسند و کتابهای خود را به شرح و بسط در این باره اختصاص دهند بنابراین باید عمیق تر فکر نمود تا مبدأ این فکر را پیدا کرده و به حقیقت یافت که چه نظری در این کار هست و اختلاف روی چه پایه ای پیش آمده است و وجهه نظر هریک از دو طرف را باید به دست آورد تا دید این حقیقت چگونه باید مورد توجه همه حق طلبان قرار گیرد و در تمام مجالات و وقایع گذشته و آینده دقت نمود که با چه تردستی مطلب را از حق منحرف سازند و پاسداران حق و حقیقت در چنین پیش آمدهایی چه روش های ماهرانه را در پیش می گیرند و چه خط مشی را جدا می کنند و به انسان ها حقایق را چگونه نشان می دهند و طرز مبارزه را بیان می کنند.

بزرگترین مسئله ای که در زمان رسول اکرم (ص) در همه دلها جا داشت و درباره آن افکاری ضد و نقیض

می نمودند مسئله خلافت رسول گرامی اسلام بود که پیوسته مورد بحث و گفتگو قرار می گرفت و پیامبر اکرم به دستور خدای متعال مطلب را به گونه های مختلف در اختیار مسلمانان قرار می داد ولی دسته ای هم نمی توانستند با آنچه خدا دستور داده عمل کنند و تسلیم شوند و انتظار داشتند روزی حکومت را به دست گیرند و به اغراض خود برسند و برای رسیدن به هدف خود توطئه هایی داشتند که در کتابها ثبت و ضبط است البته در حیات رسول بزرگوار کاری نمیتوانستند از پیش ببرند ولی همینکه پیامبر اسلام دعوت حق را لیبیک گفت کودتایی به راه انداختند و در مقابل حکومت الهی ایستادگی نمودند و در کوتاه ترین زمان آنچه در دل داشتند به زبان آوردند همفکران خود را جمع کردند و در مقابل امیرالمومنین (ع) قیام نمودند و کار را به جایی رساندند که اگر اندک غفلتی روی می آورد و علی علیه السلام برای به دست آوردن حق خود کوچکترین اقدامی می نمود دیگر اسلام طرفداری نداشت لذا به ابوسفیان که تقاضای بیعت با او را نموده بود با کمال صراحت اعلام کرد من فریب نمی خورم و بیعت تو ارزشی ندارد.

حکومت به صورتی تشکیل گردید که اگر ادامه می یافت برای همیشه حکومت حق تبدیل به حکومت مادی می گردید و اسلام با وضعی مادی و از دیدی دور از حق و عدالت در جهان شناخته می شد و دیر یا زود در کتب تاریخ دفن می گردید و مردم می گفتند برای رسیدن به قدرت بود که آن همه تبلیغات انجام گرفت و چون به قدرت رسیدند تا حدی که می توانستند به خویشان و بستگان با افکار قومی و سستی خود پرداختند و مردم را اسیر دستورات خود به عنوان قانون الهی ساختند و طبعاً هرچه پیشرفت می نمودند و زمان آنها را به جلو می برد حقیقت کمتر و خودپرستی و خویشتن خواهی و مفاسد دیگر بیشتر می گردید تا جایی که رجال و زعماء ثوره و انقلاب به جان هم افتاده و هر یک دیگری را رسوا می نمود.

تمام این دردها با سرعت عجیبی در اجتماع پیشرفت و اثر می گذاشت و تنها درد را یک فرد مذهبی که در جهان اسلام شخصیتی داشت که همه نسبت به او احترام قایل بودند و قرآن کریم عصمت او را ثابت نموده و پیامبر اکرم

در موارد بی شماری نسبت به عظمت و بزرگواری او در سطحی که درک آن برای همه آسان نیست گوشزد می نمود تا جایی که دست او را می بوسید و چون به سینه او بوسه می داد می فرمود من بوی بهشت می شنوم و از همه مهمتر اینکه مردم مسلمان تقوی و پاکدامنی و عظمت و مقام او را پذیرفته بودند تا سر حدیکه خلیفه دوم به خلیفه اول می گوید ما نمی توانیم بدون رضایت او کار خود را تمشیت دهیم و بار را به منزل برسانیم. این بانوی یگانه اسلام وظیفه داشت که در چنین وضعی قیامی کند که نه حکومت سقوط کند نه دولت حکومت قانونی اسلامی معرفی شود تا اسلام به سیر موفقیت آمیز خود ادامه دهد و از طرفی هم جهان اسلام حقایق را درک کنند و نتواند همه مسایل را به حساب بگذارند و چهره رسای اسلام را به گونه ای دیگر جلوه دهند.

دختر پیامبر اسلام بهترین راه را برگزید و از حریم ولایت بدین صورت دفاع نمود او فدک را مطرح کرد و موضوعی را که در سال هفتم هجرت رسول اکرم بنیان آن را نهاده و به امر پروردگار پس از خیبر با مردم فدک که در چند کیلومتری مدینه واقع است مصالحه نمود و به گفته نویسنده بزرگ مصری توفیق ابو علم (صفحه ۱۶۹) نصف آن ملک خالص پیامبر اسلام طبق مقررات گردید و به آنها قرار داد کشاورزی و آبادی گذاشت.

صبحی صالح نویسنده بزرگ اسلامی در شرح خود می گوید فدک قریه ای است از آن رسول اکرم که پیامبر با صاحبان آن قرار داد بست و نصف آن را به آنها داد و نصف دیگر به پیغمبر پس از خیبر تعلق گرفت و شیعه همه اجماع دارند که رسول اسلام نصف ملک خود را به فاطمه دختر والامقامش عطا نمود ولی ابوبکر آن را گرفت و در زمره بیت المال قرار دارد (۱).

فاطمه اطهر از پدر از خویش آن را به عنوان نحله و هدیه دریافت داشت و رسول اکرم این بخشش را به دستور خدای متعال پس از نزول آیه ی کریمه ی و آت ذالقربی حقه (الاسراء ۳۶) انجام داد و همه مسلمانها در ظرف سه سال میدیدند که تنها زهرای بزرگ در فدک مداخله می نمود و آنچه درآمد داشت گرد می آورد و به مصارف خود و فقرا و نشر معارف اسلامی می رساند و پس از رحلت رسول اکرم و انجام توطئه نخستین کاری که انجام

گرفت غضب فدک بود که با یک صورت فریبائی حق مسلم دختر پیامبر را ربودند و او را از ملک خود خارج ساختند و برای مشروع جلوه دادن کار خود دست به جعل حدیث و تأویل آن بردند و همه کار خود را از لحاظ قانونی برای توجیه کردند زهرای عزیز با یک دنیا هشیاری الهی خواست شخصیت مذهبی و دینی آنها را آنچنان که هست جلوه دهد اگرچه زمان اقتضای برهم ریختن حکومت را ندارد و مردم روز نمی‌توانند فعلاً حقایق را آنطور که هست درک کنند لذا به مسجد آمد و دولت را استیضاح نمود و خطبه‌ای خواند که صدق گفتار رسول اکرم و شخصیت فاطمه بزرگوار از جملات و فرازهای حکمت امیزش نمودار بود و آنچنان شوری در جمعیت افتاد و مسجد میدان مبارزه حق و باطل قرار گرفت که اگر باز حضرتش عنان نمیگرفت وضع صورتی دیگر داشت در چنین موقعی فریاد زد: عبادالله انتم امنائه فی عباده و بلاده یعنی شما باید حق را بگویید و به سائرامم برسائید؟ از این جا معلوم می‌شود که تنها نظر دختر پیامبر همین بود که چهره رسای اسلام که از منبع وحی آرایش گردیده به همان صورت در جهان طبیعت بماند تا در عمود زمان عاشقان مکتب الهی بتوانند تسلیم دستورات اسلام گردند و دین را از لحاظ قانون و مجری خدائی بشناسند و انحرافات متصدیان امر را در حساب دین خدا نگذارند.

نقش معصومانه بانوی اسلام آنچنان در روحیه مردم آن زمان اثر گذاشت و خطبه و نظرخواهی حضرتش از مهاجر و انصار به طوری وضع را دگرگون ساخت و مسلمانان را در گوشه و کنار بیدار نمود که به گفته سیدالقرزینی در (فاطمه الزهراء ص ۵۹۰) اسماء بنت عمیس به خدمت زهرا می‌رسید و با او انس می‌کرد و ابوبکر نمی‌توانست از او جلوگیری کند و یا شوهرش مانع شود و عجیب تر این است که به گفته الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۱۴ اعلام النساء ج ۳/ ۱۳۱۴ عمر به ابوبکر گفت ما زهرا را به غضب درآوردیم و بیا به خانه زهرا رویم و از او دلجویی کنیم آمدند ولی فاصله به آنها اجازه نداد که از او عیادت کنند به سراغ علی (ع) رفتند و از او خواستند که اجازه زهرا را بگیرند زهرا در چنین حالی شوهر خود را ملاقات کرد (فوراً دریافت به هدف رسیده و از مبارزه سرد خود نتیجه‌ای گرم گرفته است) اجازه فرمود آمدند به عیادت زهرا تا در اجتماع برای خود آبرویی کسب کنند پس از

عذرخواهی فاطمه عزیز فرمود من من شما را یاد می‌آورم از حدیثی که از پدر بزرگوارم شنیدم شما اگر آنرا شنیده اید انجام آندو گفتند آری سپس دختر پیامبر فرمود من شما را به خدا سوگند میدهم آندو گفتند آری سپس دختر پیامبر فرمود من شما را به خدا سوگند میدهم آیا نشنیده اید از رسول خدا که می‌فرمود رضای فاطمه رضای من است و سخط فاطمه سخط من است هرکس فاطمه را راضی بدارد مرا راضی نموده است و هرکه او را به سخط درآورد مرا به سخط درآورده است هر دو باهم گفتند بلی ما از رسول خدا این جملات را شنیدیم دختر پیامبر فرمود به درستی که من خدا را شاهد می‌گیریم و ملائکه خدا را گواه می‌گیریم که شما دونفر مرا به سخط و به غضب درآوردید و مرا راضی نمودید و روزی که من پیامبر را دیدار می‌کنم از شماها شکایت می‌نمایم ابوبکر گفت من پناه می‌برم به خدا از سخط تو و از بدنش مفارقت کند دختر رسول خدا فرمود به خدا سوگند به دنبال هر نمازی تو را نفرین خواهم کرد.

در هر صورت فدک به طور مفصل و مختصر در کتب قوم یاد شده و بسیار ریزه کاری هایی دارد که اهل ذوق بدان توجه داشته و دارند تنها مطلبی که باید در نظر داشت اینست که موضوع فدک تنها برای اثبات حکومت اسلامی و اجراء اوامر الهی به دست حاکم معصوم می‌باشد که از آن در قرآن کریم با اولوالامر تعبیر شده و گرنه مفاسد و گرفتاری هایی برای مسلمان پیش می‌آید که نه تنها مانع پیشرفت اسلام است بلکه جهانی را نسبت به اسلام بدبین می‌سازد و این حقیقت را زهرای اطهر نشان داده و به مردم مسلمان آموخته است در هر شرائطی که پیش می‌آید باید دفاع از حق کنید و اگر هم نتوانستید حق را به کرسی بنشانید آن را جلوه دهید و مردم را به آن آشنا سازید و از مکتب‌های دیگر گریزان و چون اسلام به معنای حقیقی خود جلوه کرد خود می‌تواند در اجتماع بشری جای خود را باز کند و مخالفین خود را از بین ببرد. روی همین اساس امیرالمومنین (ع) در نهج البلاغه در نامه‌ای که به عثمان بن حنیف نماینده آن حضرت در بصره می‌نویسد، از همه جهان هستی فدکی را در دست داشتیم که داشتن این مقدار دارایی موجب نگرانی گروهی گردید و جمعی را عصبانی نمود و ما آنها را به حکومت

الهی سپردیم کم چه نیازی به فدک دارم... و در قسمتی دیگر از همین نامه اظهار می‌دارد آیا برای امیرالمومنین سزاوار است که این مقام را دارا باشد و با بدبختی‌ها و محرومیت‌های مردم مشارکت نکند... به خدا سوگند اگر عرب پشت به پشت هم دهند و رو در روی من بایستند من از آنها فرار نمی‌کنم و اگر روزگار فرصت داد و زمان اقتضا پیدا کند هر آینه به سوی این مردم کوتاه فکر حمله می‌نمایم و زمین را از این ناپاکان پلید پاک می‌نمایم و افکار ضد انسانی را از بین می‌برم. (۳)

مکتب تشیع همانطور که حضرت جواد فرمود: ان الله عز و جل جعل فی کل من الرسول بقایا من اهل العلم یدعون من ضل الهدی و یعتبرون علما معهم علی الاذی خداوند در خاندان انبیا کسانی را می‌گمارد که با توانایی علمی و نفوذ معنوی خویش مردم را از ضلالت و گمراهی به هدایت راهنمایی کنند و اینها پاسدارانی هستند که هرگونه آزار را در راه نگهداری دین بر خود روا می‌دارند لذا به دنبال زهرای اطهر از حریم مقدس ولایت دفاع نموده و می‌نمایند و پاسداری مکتب توحید را برای همیشه به عهده گرفته است:

و به گفته امام صادق (ع) بیث ذالک الی الناس و یشده فی قلوب شیعتکم، حقایق را نشر می‌دهند و دوستی خاندان عصمت را در دل شیعیان زیاد می‌نمایند.

و دیگران تا توانسته و می‌توانند برای خاموش کردن این شمع هدایت با تمام مسائلی که در این خط دنبال می‌شوند مخالفت می‌کنند و موضوعاتی که موجب تقویت مبانی شیعه است انکار و تخریب می‌نمایند و به طور ناآگاه دشمن اسلام می‌خواهد در طول زمان مردم ساده لوح خوش باور آن را دنبال می‌کنند...

خداوند به برکت بانوی با عظمت اسلام کشور ایران را که مهد تشیع و مرکز حکومت اهل بیت است در پناه عنایت ولی عصر (ع) از هرگونه خطری حفظ فرماید و موفقیت را نصیب ملت ایران بگرداند و دشمنان ایران و شیعه را سرکوب و مخدول فرماید.

شهادت زهرای اطهر جمادی الاولی ۱۴۰۱

حسن سعید

(۱) فدک بالتحریک قریة لرسول الله و كان صالح اهلها على النصف من نخيلها بعد خيبر و اجماع الشيعة على انه كان اعطاها فاطمه رضی الله عنها الا ان ابابکر رضی الله عنه اثار ردها لبیت المال (صبحی الصالح شرح النهج).

(۲) در اینجا برای دانشمندانی که اهل تحقیق هستند نام کتاب‌هایی که مستقلاً درباره فدک بحث نموده‌اند با مدارک یاد می‌شود و از ذکر کتبی که ضمن تاریخ اسلام بدین موضوع پرداخته‌اند خودداری می‌شود.

۱- اخبار فاطمه فهرست الشیخ: ۳۷

احمد بن محمد بن جعفر المولی البصری

۲- الخطبه للزهراء - ع -

لوط بن یحیی بن سعید ابومحنف الازدی الغامدی فهرست الشیخ: ۲۶۱

۳- فدک

ابراهیم بن محمد بن سعید بن هلال بن عاصم بن سعد بن مسعود

الثقفی صاحب کتاب الغارات فهرست الشیخ: ۱۷

۴- فدک

ابوالفرج علی بن الحسین الاصفهانی صاحب الاغانی له کتاب فیہ کلام فاطمه (ع) فی فدک. معالم العلماء: ۱۲۸

۵- فدک سید محمدباقر صدر به ربی و ترجمه فارسی

۶- فضائل فاطمه

باوحفص عمر بن احمد بن عثمان بن احمد بن شاهین المروزی المتوفی ۳۸۵

معالم العلماء

۷- مولد فاطمه



ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه الصدوق المتوفی ۳۸۱

معلم العلماء

۸- فدک:

طاهر از متکلمین بوده و شیخ ابو عبدالله مفید در مبداء امر خود بر او قرائت فرموده و از برای اوست کتبی از جمله

کتابی در فدک

امل الامل: ۱۳۷

۹- فدک

ابومحمد الحسن بن علی بن الحمس بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الاطروش له کتب منها

فدک.

النجاشی: ۴۲

۱۰- فدک

ابوطالب عیبدالله بن ابی زید احمد بن یعقوب بن نصر النباری الواسطی المتوفی ۳۵۶ عالم ثقه فی الحدیث من

تصانیقه: فدک

النجاشی: ۱۶۱

۱۱- فدک

عبدالرحمان بن کثیر الهاشمی مولی عباس بن محمد بن علی بن عبدالله بن العباس.

النجاشی: ۱۶۳

۱۲- ذکر فاطمه - ع - ابابکر

ابو احمد عبدالعزیز بن یحیی بن احمد بن عیسی الجلودی الازدی البصری شیخ البصره و اخبار یهاله تألیف منها: ذکر

فاطمه - ع - ابابکر

النجاشي: ١٦٧

١٣- الظلامه لفاطمه (ع)

ابوعلى محمد بن احمد بن الجنيد الاشكافي الكاتب له مؤلفات كثيره مهنا الظلامه لفاطمه -ع-

النجاشي: ٢٧٣

١٤- ابوالحسين يحيى بن زكريا الترماشيزى له: فذك

النجاشي: ٣٠٩

١٥- المقله العبراء فى تظلم الزهراء -ع-

الشيخ عبد على بن الحسين الجزائرى

امل الامل: ١٥٤

١٦- ميراث النبى - ص -

والخبر المنسوب اليه - ص - قوله: نحن معاشر الانبياء لانورث.

ابوعبدالله محمد بن محمد بن نعمان المفيد البغدادى المتوفى ٤١٣

طبع الكتاب فى انلجف عام ١٣٧٠ و يقع فى ٦٦ ص.

١٧- تفسير خطبة الزهراء -ع-

ابوعبدالله احمد بن عبدالواحد بن احمد البزاز المعروف بابن الحاسر المتوفى ٤٢٣ له:

تفسير خطبه فاطمه -ع-

تأسيس الشيعة: ١٠٠

١٨- شرح خطبه الزهراء -ع-

عبدالله بن محمد رضا الشبر الحسينى الكاظمى المتوفى ١٢٣٠

ابوالجيش المظفرين محمد الخراسانى البلخى المتوفى ٣٦٧

من شيوخ الشيخ المفيد ويروى عنه فى الارشاد له فدى

رجال النجاشى: ٢٩٩

(٣) وسائل الشيعه ج ١٨ حديث ٣

باب ٢٥ باب وجوب الحكم بملكه صاحب اليد حتى يثبت خلافها

عن ابى عبدالله (ع) فى حديث فدى عن امير المؤمنين (ع) قال لابى بكر اتحكم فىنا بخلاف حكم الله فى المسلمين قال لا

قال فان كان فى يد المسلمين شئ يملكونه ادعيت انا فيه من تسئل البيئه قال اياك كنت تسئل البيئه على ماتدعيه على

المسلمين قال فاذا كان فى يدى بشئ فادعى فيه المسلمون تسئلنى البيئه على ما فى دى و قد ملكته فى حياة رسول الله

قال رسول الله...

الاحتجاج ج ١ ص ١٢١

.... قال على (ع) فما بال الفاطمه تسالها البيئه على ما فى يديها و قد ملكتها فى حياه رسول الله (ص)

(٤) الاستغاثة ص ١٢.....، ثم أنه عمد الى الطامة الكبرى و المصيبة العظمى فى ظلم فاطمة بن رسول الله صلى الله

عليه و آله و سلم فقبض دونها تركات أيها مما خلفه عليها من الضياع و البساتين و غيرها و جعل ذلك كله بزعمه

صدقة للمسلمين و أخرج أرض فدى من يدها فزعم هذه الارض كانت لرسول الله (ص) إنما هى فى يدك طمعة منه

لك، و زعم ان رسول الله (ص) إنما هى فى يدك طمعة منه لك، و زعم ان رسول الله (ص) قال نحن معاشر الانبياء

لانورث و تركناه فهو صدقة فذكرت فاطمة عليها السلام برواية جميع اوليائه أن رسول الله (ص) قد جعل لى ارض فدى

هبة و هدية فقال لها هات بينة تشهد لك بذلك فجامت أم أيمن فشهدت لها فقال امرأة لامحكم بشهادة امرأة، و هم

رووا جميعا ان النبي(ص) قال أم أيمن من اهل الجنة فجاه أميرالمؤمنين عليه السلام شهد لها فقال هذا بعلك و انما بحر الى نفسه، و هم قدرروا جميعاً ان رسول الله(ص) قال على مع الحق و الحق مع على يدور<sup>١</sup> معه حيث دار و لن يفترقا حتى يردا.

---

<sup>١</sup> أخرج هذا الحديث عن النبي(ص) جمع من الحفاظ والاعلام معهم الخطيب البغدادي في التاريخ (ج ٤ ص ٣٢١) بطرقه عن أم سلمه و الحافظ الهيثمي في مجمع الزوائد (ج ٧ ص ٢٣٦) و قال رواه البزاز و الحافظ ابن مردوديه في للناقب و المسعاتي في فضائل الصحابة أخرجاه عن عائشة و ابن مردوديه ايضا في المناقب والديامي في الفردوس عن عائشة ايضا بلفظ (الحق لن يزال على و على مع الحق ان يختلفا و لن يفترقا)

## فدک درس فراموش نشدنی

رویدادهای جهان هستی که با زندگی مادی و حیات معنوی بشر بستگی داشته و روشننگر حقایقی برای انسان می باشد مورد توجه قرار گرفته و به میزان اهمیتی که در روش انسانی در طول زمان دارد در اوراق زندگی ثبت و ضبط می گردد و گاهی روی تأثیری که در روح و مغز انسانی می گذارد ارباب تحقیق نه تنها خود سرگذشت را یاد می کنند و پیوسته آن را تکرار می نمایند بلکه شرح و بسط کلیه خصوصیات و ریزه کاری هایی که در پیدایش حادثه نقشی داشته اند پرداخته و انسانها را به حقایقی که در طول تاریخ مورد استفاده قرار می گیرد آشنا می سازند، در میان حوادثی که پس از رحلت پیامبر اسلام (ص) وقوع پیدا کرده حادثه فدک است که باید گفت مهمترین نقش را در حیات اسلام داشته و نه تنها حکومت وقت سرزمینی را که رسول اکرم (ص) به تنها دختر عزیزش واگذار نموده غضب کرده اند بلکه با پیدایش صحنه ای دلخراش مسیر اسلام را عوض نموده اند و با تردستی عجیبی خلافت و رهبری پیشوایان معصوم را محکوم نموده و برای همیشه راه را برای فرمانروایانی ستمگر و غیر معصوم باز نموده اند و با این کار برای خویشتن مجالی در خلافت و ریاست به دست آورده و در طول تاریخ انسانها را از رهبری مردانی آسمانی که از مکتب وحی الهی می گرفته اند محروم نموده اند و آنچنان امر را واژگونه جلوه داند که نزدیک ترین افراد دچار اشتباه گردیده و به دنبال تحقیق گامی بر نمی داشت بانوی اسلام برای روشن شدن وضع به مبارزه پرداخت و به طور مثبت منفی حقایق را آشکار کرد تا جایی که حکومت وقت را در خانه خدا در حضور مسلمین استیضاح نمود و آنچنان با سخنان آتشین خود مردم را روشن نمود که ناچار به نیرنگ و فریب متوسل شدند، و با احترام زیاد مجلس را منحل ساختند، سپس دختر پیامبر (ص) هدف را تعقیب نمود تادر بستر مرض آرمد و چون زنان را مورد خشم و غضب قرار داد و بایک جمله کوتاه حقیقتی بزرگ را برای جهان اسلام بیان کرد و گفت:

بندگان خدا شما مسئولیتی بزرگ دارید، امانتی که دین خدا باشد باید باکمال درستی در حفظ و اجرای آن بکوشید

و به سایر ملل نسل‌های آینده برسانید.

عجیب اینجا است که آنها با تکیه زدن بر مسند حکومت اکتفا ننمود.

نقشه‌ای طرح کردند که تا آخرین روز حکومت به دست ستمگران و نااهلان بیافتد، لذا از هرگونه تغییر و تبدیلی در اصول حکمرانی اسلام و احکام الهی مضایقه نداشته و با واژگونه نمودن مقررات اسلامی سلام را تغییر دادند.

ولی خدا نخواست، «يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» دست توانای حق همیشه

راه را برای طرفداران حق باز می‌گذارد و آنچنان جلوه‌گری می‌کند که جای هیچگونه شبهه و تردیدی نمی‌ماند، تا

آنکس که نظری جز رسیدن به واقع ندارد بتواند به هدف خود برسد و دچار اشتباه نگردد، راستی عجیب است

پروردگار متعال در هر عصر و زمانی مردانی را بسیج می‌کند که حقایق را با صورتی روشن و منطقی گویا در

اختیار انسانها بگذارند و به نسل آینده واقعیات را تحویل دهند و چه بسا افرادی که خود در جبهه مخالف گام

برمی‌دارند ناخودآگاه خود حامل حقایقی می‌شوند که هر بیننده‌ای را دچار تعجب می‌نمایند، این خود معنای

سیاست آسمانی است که آفریننده جهان هستی برای نظم آفرینش و رهنمایی انسانهای آزاد و مختار پیش بینی

نموده و هرگز نمی‌توان این ضابطه اساسی عالم خلقت را عوض نمود و با این سنت الهی مبارزه کرد، لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ

لِسِنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا.

خوشبختانه علما اسلام و ارباب تحقیق از صد اسلام تاکنون در همین زمینه تحقیقاتی عالی داشته و در کتب فریقین

به تناسب در موارد عدیده و در مناسبات زیادی مطالبی را آورده‌اند و دانشمندان می‌توانند در نوشته‌های آنها که به

زبان‌های مختلف نوشته شده مراجعه نمایند و حقیقت را دریابند، در موارد مختلف به هدف خود برسند.

عالمی بزرگوار و محقق عالی مقام که خود از بیت رسول اکرم (ص) می‌باشند (مرحوم آیت الله قزوینی) با قلم

توانای خود این رویداد را تحقیق نموده و با زبان عربی در اختیار گذارده‌اند و پس از او هم مردان اهل فضل و

تحقیق درباره آن تحقیقاتی نموده و در نتیجه زحمات آنها به وسیله فاضل گرامی جناب آقای مقدسی که حقاً

زحمتی به سزا کشیده اند به وسیله عالمی دلسوخته که خود از نسل رسول اکرم (ص) است (جناب آقای سید مرتضی رضوی) به دست اینجانب رسید، خدا خواست کوچکترین خدمتکاری مورد عنایت قرار گیرد و خدمتی به او محول گردد و به محمد الله و المنه با کمک دوستان مخصوصاً دوست گرا نمایه فقیدم مرحوم آیه الله حاج آقا با قرمی تغمده الله به غفرانه به طبع رسید و چون مورد استقبال قرار گرفت مکرر انتشار یافت، دوستان اصرار داشتند این اثر نفیس به فارسی ترجمه گردد تا جوانان هشیار و بیداری که پیوسته به دنبال تحقیق گام به سر می‌دارند از آن استفاده نمایند و حقایقی را درک کنند، در اینجا حجه الاسلام آقای حاج سید احمد علم الهدی که به راستی دانشمندی دلسوز و علاقمندی با اخلاص می‌باشد، متن کتاب را با قلم شیوای خود به فارسی ترجمه نمودند و در اختیار گذاردند، خوشبختانه مقارن رسیدن کتاب دوست عزیز جناب آقای حاج آقا رضا عمادزاده بنیان گذار حسینیه عماد زاده، در اصفهان که راستی بر اخلاص او غبطه می‌خورم درخواست نمودند که این کتاب را با مقدمه‌ای چاپ کنم و در اختیار فارسی زبانان قرار دهم تا با عنایت پروردگار موجب شود حسینیه در طول زمان مرکز پخش معارف اسلامی قرار گیرد.

خدا را شکر که مشمول عنایات پیشوایان دین قرار گرفته و حضرت ولی عصر ارواحنا فداه خدمتی پی از خدمت ارجاع می‌فرمایند و خود وسایل آنها را به نحو احسن فراهم می‌کنند «ما مِنْ نِعْمَةٍ فَمُنْكَ» پروردگارا همانطور که عنایتی می‌فرمایی که کاری به نفع دین و مسلمین انجام شود، توفیقی لطف فرما که خلوص در کار حاصل گردد تا فرآورده‌های زحمات شبانه روزی ذخیره روزباز پسین گردد و به مردمی که با یک دنیا اخلاص در برنامه‌های مؤسسه کمک مادی و معنوی می‌نمایند و دانشمندانی که با تقدیر و ارجاع کار و طرح سازنده ما را یاری می‌کنند خود پاداش در خورد مقم ربوبیت عنایت فرما.

برای کتاب فدک مقدمه‌ای تحت عنوان الرسول و الشیعه نگاشته و اخباری که از رسول اکرم (ص) نسبت به شیعه رسیده و بزرگان سنت و جماعت آنها را نقل نموده به ضمیمه افکار و اقوال آنها در آنجا آورده‌ام و خوشبختانه

بسیار مورد توجه قرار گرفته ولی چون در اینجا کتاب مفصل می شد چنین صلاح دیدند که مستقلاً چاپ شود، ولی دو یادداشتی که در سفر اخیر مصر از دو عالم بزرگ که سمت شیخوخیت از هر را داشته اند گرفته شده عیناً درج می گردد.

شهادت مولا ابی الحسن الرضا علیه السلام

۱۳۹۸ قمری

حسن-سعید

کتابخانه و مدرسه چهل ستون مسجد جامع طهران



## بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

### پیشگفتار مترجم

بر انسان‌های حق‌گو و حقیقت‌جو.

بر افکار روشن و نور افکن بر حقایق تاریک تاریخ.

بر قلم‌های رسا و ارزنده‌ای که عوامل بنیانی و تاریخی انحطاط را بر صفحات خالص و روشن ظاهر می‌سازند.

این پرسش در تمام جوامع و ملل اسلامی در همه افکار پیر و جوان می‌باشد، و بدون پاسخ مغزها را به گور

می‌سپارد:

در روزگار پیشین بر عموم قدرت‌های مادی و نیروهای قلدران || کپی نشده || طوری حکومت داشتیم.

در روزگار کهن شرق را به غرب متصل نمودیم، غرب را در تحت || کپی نشده || شرق قرار دادیم.

## پیشگفتار

ما در زمان‌های قبل علم و صنعت را در مغرب زمین کاشتیم.

ما درد دوران‌های توحش و جاهلیت سایر قبایل و ملل سازنده تمدن جهان بودیم.

ما در کرسی تدریس جهان ادب و اخلاق به دگران می‌آموختیم.

ما در گذشته گردنکشان و جنایت گران نسل بشر را در هم کوفتیم.

اما امروز:

در چنگال حوادث ذلت بار اسیریم.

دستخوش امواج فساد و کج روی‌های اخلاقی گشته ایم.

بازیچه استعمار و قلدران و زورگویان جهان قرار گرفتیم.

لقمه‌ای هستیم که هر حلقوم جنایت ما را فرومی برد.

قربانی سیادت‌ها و آقایی‌های بیگانگان واقع شده ایم.

چرا؟

بعضی در مقام پاسخ به این پرسش‌ها کتاب می‌نویسند: و قلم فرسایی می‌کند: جواب می‌دهند: علت همه این

سقوط‌ها اختلاف ملل مسلمان و عدم وحدت و بیگانگی آنها است.

این خود یک درد از دردهای ما هست، که در ردیف سایر عناصر انحطاط ما در می‌آید، و علت نیست.

برخی دیگر در مقام پاسخ می‌گویند: چون شهوت پرستی‌ها و ماده دوستی‌ها در بین ما زیاد شده و از معنویت دین

چشم پوشیده ایم و انسانیت و اخلاق اسلامی را زیر پا گذارده ایم لذا بیچاره و پریشان به سر می‌بریم.

این هم مثل پاسخ اول بیان علت نیست، بلکه شهوت پرستی ملل مسلمان خود دردی از دردهاست، و یکی از

اعضاء تشکیل دهنده پیکر انحطاط و سقوط مسلمین به حساب می‌آید، و خود آن هم معلول علتی است.

باید علت انحطاط و سقوط مسلمانان را در ما راهای ریشه دار تاریخی بررسی کرد،

آنچه مسلم است، اینست که : هر ملتی سازنده سرنوشت اجتماع بعد از خود است، و سرنوشت او ساخته شده

جامعه پیش از اوست، به عبارت دیگر باید گفت:

## ما مخلوق سلف و خالق خلیفیم

پس باید ریشه و عامل سرنوشت امروز خود را در حوادث و پیش آمدهای گذشته تاریخ بررسی کنیم، و با تجزیه و تحلیل سابقه تاریخ عوامل نکبت امروز را تشخیص دهیم.

اگر دنبال این جوی روان فساد و ذلت مسلمانان را بگیریم و به عقب برگردیم، عوامل خواری و نکبت در هر زمانی را معلول عواملی در زمان گذشته متصل به آن زمان می‌یابیم، تا آنجا که به ارقام سنگین تجاوز و تعدی حکومت‌های عباسی و اموی منتهی می‌شویم، و در نتیجه دیشه ذلت و پریشانی را از انحراف رهبری اسلام از مسیر مقدس تئوکراسی (حکومت خدا بر مردم) خواهیم یافت.

ذلت مسلمین معلول تجاوزات و تعدیات جنایتگران و غاصبین است. سلسله تجاوز و غصب و چپاول و حق‌کشی را اگر از امروز شروع کنیم و به عقب برگردیم اولین تجاوز و حق‌کشی که در تاریخ اسلام بعد از رحلت پیامبر عزیز (ص) اتفاق افتاد، غصب و چپاول فدک به وسیله دستگاه حکومتی ابی بکر بود، این اولین تجاوز و چپاول آمد و تا اینکه در امروز بهزاران رقم تجاوز و جنایت نسبت به ملت مسلمان منجر شد.

پس غصب فدک را باید عامل همه تجاوزات و جنایات و چپاول‌گری‌ها که در اجتماع مسلمانان رخ میدهد و ملت‌های اسلامی را در منجلاب ذلت و خواری قرار داده، دانست.

برخی از اشخاص کوتاه فکر چینین می‌پندارند: که بحث و گفتگو در پیرامون این قبیل موضوعات بی نتیجه است، و قضاوت در مورد یک حادثه‌ای که در هزار و چهارصد سال گذشته اتفاق افتاده به درد ملت بی سامان امروز مسلمان نمی‌خورد.

بعضی دیگر در این مورد لهجه تندتر و منطق خشن‌تری دارند مدعی هستند: اینگونه مباحث علاوه بر اینکه در اجتماع امروز مسلمان دردی دوا نمی‌کند، ضربه هم می‌زند، و وحدت و بیگانگی مسلمین را (که از آن اثری و حتی پرهیبی هم نیست) برهم می‌زنند.

وجود این افراد قشری سطحی هم در اجتماعات مسلمین یکی از شئون انحطاط و بدبختی ملت‌های اسلامی است، مردمی که تنها به لفظ و کلمه اتحاد می‌چسبند و دریای این کلمه فقط بدون توجه به حقیقت آن تمام مقدسات اعتقادی خود را به باد می‌دهند، درست مانند کودک بازیگوشی هستند که او را با یک اسباب بازی ساده و بی ارزش می‌فریبند، با واژه‌های مقدس و فریابی که استعمار به دهان و بر سر زبان آنها می‌اندازد فریب می‌خورند، و ابزار اجرای منویات شوم استعمار می‌گردند.

در تحت عنوان واژه مقدس (وحدت، اتحاد) آنها را می‌فریبند و خود آنان را سبب اختلاف و نفاق و دوئیت در بین اجتماع کوچک شیعه قرار می‌دهند که حتی وحدت در این اجتماع کوچک را به وسیله آنان از بین ببرند، و خود شیعه را به دسته جات مختلف و احزاب گوناگون متفرق کنند.

باید به این عده گفت: اولاً بحث از حوادث گذشته تاریخی صرفاً به عنوان قضاوت در یک ماجرای سابق نیست، بلکه این بحث آن هم به صورت تجزیه و تحلیل بزرگترین نتیجه و فایده اش تشخیص ریشه فساد و ذلت و نکبت اجتماعات اسلامی امروز است، و خود تشخیص درد نیمی از معالجه و درمان محسوب می‌شود.

ثانیاً: این مطلب ضربه‌ای به وحدت اسلامی نمی‌زند بلکه وحدت و بیگانگی ملل متفرق مسلمان است، زیرا اگر بنا باشد روزی عموم ملت‌های مسلمان بخواهند اختلافات خود را کنار بگذارند و دست یگانگی و وحدت را با یکدیگر بفشروند. آیا باید در آن رزو حق را تشخیص داده باشند؟ و همه پیرامون کلمه حق اطراف هم اجتماع کنند و با هم متحد شوند؟ یا خیر؟

اینگونه مباحث حق را بارز می‌کنند و ممیزات فوق و طایف مختلف مسلمان را از بین می‌برد.

خوشبختانه امروز روزی نیست که افراد مسلمان بخواهند در پیرامون مسئله فردپرستی از یکدیگر فاصله بگیرند. و صرفاً به عنوان تعصب ورزی درباره افراد مجهولی که جز نامی از آنها در گوشه تاریخ اثر دگر در جهان ندارند با برادران مسلمان خود بجنگند و مبارزه کنند، بلکه اگر یک قلم توانا و یک فکر برازنده با حفظ اصول انصاف و حق

گویی بتواند از صورتهای ماسک زده عده‌ای که در دید برخی مغزها با چهره معصوم جلوه کرده اند، در حالی که در حقیقت دیو پدید آورنده جنایت دیروز بوده اند پرده بردارد و ماهیت آنها را با استدلال و تحلیل کامل معرفی کند: آنگاه است که حق روشن می‌شود و عموم مذاهب مختلف اسلامی به عنوان حق‌گرایی اطراف مشعل مقدس حق مجتمع می‌گردند و دست وحدت و برادری یکدیگر را می‌فروشند.

هم اکنون در گوشه و کنار اجتماعات گوناگون اسلامی بعضی چهره‌های درخشنده همچون «استاد عبد الفتاح عبد المقصود» تابندگی دارد که در مقام اظهار حق و سخن از حقیقت از طریق تجزیه و تحلیل گذشته تاریخی از هر نوع مجاهده دریغ نمی‌کنند، و در این مسیر مقدس در برابر همه تمایلات و طعن‌ها و شکنجه‌های افراد مغرض مقاومت می‌ورزند.

وجود این سیماهای درخشان نور امیدی در دل‌ها می‌دهد: که مجاهدات پیگیر این مردان حق پرست می‌رود تا روزی حقیقت را از نظر تمام دیدهای مختلف اسلام روشن کنند، و همه مسلمانان از هم دور افتاده را اطراف یکدیگر مجتمع سازند.

گذشته از تمام این مطالب امروز ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که همه اجتماعات مختلف و نژادهای گوناگون با هم مرتبط و به یکدیگر متصل اند، و ما به حکم وظیفه وجدان و دین موظفیم عموم افراد را از طبقات مختلف به دین مقدس اسلام و پیروی قرآن کریم دعوت کنیم.

هنگامی که یک فرد روشن فکر و دانشمند غربی را به آیین اسلام دعوت کنیم: در پاسخ به ما می‌گوید: من حاضر نیستم مثل مردم صد سال گذشته لباس بپوشم و خانه بسازم، تو می‌گویی برگرد از مکتب هزار و چهار صد سال پیش پیروی کن، مگر این مکتب برای زندگی بشر چه دارد؟ که مکتب‌های علمی و فلسفی امروز دارا نیست، و مگر این مکتب چگونه رهبر و استادی دارا است که در دانشگاه‌ها و آکادمی‌های علمی و مکتب‌های سیاسی دنیای امروز همانند او را نمی‌توانیم بیابیم؟

ما در لحظه اول نمی توانیم عموم حقایق و برنامه‌های ارزنده قرآن را برای او مشروحا عنوان کنیم، پس باید از اسلام آموزگار و رهبری به رخ او بکشیم که دنیا همانند آنرا به خود ندیده و ندارد، اما شخص اول اسلام پیغمبر اکرم(ص) درست مورد قبول این فرد روشنفکر است، می‌آئیم به شخص دوم و سوم، می‌گویید شخص دوم این مکتب به شهادت تاریخ یک عرب بی سواد بوده که کوچکترین اثر علمی از او در جهان وجود ندارد من یک فرد دانشمند چگونه خود را تسلیم دستورات و فرامین چنین موجود بی سواد می‌کنم، اینجا برای روشن شدن حقیقت اسلام مجبور هستیم ثابت کنیم آن عرب بی سواد که تو او را شخص دوم اسلام می‌دانی او شخص دوم نبوده است بلکه فرد قلدری بوده که بر اساس زور و شیطنت براریکه قدرت اجتماع اسلامی تکیه زده بود، و پس از وی هم دو نفر دستیاران او حکومت را به چنگ گرفته اند، شخص دوم اسلام و دومین رهبر ولید و مکتب قران علی بن ابی طالب (ع) است که پیشگویی‌های علمی وی را دنیا پس از هزارسال با چشم دیده است.

پس برای اینکه اسلام غذای مناسب خوراک افکار برازنده و دانشمندان امروز قرار می‌گیرد: ما مجبوریم این چهره‌های تاریک که در صدر اسلام با استعداد از زور و شیطنت روی کار آمده اند با نیروی تحلیل و تجزیه تاریخ آنها را کنار بزنیم، و جبهه‌های مقدس و پاک درخشان اهل بیت پیغمبر(ص) را به رخ جهانیان بکشیم.

در خاتمه خوشوقتم که این توفیق از دربار ولایت مدار ولیّ الله الاعظم حجّه بن الحسن العسگری ارواحنا فداه به این حقیر عنایت گردید فرمان دوست دانشمندم (جناب سید مرتضی رضوی مدیر محترم مکتبه النجاح) را امتثال نمودم با قلم نارسای خود این کتاب پراچی که چکیده بزرگ مغز برازنده اسلامی (علامه فقید سید محمد حسن قزوینی) است ترجمه می‌کنیم، و حضرت حجه الاسلام والمسلمین جناب آقای سعید موسس محترم مدرسه و کتابخانه چهل ستون که در نشر معارف اهل البیت همواره موفق اند به نشر آن اقدام خواهند فرمود.

تهران - سید احمد علم الهدی

ع ۲-۱۳۹۷ ه.ق

## مقدمه

### نویسنده بزرگ اسلامی

### استاد عبدالفتاح عبدالمقصود

### به نام خداوند بخشنده مهربان

برادر گرامی ام ( آقای سید مرتضی رضوی) از من خواست که با تلاش در تنظیم کلاس چند به عنوان مقدمه برای این کتاب: شرافتی را جهت خود حیازت کنم، هر چند، این کتاب را نیازمند به تقدیم مقدمه‌ای نمی بینم که اهمیت و عظمت آن را معرفی کند.

در اینجا اقدام به این مطلب را به کلمه «أُكَابِدُ» (تلاش به سختی) تعبیر کرده‌ام و جداً هم همین معنا با تمام جهت در این مورد صادق است، زیرا بررسی موضوع فدک از دور و نزدیک حقاً مطلب مشکلی است و تجزیه و تحلیل آن فوق العاده مشقت دارد.

چگونه می توان گفت بررسی اینگونه امور مشکل نیست، در حالی که انسانی که بخواهد این چنین مسائلی از امهات تاریخ را که ملامال از مبادی اعتقادی است و مورد درگیری‌های شدید شده است مورد تحلیل قرار دهد: همچون فردی است که بر فراز دره عمیق برشته‌ای آویزان گشته که از موی باریک تر از لبه شمشیر برنده تر است. اگر آن رشته قطع نشود و او به حضيض دره پرتاب نگردد: مسلم از جراحات‌های کشنده و زخم‌های سوزنده سالم نخواهد ماند.

اصولاً برنامه من اینست که هیچگاه در بررسی اینگونه امور غلو نمی ورزم، ولی در بحث و گفتگو در این سنخ مطالب تجربه عمیقی به دست دارم، هرگاه در خصوص این قبیل موضوعات حق سرودم و در این سنخ موارد به عنوان تحقیق وارد شدم و غور نمودم: از حق یابی فارغ نگردیدم، مگر اینکه مورد طئن و نقد یک عده افراد قشری و ظاهرین قرار گرفتم، خدا از گناه آنان بگذرد.



آن مردمی که چنین پنداشته اند: اجرای هرگونه برنامه فکری، بررسی آزاد، ملتزم شدن به منطق عقل و رسیدگی به مسائل مهمی که بنیان گذار سرنوشت اسلام بوده است، انحراف از جاده راست و طریق صحیح است.

عموم اتهاماتی که دشمنان به من نسبت داده اند، و همه طعن‌ها و طردهایی که از اجتماع مناظر و قشری دیده‌ام تمام به خاطر این بوده: که در کتاب الامام علی بن ابی طالب (ع) در مقام استقراء وقایع گذشته و بررسی سرچشمه حوادث تاریخ به بیان علل و فلسفه‌های جریانات پرداختم، و به سخن و گفتار اشخاص اتکا نمودم که در این حوادث می‌جوشیدند، و در پدید آوردن آن‌ها سهیم بوده اند.

چون سخن و تحقیق من در آن کتاب به نظریه خاصی درباره بعضی از اصحاب و معاصرین پیغمبر(ص) منتهی شد، که خود آن افراد پیش از قرن‌ها به این حقیقت اقرار کرده بودند، و عین این مطلب را اعلان فرموده بودند، در عین حال از این جمعیت دور از فکر عده‌ای از نویسندگان تازه به دوران رسیده که قلم آنها چهره خشمگین تهاجم را به خود گرفته است، به من حمله نمودند، و با من دشمنی وزیدند، و نسنجیده سخن گفتند و به من نسبت دادند: که در برابر شخصیت جمعی از پیش کسوتان چون ابی بکر، عمر، عثمان، معاویه، ابن عاص و غیره که در اجتماع اسلام دارای موقعیت سیاسی بوده اند سرکشی نموده ام.

اولا من میدانم عصمت این شخصیت‌های تاریخ مورد گواهی چه کس بوده؟

ثانیا: خدا را شاهد می‌گیرم که من در مقام بحث تحلیلی از تاریخ بنیانی اسلام اگر متعرض گوشه‌هایی از زندگی این افراد شده‌ام غرض اهانت و اعمال کینه و بغض نسبت به آنان نبوده است، بلکه چهره تاریخی اینگونه افرادی که در گذشته تاریخ دارای ضایعات بوده اند با یک قلم انتقاد رسم نموده‌ام نه با یک قلم حق‌کشی، و در مقام بررسی سرگذشت آنان مقرون به حق سخن گفته‌ام، و اگر از آنها اثری نقل نموده‌ام جز عین گفتار خود آنان نبوده است، و در مقام بیان آراء و عقاید آنها تأویلی ننموده‌ام، و عقاید ایشان را از صریح گفتار و اقرارشان بر حسب آنچه که در مدارک معتبر وجود دارد نقل کرده‌ام.

با این کیفیت: به چه دلیل دشمنان مرا سرزنش می‌کنند؟ و به من نسبت گناه می‌دهند؟ من گناهی در حق این افرادی که آنان ایشان را معصوم می‌دانند مرتکب نشده‌ام.

آری انکار نمی‌کنم، اگر من به بعضی از عیوب و ناروایی برخی از تصرفات این رجال اشاره کرده‌ام: صرفاً به عنوان نقل تاریخچه و تحلیل موضوع از زبان و گفتار آن‌ها بوده است که خود اعتراف نموده‌اند، و تازه اینگونه مطالب را با یک بیان متین و مودب در مقام استدلال مورد بحث قرار داده‌ام.

ولی چه باید کرد؟ دشمن مغرض است.

در هر حال گذشته را از یاد می‌برم، و با تمام رنج و مشقتی که در این حق‌گویی برای خود پیش‌بینی می‌کنم خواسته برادرم (جناب رضوی) را بر می‌آورم، و از فراز این دره پرخوف و خطر به روی این رشته از موی باریک تر از لبه شمشیر برنده تر عبور می‌نمایم شاید بتوانم حقی را با سخن ظاهر سازم.

برترین شرافت‌ها برای من این کتاب عزیزی که محرومیت زهرا (س) را در مورد حق مسلمش ثابت می‌کند به قلم تصدیق یابد.

کتاب فدک را مورد دقت قرار دادم و آن را با ملامت از سندهایی یافته‌ام که در مقام اثبات مطلبی است که نیازی به اثبات ندارد.

پس چگونه مقدمه‌ای در ابتدای آن تقدیم کنم که شایسته معرفی این کتاب باشد، و خواننده آن را به طوری که سزاوار باشد بر مطالب آن آگاه گرداند.

باید بگویم مقدمه این کتاب از نظر معرفی: خود کتاب بزرگی لازم دارد پس چند سطر اندک از نظر تقدیم کفایت نمی‌کند، و نمی‌تواند این یکی دو صفحه این کتاب از آنچنان که شایسته است تعریف کند.

آری. این چند جمله کوتاه توانایی ندارد که: روشنگر مطالب کتاب باشد، و شعاع فکری خواننده را با ملایمت به درک حقایق آن نزدیک گرداند، و با چند جمله کوتاه نمی‌توان مطلب را در چهارچوب گفتار عقلی ساده‌ای قرار

داد که مخالف و موافق از آن بهره برداری کند سخن ما اینست:

«زمین فدک (چه آنرا اعطایی پیغمبر(ص) یا میراث رسول الله بدانیم) در هر حال آن حق مسلم و خالص زهرا(س) بوده است و به هیچ وجه این مطلب قابل تردید نیست.»

اگر در مناقشه ابی بکر ب زهرا (س) دقت شود: این مطلب به دست می آید که ابی بکر ادعای فاطمه (س) را به اینکه فدک اعطایی پیغمبر (ص) است: انکار نمیکرده، بلکه از پذیرش ادعای زهرا (س) از این جهت امتناع ورزیده است که بین فاطمه (س) را ناقص می دانسته چون عدد شهود کامل نبودند، و یا اینکه به کیفیت شهود اعتراض داشت، بعضی پنداشته اند: که در این خصوص اشکالی بر ابی بکر نیست، زیرا امتناع وی یا به جهت نقصان در شهادت بود، چون شهادت یک زن (ام ایمن) و یک مرد(علی) کفایت نمی کرد، و در اینجا شهادت یک زن دیگر لازم بوده است.

یا امتناع وی از این جهت بوده که به حجیت گواهی شوهر و فرزندان اعتنایی نداشت.

اینجا پنداشته اند: که در هر دو صورت به روی ایرادی نیست، اما بنا بر مبنای اول: به جهت اینکه ابی بکر ظاهر قانون اسلام را رعایت می کرده که باید شهود دو مرد، یا یک مرد و دو زن و چهار زن باشند هم چنانکه خدا می فرماید: **وَاسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ**<sup>۱</sup> طلب گواهی کنید از دو شاهد از مردان و اگر نیافتید پس یک مرد و دو زن از کسانی که خشنودند از گواهان- و اما بر مبنای دوم: با اینکه فاطمه (س)، علی (ع) و حسنین (ع) خانواده‌ای هستند که به نص صریح قرآن خداوند پلیدی را از آنان دور فرمود، و آنها را پاک و پاکیزه ذاتی قرار داده است، ولی در عین حال در اینجا ابی بکر با عدم پذیرش شهادت این بزرگوار شئون برابری و مساوات اسلام را رعایت کرده و آنها را با تمام عزت و عظمت در ردیف

---

<sup>۱</sup> سوره بقره: آیه ۲۸۲

سایر مسلمانان دیده است که ممکن است در گفتار آنان خدشه و یا شبهه کرد<sup>۱</sup> همچنان که وقتی در خدمت پیغمبر (ص) نسبت با جرای حد سرقت در مورد یکی از اشراف زادگان شفاعتی شد، حضرت سخت برآشفته و فرمود:

لَوْ سَرَقَتْ فَاطِمَةُ لَقَطَعْتُ يَدَهَا» - اگر فاطمه (س) دختر محمد (ص) دزدی کند دست او را قطع می‌کنم.

در هر حال قدر مسلم این است که فدک ابتدا ملک پیغمبر (ص) بود و از دو حال خارج نیست: یا قبل از وفات خود آنرا به فاطمه (س) بخشیده است، در این صورت ملکیت فدک به زهرا (س) تعلق داشته و با اینکه تا هنگام مرگ در ملک حضرتش باقی بوده، در این صورت هم باید زهرا (س) آن را ارث ببرد.

اگر در اینجا گفته شود فدک میراث زهرا (س) نبود، زیرا متروکه پیغمبر (ص) صدقه است.

سزاوار است سؤال کنیم: اگر فدک صدقه بود، چرا خود پیغمبر (ص) قبل از مرگ آن را به فقراء نداد؟ یا بر سر فقراء تقسیم نکرد؟ در حالی که هنگام مرگ رسول الله (ص) چند درهمی پول سیاه از حقوق فقراء در نزد پیغمبر (ص) باقی مانده بود که حضرت به کسان خود دستور فرموده بود: آن را در راه خدا بر فقراء تقسیم کنند، و این مطلب مورد اهمال واقع شده بود، پیغمبر (ص) پرسید: آیا آن پول را به فقراء تقسیم کردید؟ گفتند: خیر حضرت سخت برآشفته، پول را طلبید، و آن چند قطعه پول سیاه را در کف دست خود می‌گردانید و می‌فرمود: چه گمان می‌برید محمد (ص) به خدای خود در صورتی که پروردگار را ملاقات کند در حالی که این حق فقراء در نزد او باقی مانده باشد، سپس دستور فرمود: به زودی آن را تصدق کردند.

آیا ممکن است بگوییم؟ پیغمبری که از چند درهم پول سیاه صدقه غفلت نکرد و آن را هلش رسانید، از چنین

---

<sup>۱</sup> - البته بر خوانندگان عزیز پوشیده نیست که جناب استاد در این بیان خود سهل انکاری فرموده اند و شاید خواسته اند حرمت انتساب خود را به طرفداران خلفاء سه گانه حفظ کنند، ان شاء الله در خود کتاب ثابت خواهد شد که زهرا (س) متصرف فدک بود و متصرف نباید اقامه شهود کند.

ثروت کلان و هنگفتی غفلت فرموده و آن را مستحقین رد نکرده است؟

گذشته از این ممکن است گفته شود: صدقه در اموال منقوله است، همچنان که در قرآن کریم می‌فرماید: «وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۱</sup> آن کسانی که طلا و نقره را احتکار می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌نمایند- در این آیه افرادی مورد سرزنش اند که طلا و نقره (ثروت منقول) را در راه خدا صدقه نمی‌دهند، و افرادی که مالک اند و املاک (ثروت غیر منقول) خود را انفاق نمی‌کنند مورد مذمت قرار نگرفته اند، پس معلوم می‌شود صدقه منحصر به اموال منقول است.

پس اگر ابی بکر را راستگو بدانیم و حدیث او را صحیح فرض کنیم: باید بگوییم هنگام مرگ رسول الله (ص) فدک ملک آن حضرت نبوده، بلکه ملک دخترش بوده است.

و در خصوص پس از مرگ پیغمبر (ص) به عنوان ارث آن حضرت هیچ یک از افراد ورثه رسول الله (ص) با زهرا(س) منازعه نداشتند، هم چنان که این مطلب در تاریخ ثبت شده است.<sup>۲</sup>

سخن بیش از این در این مقام موجب اطاعه کلام می‌شود و مطلب از حدود مقدمه خارج خواهد شد، امید است پروردگار توفیقی عنایت فرماید که مشروح تر از این، موضوع را با تفصیل مورد گفتگو قرار دهیم.

عبدالفتاح عبدالمقصود- اسکندریه

دسامبر-۱۹۷۵ م

المضیره چاپ سوم صفحه ۱۶۹ می‌نویسد:

در مجله الرساله که در مصر منتشر می‌شود در شماره ۵۱۸ سال یازدهم درباره ابی بکر از دیدگاه زهرا (س) در

---

<sup>۱</sup> -سوره توبه: آیه: ۳۴

<sup>۲</sup> -مرحوم علامه محقق شیخ محمود ابوریه در کتاب ابوهریره شیخ

موضوع فدک مقاله‌ای نگاشتیم که قسمتی از آن را در اینجا نقل می‌کنیم: بر فرض که در مورد حدیث لا نورث ما قائل شدیم که خبر واحد ممکن است، مخصوص حکم کتاب که قطعی است قرار بگیرد، و این مطلب هم ثابت است: که پیغمبر (ص) فرمود ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم در عین حال ابوبکر می‌توانست که فدک را به بعضی از اشخاص اختصاص بدهد، همچنان که خود ابی بکر بعضی از متروکه‌های پیغمبر (ص) را به خصوص زیرین عوام و محمد بن مسلمه واگذار نمود، و عثمان بن عفان همین فدک را در زمان حکومتش به مروان حکم واگذار کرد، با اینکه این فدک طبق نص ابی بکر صدقه بود و به عموم فقرا تعلق داشت.

## مقدمه

### محقق دانشمند

### جناب آقای مقدسی

### به نام خدا

پیامبر (ص) از جهات رخت بر بست و با دستیاری حزب کودتاچی ابوبکر بر حکومت اسلامی مسلط شد، بنی هاشم و پیروانش از سر فرود آوردن در برابر هیئت حاکمه امتناع ورزیدند، و در نتیجه دستگاه حکومتی ابی بکر به این فکر افتاد که در برابر مخالفین رژیم تازه تا آنجا که ممکن است در مقام نیروبخشی خود و ناتوان ساختن دشمن فعالیت کند.

البته مسلم است مهمترین عواملی که در نیروبخشی افراد موثر است موضوع اقتصاد و ثروت مادی است، لذا دستگاه حکومتی با تمام قدرت به عنوان تقویت خود و تضعیف دشمن پرفرازترین گام‌ها را برداشت فدک (که عبارت از فیئ اسلامی و سهم پیامبر (ص) و ذوی اقربی بود) مورد تصرف وی قرار گرفت، و البته دردانه دختر رسول الله (ص) که از همه بیشتر در این مورد سهم بود به عنوان حق یابی در طی سه ادعا قیام فرمود، (ادعای اعطائی پیامبر(ص)، ادعای میراث، ادعای و لذا در این مورد اخبار بسیار کمی به دست رسیده، و تازه این اخبار جزئی هم دستخوش هوس بازی یک عده قدرتمند و بازیچه سیاست‌های زمان بوده است.

در عین حال با تمام این مشکلات کوشش می‌کنیم: با در نظر گرفتن اصول شرعی اسلامی در این گونه محاکمات و استناد به اخباری که در این مورد به دست داریم بتوانیم از روی حق پرده برداریم، و در این منازعاتی که بین یگانه شاه دخت اسلام (زهرا) و چپاولگران ثروتش اتفاق افتاده صاحب حق را بشناسیم، هم اکنون برحسب ترتیب تاریخی جریان ادعاهای سه گانه فاطمه (س) را مورد بحث قرار می‌دهیم.

سهم ذوی القربی) البته حزب کودتاچی و مقام توقیف حق مسلم فاطمه (س) با کمال قدرت مقاومت نمود.

آری، آن جنایت گران که مقام مقدس خلافت و حکومت تئوکراسی اسلام را (با آن سفارشات اکید پیامبر (ص)) غصب کند، دیگر چپاول کردن مال و ثروت دختر پیغمبر (ص) و پایمال نمودن بینه و حق روشن آن جناب برای وی کار ساده‌ای است، و چندان اهمیت ندارد.

آنچه مهم است این است که ما در این زمان پس از چهار ده قرن با این روشنگری جهان افکار و مغزهای بشری به سادگی نتوانیم حق را در لفافه شبهات این ادعاهای سه گانه که نتیجه عدم دست یابی به اخبار این محاکمات است، ببینم.

و این دو سبب دارد: ۱- به جهت اینکه قاضی در آن هنگام شخص مجرم و دشمن بود که کاملاً بر اوضاع تسلط داشت.

۲- تاریخ نگاران گذشته یا بر اثر بغض و کینه‌ای که نسبت به فرزندان پیامبر (ص) داشته اند و یا بر اثر وحشتی که از قدرت‌های حکومتی زمان آنها را فرا گرفته بود از طرح اینگونه مباحث تاریخی خودداری می‌کردند



## ۱- فدک: اعطائی رسول الله

این ادعا در پیرامون این مطلب می‌چرخد که زهرا (س) مدعی شد پیامبر (ص) در زمان حیات خود فدک را به وی اعطاء کرده است.

فدک: قریه‌ای بود که از مدینه به اندازه دو سه روز راه پیمایی فاصله داشت. قسمتی از اراضی آن کشاورزی و حاصل خیز بود و بقیه به صورت باغستان‌های خرما درآمدی بود که در وسط آن چشمه فورانی وجود داشت.<sup>۱</sup> و درختان خرماي آن را به اندازه درختان خرماي کوفه در قرن ششم هجری تخمین زده اند<sup>۲</sup> مجموع عایدات سرتاسر سری آن در سال از ۲۴ هزار تا ۷۰ هزار دینار طلا نقل شده است.<sup>۳</sup> و ممکن است این اختلاف نقل بر حسب اختلاف درآمد آن در سالهای مختلف بوده است.

تا سال هفتم هجرت عده‌ای از یهودیان در فدک ساکن بودند و از و از درآمد آن استفاده می‌کردند، در سال هفتم هجری برحسب پیمان‌شکنی یهود خیبر با مسلمین، پیغمبر(ص) دستور پیکار با یهودیان خیبر را صادر کرد. سربازان مسلمان هفت حصار قلعه خیبر را محاصره نمودند و چند دیوار آن را فتح کردند، دو حصن آن باقی ماند که ساکنین خیبر امان طلبیدند،<sup>۴</sup> پیامبر(ص) آنان را امان داد آن‌ها از قلعه خارج شدند و تمامی ثروت و خانه‌ها و املاک مزروعی خود را به مسلمانان واگذار کردند، و به طرف شام هجرت نمودند.

این پیروزی مسلمانان ترس شدیدی در یهودیان فدک ایجاد کرد، از آن طرف پیامبر(ص) شخصی را به نزد آن‌ها

---

<sup>۱</sup> - معجم البلدان حموی (ماده فدک)

<sup>۲</sup> - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۶ چاپ حلب

<sup>۳</sup> کشف‌المجبه ابن طاووس ص ۹۴

<sup>۴</sup> تاریخ طبری حوادث سال هفتم هجرت

فرستاد و آنان را به اسلام دعوت فرمود، آنها از مسلمان شدن امتناع ورزیدند، ولی با پیغمبر(ص) قرارداد بستند که نصف اراضی و باغستان‌های فدک را به پیغمبر(ص) واگذار کنند، به این شرط که کشاورزی و برداشت محصول در تمام این اراضی (چه در نیمه سهم خود آنها و چه در نیمه مربوط به پیغمبر(ص)) به مباشرت آنان باشد، و آنها محصول چیده شده نصف ملک فدک و یا قیمت آن را به پیامبر(ص) بپردازند، و هر گاه که مصلحت اسلام بر حسب صواب دید رسول الله(ص) اقتضا داشت به کلی آنها از این سرزمین جلای وطن کنند و پیامبر(ص) معادل املاک و خانه‌های آنان در هر کجا که اراده کند آنها باشند ملک و خانه بدهد.

هم زمان با تصویب این قرارداد از طرفین آیه قرآن بر رسول الله(ص) نازل شد: «وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ<sup>۱</sup> - آنچه خدا بر پیامبرش بهره داده است از آنها شما بر آن با لشگریان و سواران تاخت و تاز نکرده‌اید و لکن خدا مسلط می‌کند پیامبرانش را بر هر کس بخواهد، خدا بر همه چیز توانا است - با این کیفیت فدک به صورت ملک شخصی پیامبر(ص) درآمد، و رسول الله(ص) شخصاً درآمد فدک را برداشت می‌کرد تا آن هنگام که این آیه بر حضرتش نازل شد: «وَآتَاكَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»<sup>۲</sup> حق نزدیکان را بپرداز - پیامبر(ص) در این مورد از جبرئیل توضیح خواست: که مراد از ذالقربی کیست؟ جبرئیل عرض کرد: فدک را به فاطمه(س) واگذار کن، تا وسیله گشایشی برای وی و فرزندانش باشد، به عوض آن ثروت کلانی که مادرش خدیجه در راه خدا صرف و خرج نمود، و به پاس مجاهدات پی‌گیری آن بانوی بزرگوار در مسیر پیشرفت اسلام انجام داد.

پیامبر(ص) فاطمه(س) را طلبید و فدک را بدو عنایت فرمود، در این هنگام مالکیت پیامبر نسبت به فدک پایان

---

<sup>۱</sup> سوره حشر آیه ۶

<sup>۲</sup> سوره اسراء آیه: ۲۶

پذیرفت، و فدک در تصرف شاهدخت اسلام درآمد.

هنگامی که پیامبر(ص) رحلت فرمود و ابوبکر بر حکومت اسلامی دست یافت فدک را تصاحب نمود، و از دست فاطمه(س) خارج کرد، در برابر این تجاوز زهرا(س) برآشفته که این فدک نحله و اعطایی پدرم پیغمبر(ص) است، ابوبکر از او درخواست بینه کرد، و حال این که این مطلب برخلاف اصل مسلم فقه اسلام بود، زیرا زهرا(س) متصرف بود و خود تصرف نشانه ملکیت کند یا بر متصرف ادعای عدم ملکیت کند باید بینه اقامه کند، زیرا او مدعی و متصرف مدعی علیه است.

دلیل بر اینکه زهرا(س) متصرف فدک بود، لفظ «ایتاء» در آیه شریفه «فَاتِ ذِي الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ»

به معنی اعطاء و اداء است، در این آیه خدا به پیغمبر(ص) امر می‌کند که حق ذی القربی را ادا کند. و برحسب اخباری که در این مورد وارد شده است، پیغمبر(ص) به عنوان امثال فرمان حق فدک را فاطمه(س) اعطاء فرمود، لفظ اعطاء و اقطاع<sup>۱</sup> در اخبار<sup>۲</sup> نیز دلیل دیگری بر اینکه فاطمه متصرف فدک بوده است، زیرا اعطاء و تملیک خود عین تسلیم است و در نتیجه تسلیم طرف مقابل متصرف خواهد بود.

علاوه بر این ادعای فاطمه(س) در حالی که کاملترین زنان جهان است به اینکه فدک اعطایی پدر اوست و نیز گواهی علی (که دادخواه‌ترین افراد امت اسلام است) بر این مطلب بزرگ‌ترین دلیل است بر اینکه زهرا(س) متصرف فدک بوده، و اگر زهرا(س) متصرف نبود و ادعا می‌کرد که فدک اعطایی پدر او است، دیگر رد کردن ادعای وی احتیاج به درخواست بینه نداشت که ابی‌بکر شاهد مطالبه کند بلکه خود عدم تصرف بزرگ‌ترین دلیل بود که عطا و

---

<sup>۱</sup> استقطع فلان الامام قطیعة فاقطعه اباها: اذا سألته ان یقطعها و یبینهها ملکاله فاعطاه اباها، - لسان العرب المحيط ج ۳

<sup>۲</sup> روایة ابی سعید خدری که می‌گوید: «دَعَا رَسُولَ اللَّهِ (ص)» فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكًا، و روایت ابن عباس: أَقْطَعَ رَسُولَ

اللَّهِ (ص) فَاطِمَةَ فَدَكًا.

بخششی از پیغمبر(ص) صورت نگرفته است.<sup>۱</sup>

گذشته از این‌ها اصولاً بیّنه و شاهد یک دلیل ظنی است که از طرف شارع مقدّس برای اثبات آنچه که ثبوت و عدم آن احتمال داده می‌شود جعل شده است.

در این مورد سیده نساء عالمین که خداوند او را به تطهیر ذاتی پاک ساخته و پاره تن سرور پیامبران قرارش داده است ادّعا می‌کند که فدک ملک اوست، با این ادّعا و با فرض اینکه فاطمه(س) صدیقه است و خدا و رسول الله(ص) به راستگویی او گواهی داده‌اند<sup>۲</sup> و هر کس فاطمه(س) را دروغگو بداند مسلمان نیست، یقین حاصل می‌شود که فدک ملک او هست، و در صورت وجود قطع معنی ندارد برای اثبات مقطوع دلیل ظنی (بیّنه و شاهد) مطالبه شود.

خلیفه اوّل خود می‌دانست که فاطمه(س) راستگو است، از وی بیّنه و شاهد مطالبه کرد و در عین حالی که او متصرّف و «ذوالید» و مدّعی علیه بود او را مدّعی قرار داد.

چه باید کرد؟ تاکنون حق باز زور بوده است، به قول شاعر عرب:

ادّعی زورمند همچون ادّعی درندگان است

که دلیل آن چنگال و دندان برنده می‌باشد<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> دلایل الصّدق تألیف الحجّه الکبری «الشیخ محمد رضا مظفر» ج ۳ ص ۶۸ چاپ سوّم (مصر)

<sup>۲</sup> هر کس ادّعا کند فاطمه(س) دروغ گفته نتیجه این ادّعا انکار آیه قرآن است که خدا فرموده: **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً** و هیچ مسلمانی چه سنی و چه شیعه منکر این مطلب نیست که شخص فاطمه(س) جزء این اهل البیت است که خدا عموم پلیدی‌ها را از وی برطرف فرموده است، و از همه پلیدی‌ها بدتر دروغ است پس اگر کسی مدّعی شد فاطمه(س) دروغگو است این آیه را انکار کرد و کافر است

<sup>۳</sup> **و دَعْوَى الْقَوِيّ كَدَعْوَى السُّبَاعِ - مِنْ الظُّفْرِ وَ النَّابِ بُرْهَانُهَا**

در این هنگام ناچار فاطمه(س) شهودی اقامه کرد بر اینکه: فدک اعطایی رسول الله(ص) است و روایات متعددی در این مورد رسیده که فاطمه(س) در دفعات مکرر شهود گوناگونی نزد ابی بکر برد که از نظر عدد و کیفیت هر دفعه با مرتبه دیگر فرق داشت، در مرتبه اول علی(ع) و امّ ایمن را به عنوان شاهد نزد ابی بکر برد و ابابکر در جواب گفت: آیا به وسیله یک مرد و یک زن مطالبه حقّ خود می کنی؟ و در روایتی رسیده که ابوبکر گفت: «ای دختر پیغمبر(ص) تو می دانی که باید شاهد یک مرد و دو زن باشند»

البته زهرا(س) خود می دانست که در محاکمه های معمولی و عادی باید شاهد دو مرد و یا یک مرد و دو زن و یا چهار زن باشند ولی این محاکمه مثل سایر محاکمات عادی نبود، زیرا محاکمه عادی آنست که طرف نزاع و ادعای در کار باشد، و در این قضیه برای زهرا(س) خصم و طرف ادعایی نبود، بلکه این یک موضوع شخصی بود، حاکم وقت براساس قدرت خود مالی را که شخص متصرف بوده از او گرفته بود و می گفت: اگر راست می گویی این مال مال تو هست دیگری هم گفتار تو را تصدیق کند، در اینجا یک شاهد هم کفایت می کرد، زیرا فرض اینست که خلیفه خود قاضی بود و طرف نزاع نبود، ولی چه باید کرد که خلیفه در اینجا خود را هم قاضی و هم خصم و طرف ادعا به حساب آورده است.<sup>۱</sup>

در این هنگام زهرا(س) ناچار شد که برنامه شهود را تغییر بدهد و گواه بیشتری در محکمه حاضر کند.

در این بار فاطمه(س) علی(ع) و امّ ایمن و اسماء بنت عمیس و حسن(ع) و حسین(ع) را به عنوان گواه نزد ابی بکر آورد، در اینجا خلیفه و دستیار وی در برابر یک حقیقت محکم قرار گرفته بودند، با خود اندیشیدند چگونه

---

<sup>۱</sup> چنین محاکمه ای در هیچ حکومتی از حکومت های جهان حتی حکومت های ارستکراسی دیکتاتوری (قرون وسطائی) هم سابقه ندارد: قضاوت و محاکمه به دست خصم و طرف نزاع قلدر و زورمندی باشد که با یک زن مظلومه طرفیت کرده و مال او را چپاول نموده است. مترجم

از این درگیری خلاص شوند و از حق فرار کنند؟ تنها راهی کعبه نظرشان رسید: سفسطه و مغالطه در شهود بود، گفتند: اما علی(ع) که همسر زهرا(س) و حسنین(ع) فرزندان وی هستند، شهادت آن‌ها پذیرفته نیست، زیرا به نفع خود گواهی می‌دهند، و اما اسماء بنت عمیس چون مدتی همسر جعفر بن ابیطالب بوده است روی حساسیت عاطفی خود نسبت به بنی هاشم گواهی می‌دهد، و اما ام ایمن: یک زنی است که اصالتاً غیر عرب است و نمی‌تواند با فصاحت سخن بگوید دیگران از پیروان ابی‌بکر و مدافعین وی و عمر که در زمان‌های بعد ظاهر شدند مطلب را رنگ علمی و فقهی زدند:

ابن حجر عسقلانی در کتاب صواعق المحرقة می‌گوید: «در پذیرش گواهی شوهر به نفع زن بین علماء اختلاف است و می‌گویند: گواهی فرع (زن برای شوهر و شوهر برای زن و فرزندان برای پدر و مادر) و صغیر پذیرفته نیست، زیرا آن‌ها به نفع خود شهادت می‌دهند»<sup>۱</sup>

و البته این علماء چینی هیچ دلیل و مدرکی برای گفتار خود جز سیره شیخین ندارند، و به حمدالله (بنا بر اعتقاد حضرات) شیخین هم در ردیف خدا و رسول الله(ص) از جمله مشرّعین و آورندگان دین هستند و پیروی آن‌ها واجب است.

بر فرض اینکه این گفتار در مورد همسر و فرزند صحیح باشد (که گواهی آنان پذیرفته نیست) آن همسر و فرزندی، گواهی‌شان پذیرفته نه می‌شود که مورد تهمت در این مطلب قرار گیرند، که به نفع شخصی شهادت داده‌اند، ولی علی(ع) و حسنین(ع) با این که آیه تطهیر در مورد آن‌ها فرود آمده و در مباحثه به انصاری نجران شرکت کردند و تعداد بسیاری سوره و آیات قرآنی درباره آن‌ها نازل شده است، و پیغمبر(ص) به بهشتی بودن آن‌ها گواهی داده است، با این همه فضایل بی اندازه آنان مورد این اتهام (که به نفع شخصی گواهی به دروغ

---

<sup>۱</sup> الصّواعق المحرقة لابن حجر.

بدهند) قرار نمی‌گیرند، و با وجود این همه آیات و اخبار اگر کسی آن‌ها را متهم کند (که ایشان به پیغمبر(ص) دروغ بستند و تصمیم احجاف در حق مسلمانان و فقرا دارند) یقیناً مسلمان نیست.<sup>۱</sup>

آیا ممکن است در ایمان و پرهیزکاری و صدق گفتار شخصی همچون علی(ع) تردید شود؟ که می‌گوید: «سوگند به خدا اگر آسمان‌های هفتگانه با آنچه بزیر دارد به من داده شود که در مورد گرفتن پوست جوی از دندان مورچه‌ای معصیت خدا را انجام دهم به جا نخواهم آورد، دنیای شما از برگ سبزی که در دهان ملخی است و آن را می‌جود در نظر من پست‌تر است، علی با این نعمت‌ها و لذت‌های از بین رفتنی چه کار دارد»<sup>۲</sup>

آری. همگان علی(ع) را به راستی و درستی می‌شناختند و هیچ‌گاه گفتار او برخلاف کردارش نبوده است.

اما حسین(ع): اینکه گفته می‌شود آن‌ها کودک بودند و گواهی‌شان مورد اطمینان نبوده است» درست نیست، زیرا از نظر راستگویی و پذیرش شهادت آن‌ها کودکی و کم سنی اثر ندارد، در صورتی که پیغمبر(ص) بیعت آن دو را پذیرفت، در حالی که بیعت عقدی از عقود است و شرط آن بلوغ می‌باشد، آیا پیغمبر(ص) این شرط را نمی‌دانست؟ یا این که به این شرط توجه نداشت؟ و علت این که بیعت آن‌ها را پذیرفت چون مورد ایشان دارای حکم ویژه‌ای بود، و بیعت به مراتب از شهادت مهم‌تر است، در صورتی که بیعت آن‌ها پذیرفته شده باشد به طریق اولی شهادت آنان پذیرفته است، مخصوصاً اینکه ایشان در هنگام شهادت از نظر سنی بزرگ‌تر بودند تا هنگام بیعت.<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> زیرا خدا و پیغمبر(ص) را دروغگو دانسته است. (مترجم)

<sup>۲</sup> «وَاللّٰهُ لَوْ اَعْطَيْتُ الْاَقَالِمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاكِهَا عَلٰى اَنْ اَعْصِيَ اللّٰهَ فِى نَمْلَةٍ اَسْلُبُهَا جَلْبَ شَعْبَةَ مَا فَعَلْتُهُ، وَاِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِيْ اَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِى فَمٍ جُرَادَةٍ تَقْضِيْهَا مَا لِعَلِيٍّ وَّلِنَعِيْمٍ يَفْنَىٰ وَّلَذَّةٍ لَّيْبَقِي

<sup>۳</sup> مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد القلوب ص ۱۸۰ ضمن بیان فضایل و خصوصیات زندگی امام حسین(ع) به این مطلب اشاره فرموده که بیعت کردن پیغمبر(ص) با این دو بزرگوار بعد از جریان مباحله از کمالات مسلم

امّا اسماء بن عمیس: (که یکی از گواهان بود) شخصی است که پیغمبر(ص) در مورد او شهادت داده که وی اهل بهشت است، این بانوی پاکدامن به عنوان اینکه دوستدار بنی هاشم است متهّم شد و شهادت وی را ردّ نمودند، آیا دوستدار کسی بودن موجب می‌شود که شهادت او نسبت به دوستش پذیرفته نباشد، و آیا حتماً باید دشمنان شخص به نفع وی گواهی بدهند تا حقّش ثابت گردد؟

امّا امّ ایمن: وی دومین زنی است که پیغمبر(ص) نیز شهادت داده که از زنان بهشتی است. گواهی وی را به عنوان اینکه وی زنی غیرعرب است و فصیح سخن نمی‌گوید ردّ کردند، آیا شرط پذیرفته شدن شهادت در اسلام این است که حتماً شاهد عرب باشد؟ و حتماً فصیح سخن بگوید؟ آیا غیر از عرب راستگو نخواهد بود؟ و سایر مسلمانان که عرب نیستند شهادت آن‌ها در اسلام پذیرفته نیست؟

در این مورد شریف مکه اشعار زیبایی سروده است:

فاطمه(س) فرمود: فدک اعطائی پدرم

مصطفی است ولی آن دو به وی عطا نکردند

گواهانی اقامه کرد، پس گفتند:

---

آن‌ها است، و رسول الله(ص) با هیچ کودکی که به ظاهر دوران طفولیت را می‌گذرانده است غیر از این دو شخصیت بیعت نکرده، و گذشته از این خداوند در قرآن در برابر عمل خیر این دو بزرگوار اعلام می‌فرماید که آن‌ها به این عمل خیر اجر و پاداشی بهشتی برده‌اند، با اینکه در آن هنگام این دو به ظاهر کودک بودند و عمل کودک استحقاق پاداش ندارد، در سوره هل اتی می‌فرماید: **وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا** - پاداش آن‌ها به آنچه صبر ورزیدند بهشت و حریر است - و مراد از این اشخاص علی(ع) و فاطمه(س) و حسین(ع) می‌باشند، که سه روز روزه گرفتند و سر افطار غذای خود را به یتیم و مسکین و اسیر انفاق کردند و خود به آب افطار نمودند.



شوهر وی گواه اوست و فرزندانش

نپذیرفتند گواهی دو پسر پیغمبر(ص) را

که پیشوای مردم بودند، زیرا آن دو با زهرا(س) دشمنی ورزیدند

راستگو نبوده است علی(ع) و نه فاطمه(س)

در نزد آن‌ها و نه هم فرزندانشان

البته افراد نیک از مسلمانان پرهیز می‌کردند به خاطر خدا

از قبح زورگویی و حسادت<sup>۱</sup> گواهان ناامید به قهقرا برگشتند، و از این که آن مردم شهادت آن‌ها را نپذیرفتند

عواطفشان را آنچنان جریحه‌دار ساختند که دیگران از افرادی که واقع مطلب را می‌دانستند (مانند ابی سعید خدری و

ابن عباس که روایت کرده‌اند: رسول الله(ص) فدک را به زهرا(س) مرحمت فرمود) جرأت نکردند شهادت بدهند،

زیرا می‌دانستند این افراد برحسب عداوت شدید با اهل البیت(ع) گواهی آن‌ها را رد خواهند کرد، همچنان که

شهادت علی(ع) و حسنین(ع) و اسماء و ام ایمن را رد نمودند.

اما زهرا(س) از انقلاب خود فرونشست، به امید اینکه روزی این مجاهدات اثر می‌بخشد، و هدفش این بود که

حجت را بر غاصبین حق خود تمام کند، در مرتبه سوم با دلایل و براهین دیگری مراجعه کرد، در این هنگام که

ابوبکر با اصرار شدید زهرا(س) روبه‌رو شده بود. تصمیم گرفت که آب پاکی به دست زهرا(س) بریزد و برای

---

<sup>۱</sup> ثُمَّ قَالَتْ فَنَحَلْتُ لِي مِنَ الْوَالِدِ

فَأَقَامَتْ بِهَا شَهَادًا فَقَالُوا

لَمْ يُجِزُوا شَهَادَةَ ابْنِي رَسُولِ

لَمْ يَكُنْ صَادِقًا عَلَيَّ وَلَا فَاطِمَةَ

كَانَ اتَّقَى لِلَّهِ مِنْهُمْ عَتِيقٌ

ي الْمُصْطَفَى فَلَمْ يَنْحَلْهَا

بَعْلَهَا شَاهِدٌ لَهَا وَابْنَاهَا

اللَّهُ هَادِي الْأَنَامِ إِذْ نَصَبَهَا

عِنْدَهُمْ وَلَا وُلْدَهَا

قَبِيحَ الْقَائِلِ الْمِحَالِ وَشَاهَاً

همیشه امید او را از اینکه فدک به او برگردد قطع کند، که دیگر به مطالبه آن قیام نه فرماید.

این دفعه گفت: اصلاً فدک مال پیغمبر(ص) نبود و در اصل جزء اموال مسلمین بود، و چون پیغمبر(ص) ولایت مدار و حاکم مسلمانان بوده آن را به دست گرفته بود، و هم اکنون که من حاکم مسلمین هستم باید به دست من باشد.<sup>۱</sup>

بنابراین رأی ابی بکر فدک در اصل ملک پیغمبر(ص) نبوده است که به هر کس بخواهد عطا کند، بلکه آن از اوّل جزء ثروت های عمومی مسلمین به حساب می آمده، و معنای این حرف اینست که: اگر زهرا(س) هفتاد شاهد دیگر هم اقامه کند که پیغمبر(ص) فدک را به وی عطا کرده باز هم ابوبکر فدک را به فاطمه(س) ردّ نمی کند، زیرا عقیده او اینست که در اصل فدک ملک پیغمبر(ص) نبوده که زهرا(س) بدهد و این بزرگ ترین طغیان از ابی بکر زیرا بر حکم خدا بود، زیرا خدا می فرماید: «وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» - آنچه خدا - برای پیغمبر(ص) از کفار غنیمت قرار داده است پس شما مسلمانان بر آن با لشگرکشی سواره مسلط نشدید و خداوند مسلط می کند پیامبران خود را بر هر کس بخواهد، و خدا بر همه چیز توانا است - بنص صریح این آیه خداوند فدک را ملک پیغمبر(ص) قرار داده است، و ابی بکر امتناع داشته، اگر حرف ابی بکر صحیح بود چرا در همان وحله اوّل که زهرا(س) به عنوان مطالبه فدک به وی مراجعه کرد با همین مطلب او را ردّ نمود؟ و چرا از وی بیّنه و شاهد مطالبه کرد؟ و شهود را متهم ساخت؟

هنگامی که مطلب بدین جا کشید: زهرا(س) میدان نبرد را ترک گفت و به نزد همسر مهربانش علی(ع) برگشت و با این سخنان جانگداز شکوه خود را به عرض پسرعموی قهرمان رسانید:

«اینکه پسر ابی قحافه اعطائی پدرم و نصیب فرزندانم را به زور چپاول نموده است، من در مقام مخاصمه با وی

---

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۴

کوشش کردم و در سخنم بر او پیروز شدم.

## ۲- ادعای میراث

ادعای میراث در مورد سه چیز مناسبت داشت: ۱- فدک، ۲- فیئ و غنیمتی که خدا ملک پیغمبر(ص) خوانده، ۳- سهم پیغمبر(ص) از خیبر.<sup>۱</sup>

اما فدک: پس از این که زهرا(س) نتوانست فدک را به عنوان نحله و اعطائی پدر به ملک خود برگرداند، مطالبه ارث کرد، زیرا برای هر صاحب حقی جایز است که از هر راه مشروع بتواند خود را به حقی برساند ولو با ادعاهای گوناگون باشد، در صورتی که فدک فیئ و غنیمتی باشد که خدا به پیغمبر(ص) اختصاص داده و به پندار ابی بکر در زمان حیات پیغمبر(ص) این ملک تسلیم زهرا(س) نشده، پس زهرا(س) باید به عنوان ارث آن را دریافت کند، زیرا به عقیده شیعه فاطمه(س) یگانه وارث پدرش پیغمبر(ص) بود، و بنا به عقیده سنی ها که قائل به تعصیب اند عباس هم در ارث پیغمبر(ص) با وی شریک بوده است.

اما فیئ: آنچه مسلم است اینست که پیغمبر(ص) در مدینه اموالی اختصاص داشت که از آن ها تعبیر می شد بصدقہ النبی(ص)، از قبیل باغستان های هفتگانه مخیریق یهودی (که عالم یهودیان بنی نضیر بود) پس از اسلام آوردنش به پیغمبر(ص) بخشید.

سمهودی در کتاب وفاء الفواء جلد ۲ صفحه ۱۵۳ گفته است: که مجد از واقدی نقل کرده: مخیریق یهودی به پیغمبر(ص) ایمان آورد و اموال خود را که عبارت از باغستان های هفتگانه بود به پیغمبر(ص) بخشید، و نیز سمهودی گفته است: که ابن زباله از محمد بن کعب روایت کرده: که صدقات پیغمبر(ص) عبارت بود از اموالی که مخیریق یهودی دارا بود، در یک روز شنبه به یهودیان گفت: آیا محمد(ص) را یاری نمی کنید در حالی که می دانید

---

<sup>۱</sup> نبوی در کتاب مصابیح باب فیئ از حسان عمر روایت کرده:

پیغمبر(ص) در سه جا دارای ملک اختصاصی بود: ۱- در اراضی بنی نضیر، ۲- خیبر، ۳- فدک

او برحق است؟ - یهودیان گفتند: امروز شنبه است، و هر نوع اقدامی برای ما جایز نیست. «مخیریق گفت شنبه‌ای برای شما باقی نمانده، خود شمشیر را برداشت و با پیغمبر(ص) به جنگ رفت و در رکاب رسول الله(ص) جنگید تا اینکه بر اثر کثرت زخم و جراحت از پای درآمد، در لحظات آخر گفت: «اموال من به محمد(ص) تعلق دارد، در هر موردی که خواست مصرف کند» و ثروت زیادی داشت و صدقات عامه پیغمبر(ص) همان اموال مخیریق یهودی بود.

و آن باغستان‌ها که مورد وصیت مخیریق قرار گرفت، عبارت بود از: دلال، برقه، صافیه، مئیب، مشربه ام ابراهیم، اعواف، حسنی و پیغمبر(ص) این باغستان‌ها را به خصوص زهرا(س) وقف کرد که درآمد آن‌ها را صرف و خرج مهمانان و احتیاجات شخصی خود کند، و زهرا(س) هنگام مرگش آن‌ها را با امیرالمؤمنین(ع) واگذار نمود، و نیز سمهودی گفته است: سه نفر بودند که از سه ملت در اسلام پیشی گرفتند. مخیریق از ملت یهود، سلمان از ملت پارس، و بلال از مردم حبشه در مسلمان شدن پیشی گرفتند.

صاحب مجمع البحرین در ماده «حسن» نیز گفته است، «حسنی» یکی از باغستان‌هایی است که پیغمبر(ص) بر فاطمه(س) وقف فرمود، با این روایات ثابت شد: که پیغمبر(ص) حوایط سبعة (باغستان‌های هفتگانه) را وقف بر زهرا(س) فرمود، ولی ابوبکر آن‌ها را همانند فدک تصاحب کرد، و هنگامی که فاطمه(س) نتوانست به عنوان نحله و اعطائی پیغمبر(ص) آن‌ها را از ابی‌بکر دریافت کند، مجبور شد به عنوان میراث پدر آن‌ها را نیز مانند فدک مطالبه نماید.

و اما باقیمانده از سهم پیغمبر(ص) در خبیر: البتّه آن‌ها مسلم است اینست که قرآن برای پیغمبر(ص) حقی در خصوص غنایم جنگی ثابت می‌کند، آنجایی که فرموده: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْأَيْتَامِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» بدانید آنچه بهره برداشتید از هر چیزی یک پنجم آن متعلق به خدا و

پیغمبر(ص) و بستگان پیغمبر(ص) و یتیمان و مساکین و از راه ماندگان در غربت است<sup>۱</sup> از جمله غنایم جنگی که نصیب مسلمین شد: آن اموالی بود که مسلمین از یهودیان خیبر غنیمت گرفتند، پس پیغمبر(ص) سهم خود و سهم خدا و سهم ذی القربی را از آن اموال گرفت. و بقیه سهام را بر سر صاحبانش تقسیم فرمود.

تاریخ طبری جلد سوم صفحه ۱۹ نگاشته است: که آنچه از خیبر مورد تقسیم قرار گرفت سه حصار بود، ۱- حصار شیء، ۲- حصار نطاه، ۳- حصار کتیبه. حصار شق و نطاه در سهم مسلمانان واقع شد، و حصار کتیبه خمس غنایم بود که سهم خدا و پیغمبر(ص) و ذی القربی و یتامی و مساکین و ابن السبیل محسوب گردید. و پیغمبر(ص) حصار کتیبه را مخصوص خود و ذوی القربی قرار داد و آن را از سهام دیگران جدا کرد، و برای زهرا(س) در خمس خیبر دو سهم بود، ۱- سهم ذی القربی، ۲- میراث پیغمبر(ص)، و ابوبکر تمام این ثروت را تصاحب کرد، و دختر پیغمبر(ص) را از هر دو حق محروم نمود.

البته سزاوار است بگوییم: سهم پیغمبر(ص) در خیبر مختص فاطمه(س) به تنهایی نبود، بلکه فاطمه(س) با سایر ورثه پیغمبر(ص) در این مورد شرکت داشت<sup>۲</sup> و به همین مناسبت زنان پیغمبر(ص) از ابابکر حق خود را در مورد سهم آنحضرت در خیبر مطالبه کردند.

---

<sup>۱</sup> سوره انفال آیه: ۶۱ - البته باید توجه داشت که این آیه خصوص خمس را در غنایم جنگی ثابت نمی کند بلکه مربوط به اثبات اصل خمس است که ضمناً خمس غنایم جنگی را هم شامل می شود و اگر چه آیه در موضوع جنگ و غنایم جنگی وارد شده ولی مورد مخصّص وارد نیست.

<sup>۲</sup> این مطلب مسامحه ای از نویسنده محترم است، و آن اینکه حضرت زهرا(س) در سهم پیغمبر(ص) در خیبر از نظر میراث شریک نداشت، زیرا به عقیده تعصیب (ارث بردن عمو و عمو زاده) با وجود اولاد باطل است، و نیز زن هم از ملک ارضی ارث نمی برد، مگر اینکه گفته شود در حصار کتیبه غیر از اراضی ساختمانها و اشجاری وجود داشته و زنان نسبت به آنها شریک فاطمه(س) محسوب می شدند.

یاقوت حموی از عروه بن زبیر نقل می‌کند: که زنان پیغمبر(ص) عثمان بن عفان را نزد ابی‌بکر فرستادند و سهم خود را از سهم پیغمبر(ص) در خبیر مطالبه کردند، ابوبکر هم در جواب گفت: من از پیغمبر(ص) شنیدم فرمود: «ما جمعیت پیامبران ارث نمی‌گذاریم و هر چه به جا گذاردیم صدقه است» این مال هم اکنون متعلق به آل محمد(ص) است چه ثروتمند و چه تنگ دست آنها، پس هرگاه من مردم به حاکم پس از من واگذار می‌شود. ما در اینجا ملاحظه می‌کنیم که زنان پیغمبر(ص) از فدک و حوایط سبعة میراثی مطالبه نکرده‌اند، زیرا می‌دانستند که آنها به فاطمه(س) اختصاص دارد، و اینکه زهرا(س) آن دو مورد را از طریق ارث مطالبه فرموده از باب اینکه این یک راهی برای رسیدن بحقش بوده است و آلا فاطمه(س) در زمان خود پیغمبر(ص) مالک آنها بود. و خلاصه ادعای میراث فاطمه(س) از ابی‌بکر در مورد این سه چیز بود لذا گاهی به تنهایی به ابی‌بکر مراجعه می‌کرد، و گاهی به اتفاق عموش عباس نزد وی می‌رفت، هنگامی تنها فدک را مطالبه می‌کرد، و در مرتبه دیگر سهم پیغمبر(ص) را در خبیر مطالبه می‌فرمود و در وحله سوم فدک را به ضمیمه سوم پیغمبر(ص) در خبیر طلب می‌کرد، و در مرحله چهارم فدک و سهم پیغمبر(ص) و فیئ رسول الله(ص) را در مدینه (باغمستان‌های هفتگانه) درخواست می‌کرد.

و هر دفعه ابوبکر با یک بیان خاص و یک گفتار مخصوص که به پیغمبر(ص) نسبت می‌داد و غیر از او دیگری این مطلب را از آن حضرت نشنیده بود زهرا(س) را رد می‌کرد.

یک مرتبه می‌گفت: من از پیغمبر(ص) شنیدم که فرمود: پیامبر ارث نمی‌گذارد<sup>۱</sup> مرتبه دیگر می‌گفت: پیغمبر(ص) فرمود: «ما ارث نمی‌گذاریم و هر چه به جای گذاریم صدقه است و آل محمد(ص) از این مال می‌خورند و مالک نمی‌شوند»<sup>۲</sup> و در وحله سوم می‌گفت: شنیدم از پیغمبر(ص) که فرمود: این اموال طعمه‌ای هست که خدا خوراک

---

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۹

<sup>۲</sup> شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۸ - و این حدیث در صحیح بخاری باب غزوه خبیر و در

مرا از آن قرار داده پس هرگاه مردم باید بین مسلمانان تقسیم شود.<sup>۱</sup> یا این که می‌گفت: پیغمبر(ص) فرموده: «این اموال طعمه‌ای است که خوراک من در زنده بودم از آن است و پس از مرگ من به مسلمین تعلق دارد»<sup>۲</sup> و در مرتبه چهارم می‌گفت: رسول الله(ص) فرمود: «خداوند پیامبر خود را با این اموال اطعام فرموده مادامی که زنده است، پس هرگاه که خدا روح او را قبض فرمود این حق بر طرف می‌شود»<sup>۳</sup>

در دفعه دیگر اظهار داشت: که من شنیدم پیامبر خدا فرمود: «هرگاه خدا طعمه‌ای را به پیامبر خود اطعام فرمود و سپس او را قبض روح نمود. آن عطای خدایی به حاکم پس از وی تعلق دارد»<sup>۴</sup> و من هم اکنون حکومت را به دست گرفته‌ام چنین مصلحت می‌دانم که آن‌ها را در راه مصالح مسلمانان صرف و خرج نمایم.

یا می‌گفت: از پیامبر خدا شنیدم که: پروردگار طعمه‌ای به پیامبر خود اطعام کرد و پس از او به حاکم بعدی تعلق دارد»<sup>۵</sup>.

و در هنگام دیگر چنین چرب زبانی می‌کرد: که از پیامبر(ص) شنیدم می‌فرمود: ما جمعیت پیامبران طلا و نقره و ملک و خانه ارث نمی‌گذاریم، بلکه متروکه ما کتاب و حکمت و دانش و پیامبری است، و هر چه از ابزار معاش ما باقی بماند به حاکم پس از ما تعلق دارد که هر طور خواست در آن حکم کند.

ابوبکر با این بیانات متطوّر و چند پهلو روی این مطلب ایستاده بود که پیغمبر(ص) از خود ارثی به جای نگذارده،

---

صحیح مسلم باب قول النبی(ص) «لأنورث» از کتاب جهاد نقل کرده‌اند.

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۱۸ - کنز العمال ج ۳ ص ۱۲۵

<sup>۲</sup> فتوح البلدان بلد ذری ص ۳۸

<sup>۳</sup> شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۳

<sup>۴</sup> کنز العمال ج ۳ ص ۱۳۰

<sup>۵</sup> سنن ابی داود باب صفا یا رسول الله(ص) کتاب خراج.



و هر چه از آن حضرت باقی مانده صدقه است. و نتیجه این می‌شد که مجموع املاک و اموالی که در زمان زندگی به دست رسول الله (ص) بوده است صرفاً برای تأمین معاش خود از آن‌ها استفاده می‌کرده و به عنوان اینکه آنجناب حاکم مسلمانان است آن اموال را در اختیار داشته و آن‌ها ملک شخصی آن حضرت نبوده است. و لذا پس از وی به حاکم بعدی تعلق دارد. و به ورثه آن جناب نمی‌رسد، و ابوبکر هم به اعتبار اینکه خود را حاکم مسلمین پس از پیغمبر (ص) می‌پنداشت مصلحت حکومت خود را به این دید که آن اموال را به مسلمانان ردّ کند.

در این جا بین احادیث گوناگونی که از ابوبکر به تنهایی از پیغمبر (ص) نقل کرده تناقض است: در یک حدیث می‌گوید: «پیغمبر فرمود: این اموال طعمه‌ای است که خدا مرا بدان اطعام فرموده و پس از مرگ من باید بین مسلمانان تقسیم شود» در حدیث دیگر نقل می‌کند که پیغمبر (ص) فرمود: اموال من پس از من به حاکم بعدی متعلق است او هر طور مصلحت دید در آن حکم کند» رأی ابوبکر که حاکم پس از پیغمبر (ص) بود به این تعلق گرفت که آن اموال را به مسلمانان ردّ کند، نه این که به مسلمین عطا کند، از اینکه ابوبکر توزیع فدک یا منافع آن را به مسلمانان به نام «ردّ» نامگذاری کرد، معلوم می‌شود عقیده او این بود: که این اموال از اوّل به مسلمانان تعلق داشته و پیغمبر (ص) از آن‌ها گرفته بود که هم اکنون ابوبکر به مسلمین ردّ کرد.

آری، بنابراین احادیث پیاپی و متناقضی که خلیفه به پیغمبر (ص) نسبت داد و حتی یک حرف از این احادیث قبل از بیان ابی‌بکر به گوش انسانی و یا فرشته‌ای نرسیده بود، بنا شد: متروکه پیغمبر (ص) عبارت باشد از اموالی که آن حضرت اختیار داشته در زمان زنده بودن معاش خود را از آن‌ها تأمین کند و پس از مرگ هم حاکم بعدی (هر کس که باشد) هر طور که خواست در مورد آن‌ها حکم نماید و حاکم پس از پیامبر (ابوبکر) از بس که دلسوز ملت بوده مردمی را که پیغمبر (ص) از این اموال محروم فرموده بود به نوا برساند، تصمیم گرفت آن‌ها را به مسلمانان ردّ کند، در این جا زهرا (س) چه کند؟ احتجاجات مبرهن و استدلال‌ات دندان شکن فاطمه (س) در مقام اثبات مسئله توارث بین پیغمبران و فرزندان‌شان در این مورد نتیجه‌ای نداشت آری. اگر فاطمه (س) این بانوی دانشمند بی‌نظیر جهان

هفتاد دلیل هم بر این مطلب اقامه می‌کرد: که پیامبران ارث می‌گذارند و فرزندان انبیاء(ع) از آن‌ها ارث می‌برند باز هم به حقّ خود نمی‌رسید زیرا تمام قدرت و همّ خلیفه در این جهت مصروف بود که زهرا(س) را از اموال و ثروتش جدا کند.

همچنان که در مورد ادّعیای نحله خلیفه حاضر شد (برخلاف وجدان) گواهان عادل را متّهم سازد و ادّعیای نحله زهرا(س) را از بین ببرد ولو با نسبت ناروا به پیغمبر(ص) داد به اینکه: «این مال اصلاً از اوّل ملک پیغمبر(ص) نبوده و به مسلمانان تعلق داشته است» در اینجا هم چون زهرا(س) با استدلالات نیرومند خود مدرک خلیفه را (عدم توارث بین پیامبران و فرزندانشان) تضعیف فرمود، ابوبکر را (عدم توارث بین پیامبران و فرزندانشان) تضعیف فرمود، ابوبکر با یک نسبت ناروا به پیغمبر(ص) (که گفت پیغمبر(ص) فرمود این اموال فقط معاش زنده بودن من است و پس از من به حاکم بعدی تعلق دارد) ادّعیای میراث زهرا(س) را لگدکوب ساخت.

در اینجا زهرا(س) چه می‌کرد؟ چه می‌گفت؟ آیا می‌گفت این سخن تهمت به پیغمبر(ص) است؟ چه کسی از او می‌پذیرفت؟ آیا می‌گفت خلیفه بر پیغمبر(ص) دروغ می‌بندد؟ چه گوشی از او می‌شنید؟

ناچار زهرا(س) بال شکسته، اشک ریزان شکایت خود را به نزد بابا برد و در کنار مزار پدر سرود:

بعد از تو پدر چه ماجراها و مشکلاتی پیش آمد

که اگر تو آن‌ها را می‌دیدى اینقدر غصّه بزرگ نمی‌شد

ما آنچنان تو را گم کردیم که زمین باران نمی‌یابد

عزیزانت بیچاره شدند بین آن‌ها چقدر ذلیلند

مردانی کینه‌توز دشمنی پنهانی خود را ظاهر کردند

چون تو رفتی و خاک قبر تو را فراگرفت<sup>۱</sup>

سخن سرای بزرگ عرب جناب قناده بن ادريس (شريف مکه) در مورد مطالبه ميراث به وسيله زهرا(س) و جواب حکومت زمان و احتجاجات آن حضرت اشعار زیبایی سروده است که مضمون آن به فارسی این است؛ فاطمه (س) آمد و ارث خود را مطالبه کرد.

که از مصطفی (ص) می‌رسید و برای او به جا گذارده بود ای کاش می‌دانستم آن هنگامی که مخالفت شد روش قرآن در مورد فاطمه (س) و خدا آن سنن را ظاهر کرده بود مردم راضی شدند؟ هنگامی که زهرا (س) آن آیات را تلاوت فرمود به چیزی که پیغمبر (ص) در آن هنگام تلاوت وی راضی نشده بود یا نسخ آیه ارث در آن هنگام از قرآن؟

و یا اینکه آن دو نفر بعد از تثبیت آیه ارث آن را تبدیل کردند؟

یا چنین می‌پنداشتند که آیه دوستی نسبت به نزدیکان پیغمبر (ص) در مورد زهرا (س) وارد نشده است؟ سپس آن دو نفر گفتند: پدرت این حدیث را گفته و این حجتی بود که آن دو نفر روی دشمنی نصب کردند. پیغمبر (ص) گفته است حکم خدا این است که پیامبران ارث نمی‌گذارند. در قدیم، و او را رد کردند.

---

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۵۱

قَدْ كَانَ بَعْدَكَ أَنْبَاءٌ وَ هُنْبَيْهَ	لَوْ كُنْتَ شَاهِدًا لَمْ يَكْثِرِ الْخَطْبُ
إِنَّا فَقَدْنَاكَ فَقَدَّ الْأَرْضِ وَإِبِلَهَا	وَ اخْتَلَّ قَوْمَكَ فَاشْهَدْهُمْ فَقَدَّ نَكْبُوا
أَبْدَى رِجَالٌ لَنَا نَجْوَى صُدُورِهِمْ	لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ

در بعضی از نسخه‌ها شعر آخر این چنین نقل شده است:

فَلَيْتَ بَعْدَكَ كَانَ الْمَوْتُ صَادِقَنَا	لَمَّا مَضَيْتَ وَ حَالَتْ دُونَكَ التُّرْبُ
--	--

آیا دختر پیغمبر (ص) نمی‌دانست که پیغمبر هدایت بخش این مطلب را فرموده است؟

آیا پاره تن پیغمبر (ص) یا گفتار پیغمبر (ص) مخالفت می‌ورزد؟

منزه است مولا ما منزه است.

آیا دختر پیغمبر (ص) این مطلب را شنیده و در عین حال از روی سفاهت و گمراهی مطالبه ارث کرد؟

آن زهرا (س) در راه خدا پرهیزکارترین افراد بود و از همه مردم از نظر عفت و پاکدامنی برتر بوده است.

آیا پیغمبر (ص) بر خلاف آیات قرآن سخن رانده است؟

وای بر این اخبار چه کسی اینها را روایت کرده است؟

برای باطل کردن گفتار این دروغگویان از سوره نحل بپرس و از سوره مریم که قبل از سوره طه قرار گرفته سئول

کن این دو سوره خبر می‌دهند از ارث یحیی و سلیمان، ای کسی که بیداری را اراده کرده ای زهرا (س) کناره

گرفت و به سوی خدا شکایت فرمود از این جنایت از چشمانش اشکها جریان داشت.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> متن اشعار زیر از این قرار است:

وَأَتَتْ فَاطِمٌ تَطَالِبُ بِالْأَرْثِ	مِنَ الْمُصْطَفَى فَمَا وَرَثَا هَا
لَيْتَ شِعْرِي لَمَا خُوِّلْتُ سُنَنَ	الْقُرْآنِ فِيهَا وَاللَّهِ قَدْ أَبْدَاهَا
رَضِيَ النَّاسُ إِذْ تَلَّوْهَا بِمَا لَمْ	يَرْضَ فِيهَا النَّبِيُّ حِينَ تَلَّاهَا
نَسَخَتْ آيَةَ الْمَوَارِيثِ مِنْهَا	أَمْ هَمَا بَعْدَ فَرَضِهَا بَدَّلَاهَا
أَمْ تَرَى آيَةَ الْمَوَدَّةِ لَمْ تَأْ	تِ بُودِ الزَّهْرَاءِ فِي قُرْبَاهَا
ثُمَّ قَالَا أَبُوكَ جَاءَ بِهَذَا	حُجَّةً مِّنْ عِنَادِهِمْ ناصِبَاهَا
قَالَ: لِلنَّبِيِّاءِ حُكْمٌ بَأَن لَّا يُوْ	رِثَوْنِي الْقَدِيمِ وَأَنْتَهْرَاهَا

### ۳- سهم ذوی القربی (بستگان مخصوص پیامبر)<sup>۱</sup>

فاطمه(س) ادعای سومی را در برابر ابی بکر اظهار فرمود: و آن این بود که سهم ذوی القربی را از خمس غنایم که به جا مانده بود مطالبه کرد، زیرا قرآن بر این مطلب تصریح فرموده: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ»<sup>۲</sup> بدانید آنچه بهره بردید پس پنج یک آن مال خدا و پیامبر و ذوی القربی و نزدیکان مخصوص پیغمبر(ص) ایتام و مساکین و از راه مانده هاست.

در اینجا خدا برای ذوی القربی حقی در خمس تعیین فرموده است که مخصوص آنها است، همچنان که این مطلب را خود پیغمبر(ص) در زمان خود رعایت می فرموده و یک قسمت از خمس را به نزدیکان خود اختصاص می داد و قسمت دیگر را خود برمی داشت، و لذا هنگامی که غنایم خبیر را تقسیم می کرد، و حق مسلمانان را می پرداخت، حصار کتیبه را خمس خدا و پیغمبر و ذوی القربی و ایتام و مساکین و ابن السبیل قرار داد. این مطلب را طبری در کتاب تاریخ خود جلد ۳ صفحه ۱۹ بیان کرده است.

احمد حنبل در کتاب مسند روایت می کند که: نجده حروی از ابن عباس از سهم ذوی القربی سؤال کرد، ابن عباس گفت: آن مال نزدیکان پیغمبر(ص) است، که رسول الله(ص) بین آنها قسمت می فرمود.<sup>۳</sup>

مسلم بن حجاج در صحیح خود از یزید بن هرمز نقل می کند که به او نوشت تو از من از سهم ذوی القربی سؤال

---

<sup>۱</sup> ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۳۳۰ می گوید:

مردم گمان می کنند نزاع فاطمه(س) و ابی بکر در دو چیز بود: ۱- میراث ۲- نحلله، ولی من در حدیث بدست آوردم که آنها در مطلب سومی هم نزاع داشتند که ابی بکر زهرا(س) را نیز از آن منع کرده بود و آن سهم ذوی القربی بود.

<sup>۲</sup> سوره انفال آیه: ۴۱

<sup>۳</sup> مسند احمد حنبل ج ۱ ص ۳۲۰

کردی، که آنها کیاندد؟ و ما می پنداشتیم که قرابت پیغمبر(ص) ما را شامل می شود ولی بستگان و فامیل ما امتناع داشتند که این مطلب را در مورد ما بپذیرند.<sup>۱</sup>

احمد حنبل در کتاب مسند نقل می کند که پیغمبر(ص) از خمس بر بنی عبد شمس(بنی امیه) و بنی نوفل چیزی تقسیم نفرمود، آنطوری که بر بنی هاشم و بنی الطلب قسمت می کرد، و ابابکر آنچنان که پیغمبر خمس را به نزدیکان خود تقسیم می کرد بر آنها قسمت ننمود.<sup>۲</sup>

زمخشری در کتاب تفسیر کشاف از ابن عباس نقل می کند: که خمس بر شش سهم بود: ۱- سهم خدا ۲- سهم رسول ۳- سهم ذی القربی تا زمانی که پیغمبر(ص) از دنیا رفت، پس از آن ابوبکر خمس را فقط بر سه سهم یتامی، مساکین، ابن السبیل تقسیم کرد. و عمر و سایر خلفا بعدی چنین رفتار می کردند.

و نیز زمخشری گفته: روایت شده ابی بکر بنی هاشم را از خمس منع کرد و آنها را مانند سایر ایتام و مساکین و از راه ماندگان مسلمین به حساب می آورد.<sup>۳</sup>

ابن ابی الحدید از ابی بکر جوهری نقل کرده است: که ابوبکر فاطمه و بنی هاشم را از سهم ذی القربی منع کرد و سهم ذی القربی را در ترتیب سلاح و لشگر به کار برد.<sup>۴</sup>

زهرا (س) سهم ذی القربی را از ابی بکر مطالبه کرد، و در اینجا فاطمه در خمس دو حق داشت: ۱- حق از جهت میراث پدر نسبت به سهم رسول ۲- حق ذی القربی و اینکه او شریک پیغمبر(ص) در خمس بود، و ابوبکر هر دو حق را از روی غصب کرده بود.

---

<sup>۱</sup> صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۰۵

<sup>۲</sup> مسند احمد حنبل ج ۱ ص ۸۳

<sup>۳</sup> تفسیر کشاف ذیل آیه خمس

<sup>۴</sup> شرح نهج و بلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۱۳۱ و ۲۳۰.

فاطمه(س) در مقام مطالبه حق ذی القربی به آیه خمس استدلال فرمود، ابوبکر در جواب گفت: این آیه را من هم در قرآن خوانده ام اما یقین ندارم که مراد از سهم ذی القربی شخص تو هستی، که آن را به تو واگذار کنم.

فاطمه(س) فرمود: پس ذوی القربی تو و خویشاوندانت هستید؟

ابوبکر گفت خیر بلکه یک مقداری از آن را به شما انفاق می‌کنم و بقیه را در مصالح عمومی مسلمانان مصرف می‌نمایم.

فاطمه(س) فرمود این بر خلاف حکم خدا است.

ابوبکر گفت: این عین حکم الله است، و این احتجاج ادامه پیدا کرد. بعد از این ادعاهای سه گانه و احتجاجات مستدل فاطمه(س) ثابت کرد که: برنامه ابی بکر مخالفت و دشمنی با وی و با علی(ع) و بنی هاشم است، در حالی که سخت بر ابی بکر و دستیار وی در غصب و چپاول (عمر) خشمگین بود کناره گرفت و در عین خشم بر آنها زهرا(س) از دنیا رفت، به دلیل اینکه وصیت فرمود: او را شبانه دفن کنند و آن دو دشمن سرسخت بر جنازه اش حاضر نشوند، و بر وی نماز نگذارند.

این خلاصه ای بود: از آنچه بین زهرا(س) و ابی بکر گذشت، در آن چند روز اندکی که فاطمه(س) بعد از پدر زندگی کرد، و این نزاع با مرگ زهرا(س) پایان نپذیرفت، بلکه همچنان در مسیر تاریخ بین فرزندان و یاران زهرا(س) و خلف انصار ابی بکر ادامه دارد.

و برای آشنا شدن بیشتر به آنچه بین زهرا(س) و ابی بکر(در مورد نحله و ارث و سهم ذوی القربی) گذشت باید به این کتاب ارزنده ای که یکی از دانشمندان بزرگ اسلامی (آیت الله فقیه سید محمد حسن موسوی قزوینی ره) تألیف فرموده اند مراجعه شود.

و این کتاب به نام هدی المله الی ان فدک نحله نامگذاری فرموده است. و در موضوع خود بهترین کتابی است که تاکنون نگاشته شده است، و عمده اهمیتی که این کتاب دارد این است که: ابابکر را به سبک زیبایی بر حسب

اصول و قوانین اسلامی و اخبار روایت شده در کتب اهل سنت مورد محاکمه قرار داده است.

و این کتاب در سال ۱۳۵۲ قمری در چاپخانه حیدریه نجف اشرف به چاپ رسیده، و جناب استاد مرتضی مدرسی چهاردهمی ما را مورد امتنان قرار دادند که یک جلد تصحیح شده از این کتاب را که توسط شخص مؤلف فقید مورد کنترل قرار گرفته بود و در کتابخانه معظم له موجود بود.<sup>۱</sup> از باب اقدام به یک خدمت دینی و حفظ و نشر آثار جاودان گذشتگان در اختیار ما گذاردند. و جناب استاد (سید مرتضی رضوی) مدیر محترم مکتبه النجاح تحقیق این کتاب را به عهده اینجانب واگذار نمودند تا مورد طبع جدیدی قرار گیرد، و این خود خدمت ارزنده و تازه ای از جناب ایشان علاوه بر خدمات شایان علمی و اسلامی دیگر معظم له است.

و من هم از باب استجابت خواسته دوست گرامیم (جناب سید مرتضی رضوی) و تقدیر از این کتاب ارزنده و صاحب آن در مقام تحقیق مطالب این کتاب شریف و به دست آوردن مدرک اخبار و روایات آن اقدام نمودم. و تصمیم و اراده ام در یک کردار نیک تقرب به پروردگار به وسیله خوشنودی حبیبه و دختر حبیبش فاطمه زهرا علیها السلام بوده است. آن زهرایی که خدابه خوشنودی وی خوشنود می گردید.

باقر المقدسی

---

<sup>۱</sup> جناب سید مرتضی مدرسی این نسخه ارزنده ای که به ما کرامت فرمودند سپس آن را به کتابخانه آستان قدس

رضوی(ع) در مشهد مقدس اهدا نمودند، طالبین این نسخه به کتابخانه مزبور مراجعه فرمایند.(ناشر)



## چهره ای از مولف فقید

مرحوم آیت الله سید محمد حسن قزوینی فرزند بزرگوار جناب سید محمدباقر مشهور به حاج آقا میر پسر دانشمند بزرگ مرحوم میرزا مهدی که برادر مرجع عالیقدر مرحوم صاحب ظوابط بوده است.

نسبت معظم له از جانب پدر به امام موسی کاظم (ع) و از طرف مادر به امام مجتبی (ع) منتهی می گردد، و مرحوم علامه سید محمد مجاهد پسر مرحوم صاحب ریاض جد پدری و مادری این بزرگوار به حساب می آمده است.

در سال ۱۲۹۶ هجری قمری در روز عرفه در کربلای معلی متولد شد، و در خانواده اصیل خود پرورش یافت. مقدمات علمی را در کربلا نزد اساتید عالی قدری تحصیل نمود و تا اندازه ای بر اصطلاحات فقه و اصول مسلط گردید، سپس در سن هیجده سالگی (سال ۱۳۱۹ ق) به نجف اشرف که پایگاه علمی شیعه بود جهت نیل به مقام مقدس اجتهاد مهاجرت فرمود. و در حوزه های تدریس در خدمت اساتید متخصص و اسطوانه های فن به تحصیل و تحقیق پرداخت.

مدت ده سال این مرحوم ملازم درس مفتی بزرگ شیعه مرحوم آخوند محقق خراسانی اعلی الله مقامه الشریف بود و عموم تقریرات این استاد بزرگ را در فقه و اصول می نوشت، و مدت پنج سال در نزد فقیه اعظم مرحوم سید محمد کاظم یزدی (صاحب عروه) تلمذ فرمود، و مدت کوتاهی در محضر درس اصول مرحوم شیخ هادی طهرانی که از اعظام بوده است شرکت می فرمود، و نیز درس مرحوم استاد بزرگ شریعت اصفهانی را که در سال ۱۳۳۹ وفات یافت درک فرموده بود.

یک سال بعد از رحلت استاد آخوند خراسانی (سنه ۱۳۲۹) معظم له از نجف به سامرا هجرت فرمود و این هجرت در زمان مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی اعلی الله مقامه (رهبر انقلاب عراق علیه استعمار بریتانیا) انجام گرفت و در این هنگام شهر سامرا مرکز علم و دانش به حساب می آمد مدت سه سال در سامرا توقف فرمود و در خلال این مدت تقریرات مرحوم استاد (آخوند خراسانی) را جمع آوری و تنظیم فرمود و شرحی بر لمعه دمشقیه نگاشت که

کتاب طهارت آن به چاپ رسیده است.

معظم له فقید در سامرا محور تدریس و دانش قرار گرفته بود که پیش آمد جنگ جهانی دوم اوضاع عراق را به هم زد و تا اندازه ای حوزه های علمیه از هم گسیخت، مرحوم سید به وطن خود (کربلای معلی) بازگشت و مراجعت ایشان به وطن یک سال بعد از رحلت پدر بزرگوارش بوده است آثار قلمی این دانشمند فقید به قرار زیر است:

۱- کتاب هدی المله الی ان فدک نحله (کتاب موجود) که در سال ۱۳۵۲ ق در نجف اشرف به چاپ رسید.

۲- کتاب براهین الجلیه فی دفع تشکیکات الوهابیه و این کتاب نیز در نجف اشرف چاپ شده است.

۳- کتاب المناهج الحائریه فی نقض کتاب الهدایه السنیه که به نام دیگری هم التحفه الامامیه فی دحض حج الوهابیه نیز نامیده شده.

۴- کتاب الامامه الکبری و الخلافه العظمی که هشت جلد است و جلد اول آن در سال ۱۳۷۷ ق در نجف چاپ شده است<sup>۱</sup> و باقی مجلدات آن خطی موجود است، و این کتاب را مولف فقید بر حسب اراده و خواست استاد بزرگوارش (آخوند خراسانی) بر رد کتاب منهاج السنه ابن تیمیه نگاشته است.

معظم له فقید در روز ۲۸ رجب سال ۱۳۶۸ هجری قمری در کربلای معلی از دنیا رفت و در حالی که سیلاب اشک شیعیان و دود آه پر حسرت دوستان او را تشییع می کرد در مدرسه البقعه به خاک سپرده شد.

با مرگ جانگداز این عالم جلیل اسلام رخنه ای برداشت که هیچگاه مرمت نمی پذیرد، آری. این موجود عزیز در جهان ناپدید شد، ولی آثار جاویدان و خدمات ارزنده اسلامی او در آستانه دفاع از حریم مقدس دین و اهل البیت

---

<sup>۱</sup> جلد اول این کتاب با کوشش فاضل و خطیب توانا جناب آقای سید مرتضی قزوینی که فعلاً مقیم کویت است

در نجف به چاپ رسیده (ناشر)

(ع) زنده و پایدار بر پیشانی ابدیت می درخشد.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> این سرگذشت مختصراً از مولف فقید به وسیله گوینده فاضل جناب آقای سید مرتضی فرزند علامه بزرگوار

آقای سید محمد صادق قزوینی تهیه شده است.

## کتاب

«هُدَى الْمَلَّةِ إِلَى أَنْ فَدَكَ نِحْلَهُ»

ارشاد ملت به اینکه فدک اعطایی!

به قلم آیت الله سید محمد حسن قزوینی

بِسْمِهِ وَآلِهِ الْحَمْدُ

و عَلَى نَبِيِّهِ وَآلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

برخی از برادران ایمانی از من خواستار شدند تحقیقات ارزنده ای در مورد وضع فدک در زمان پیغمبر (ص) روی داد بنویسیم، و این موضوع را بر حسب آنچه که در سیره‌ها و تواریخ و کتابهای صحاح و سنن عامه بیان شده است مورد بررسی قرار دهم.

من هم این خواسته را اجابت نمودم و با کثرت گرفتاری های و کمبود فرصت با توجه به اینکه غالب مسلمانان اشتیاق ندارند که حقیقت مطلب را در این مورد بدانند در عین حال به این خدمت خطیر اقدام نمودم.

در اینجا از همه مطالبی که در این خصوص راویان نقل کرده اند، و کتابها مشروحا نگاشته اند قلم را نگه می‌داریم، و از بیان حوادث ناگوار و ناملایماتی که بر شاهدخت اسلام فاطمه زهرا (س) وارد شده و غیر از آن از نقل مطالبی که دل را به درد می‌آورد و عواطف را جریحه دار می‌سازد صرف نظر می‌کنیم، فقط در این مورد به نقل آنچه که در تواریخ معتبر و در کتاب های صحیح مورد اطمینان ذکر شده است می‌پردازیم، شاید افراد بینا به این وسیله بیدار گردند.

آنچه که از کتابهای معتبر استفاده می‌شود، این است که: فدک از املاک و قریه هایی بوده است که با قدرت اسلحه و نیروی نظامی اسلام فتح نشده است. بلکه آن را خود پیغمبر (ص) به تنهایی بدون دخالت سربازان و جنگجویان اسلامی تصاحب فرمود، پس این داخل در غنایم مسلمین نبود، که همه مسلمانان در آن سهمیم باشند، این مطلب

مورد اجماع تمام مذاهب و فوق ملت اسلام است، واحدی از علما اسلامی در این موضوع خلافی نقل نکرده است.

امام شهاب الدین ابو عبدالله الحموی الروبی در کتاب معجم البلدان باب الفاء و الدال می‌گوید: فدک (به حرکت دال و آخر آن کاف) دهکده ای در حجاز است که بین شهر مدینه و آنجا دو روزه راه می‌باشد و بعضی گفته اند سه روزه راه است، در سال هفتم هجرت از طریق صلح و مسالمت به دست پیغمبر (ص) آمد و خداوند آن را فیئ (بهره اختصاصی) رسول الله (ص) قرار دارد، و شرح این مطلب این است: پیغمبر (ص) هنگامی که در خیبر فرود آمد و برخی از حصارهای آن را فتح فرمود، سه دیوار باقی ماند که شدیداً مورد محاصره سربازان اسلام قرار گرفت. و در نتیجه جهودان در تنگنای سختی دچار شدند، ناچار خدمت پیغمبر اکرم (ص) پیامی فرستادند که رسول الله (ص) آن‌ها را امان دهد و آنان تمام ثروت و هستی خود را به جا گذارده از این سرزمین جلای وطن اختیار کنند.

سرنوشت یهودیان خیبر به جهودان فدک رسید، آنان در نتیجه عبرتی که از حادثه خیبر آموخته بودند شخصی به خدمت رسول الله (ص) فرستادند و از پیغمبر (ص) تقاضای صلح نمودند، به این ترتیب: که پیغمبر (ص) از جنگ با آنان صرف نظر فرماید و آنها نصفی از دارایی و محصولات خود را به رسول الله (ص) واگذار کنند، پیامبر (ص) خواسته آنان را پذیرفت، و این ثروت و املاک بدون لشگرکشی و جنگ به دست پیغمبر (ص) افتاد و این دارایی ملک خاص پیغمبر (ص) قرار گرفت.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه از ابی بکر جوهری و او از زهری روایت کرده که گفت: پس از آنکه عده ای از خیبریان کشته شدند باقیمانده آنان که در داخل قلعه متحصن شده بودند از پیامبر خواستند که از خون آنها در گذرد و آنان را از آن دیار روانه سازد، پیامبر (ص) خواسته آنها را پذیرفت و همچنان با آنان رفتار فرمود، ساکنین فدک از این جریان مطلع شدند، آنها هم جنگ نکرده و کشته نداده از پیامبر (ص) چنین مطلبی تقاضا

کردند. و رسول الله(ص) همین گونه با آنها رفتار نمود، و ثروتی که از آنان به دست آمد چون درون لشگرکشی و جنگ بود ملک خالص پیامبر(ص) قرار گرفت.<sup>۱</sup> ابوبکر جوهر گفته، و محمد بن اسحاق نیز چنین روایت کرده هنگامی که پیامبر(ص) از نبرد خیبر فارغ شد، خداوند ترس شدیدی از قدرت اسلام در دلهای ساکنین فدک انداخت، آنها افرادی خدمت پیامبر فرستادند و با آن حضرت به این ترتیب صلح کردند. که نصف فدک را به پیغمبر(ص) واگذار کنند و رسول الله(ص) از جنگ با آنان صرف نظر کند، پیامبر(ص) خواسته آنان را پذیرفت و فدک ملک خالص آن حضرت قرار گرفت زیرا بدون لشگرکشی بدست آمد.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۱۰

<sup>۲</sup> ابن سلام در کتاب الاموال ص ۹ از یحیی بن سعید روایت می کند که وی گفت: اهل فدک با پیغمبر(ص) به این ترتیب مصالحه کردند. که غلامان و کنیزان و نصف اراضی و باغستانهای آنها متعلق به خودشان باشد و نصف دیگر اراضی و باغستانهایشان را به رسول الله(ص) واگذار کنند. و هنگامی که عمر یهودیان فدک را از آن سرزمین خارج کرد افرادی را در فدک گماشت که سهم یهودیان را از محصولات اراضی و باغات تنظیم و جمع آوری نموده و به آنها تأدیه نمایند.

بلاذری در فتوح البلدان گفته است: هنگامی که پیغمبر(ص) خیبر را فتح نمود و یهودیان در تنگنا محاصره سربازان اسلام در حصن های سه گانه قرار گرفتند، شدیداً ترسیدند و با رسول الله(ص) به این ترتیب صلح کردند که خون آنها محفوظ بماند و آنان را از آن سرزمین جلاً کنند پیامبر(ص) خواسته آنها را پذیرفت.

این مطلب به اهالی فدک رسید، آنها رئیس خود یوشع بن نون یهودی را نزد رسول خدا(ص) به عنوان برقراری سازش فرستادند، و او از پیغمبر اراضی و باغات فدک را به رسول الله(ص) واگذار کنند و آنها به عنوان دهقان در اراضی مزروعی و باغات فدک کار کنند و نصف محصول به عنوان حق کارگری به آنها تعلق داشته باشد، و نصف محصول به پیامبر(ص) و تا هر زمان که رسول الله(ص) خواست آنها در آن سرزمین بمانند و هرگاه

---

پیامبر(ص) اراده فرمود از آن دیار جلاً اختیار کنند.

پیغمبر(ص) به این مطلب رضایت داد و فدک ملک خالص رسول الله (ص) قرار گرفت، زیرا آن را خداوند بهره اختصاص پیغمبر(ص) قرار داد چون بدون جنگ و لشگرکشی به دست آمده است.

ابوبکر جوهری می گوید: مالک بن انس از عبدالله بن ابی بکر بن عمرو از این حزم روایت کرده که پیغمبر(ص) با یهودیان فدک به نصف مصالحه فرمود. و مطلب به همین کیفیت بود تا زمان عمر بن خطاب هنگامی که عمر یهودان فدک را اخراج کرد در عوض نصف فدک که طبق مصالحه پیغمبر(ص) ملک آنها بود به آنها شتر و اموال دیگر واگذار کرد جوهری می گویند: که غیر از مالک بن انس دیگران هم مطالب را همین گونه نقل کرده اند. هنگامی که عمر یهودیان فدک را خارج کرد ابالهیثم بن تیهان و فروه بن عمرو حباب بن صخروزید بن ثابت را فرستاد، آنها اراضی و باغستانهای فدک را تقویم نمودند و عمر قیمت نصف آن اراضی و باغستانها را که آنان مالک بودند و مبلغ پنجاه هزار درهم بود از اموالی که از عراق به نزد او آورده بودند به آنان پرداخت. و آنها را به طرف شام روانه ساخت.

ابوعبید گفته است: که اهالی خیبر بهره ای در اراضی و محصولات خیبر نداشتند، زیرا املاک آنان را مسلمانان به زور قدرت جنگ گرفته بودند.

و آن املاک به مسلمانان تعلق داشت، و یهود سهمی در آن دارا نبودند ولی بر خلاف فدک: فدک بر حسب مصالحه پیغمبر(ص) با یهودیان به دست آمد و هنگامی که قیمت بقیه اراضی فدک به یهود پرداخته شد، فدک ملک خالص پیغمبر(ص) قرار گرفت، و روی همین حساب عباس و علی(ع) در مورد فدک مدعی بودند.

ابن سلام در کتاب الاموال از مالک بن انس روایت کرده که وی عمر یهودیان خیبر را از آن سرزمین اخراج کرد و به آنها چیزی نداد ولی یهودیان فدک چون بر حسب مصالحه پیغمبر(ص) مالک نصف زمین و نصف محصول بودند و پیامبر(ص) آنچه که آنها از پول و شتر و اسباب منزل داشتند به آنان مصالحه فرموده بود لذا عمر نصف زمین و نصف محصول فدک را تقویم نمود، و قیمت آن را به یهودیان پرداخت.

---

ابوبکر جوهری می‌گوید: بعضی روایت کرده اند که پیغمبر(ص) به اینکه تمام اراضی فدک را واگذار کنند صلح فرمود، (شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۱۰) و در صورتی که این روایت صحیح باشد باید گفت: عمر دستور داده که قیمت اموال اهل فدک و حتی که آنها در محصول اراضی داشتند به آنان پرداخت گردد، نه قیمت نصف اراضی.

یا قوت الحموی در معجم البلدان (ماده فدک) گفته است: صحیح ترین روایاتی که در این مورد از نظر من گذشته آن مطلبی است که احمد بن جابر بلا ذری در کتاب فتوح البلدان ص ۳۶ ذکر کرده است: و آن اینکه: پیغمبر(ص) پس از اینکه از نبرد خیبر فارغ شد محیصه بن مسعود را به طرف فدک فرستاد و آنها را با سلام دعوت کرد، رئیس فدک در آن هنگام یوشع بن نون یهودی بود. محیصه با او به این ترتیب صلح کردند که نصف زمین فدک متعلق به پیغمبر(ص) باشد و آن حضرت از آنها دست برداشت محیصه با مصالحه آنان موافقت کرد و خواسته آنها را پذیرفت. و پیغمبر(ص) هم قبولی محیصه را امضا فرمود، و چون این ملک به لشگرکشی و نبرد مسلمین به دست نیامده بود ملک خالص خود پیغمبر(ص) قرار گرفت، و عایدات آن در ابناء سبیل (از راه واماندگان) مصرف می‌شد، و اهل فدک تا زمان عمر در همانجا ساکن بودند. عمر عده ای را به فدک فرستاد و قیمت عادلانه نصف فدک را به یهودیان پرداخت و آنان را از آن مکان اخراج کرده روانه شام ساخت.

ابن منظور در کتاب لسان العرب می‌گوید: زهری گفته است: فدک دهکده ای است در خیبر و بعضی گفته اند قریه ای است در ناحیه ای از حجاز در آن چشمه و نخلستانی است که خدا آن را بهره اختصاصی پیغمبر(ص) قرار داده است.

طبری می‌گوید: هنگامی که پیغمبر(ص) از نبرد خیبر فارغ شد و سرنوشت جهودان خیبر با هالی فدک رسید، خداوند در دلهای آنها رعب شدیدی ایجاد فرمود، آنان از پیامبر(ص) خواستند که نصفی از فدک را بگیرد و از آنان دست بردارد، پیغمبر(ص) پذیرفت و فدک ملک اختصاصی رسول الله(ص) شد، زیرا بدون لشگرکشی و



در عبارت گذشته که از کتابهای تاریخ وحدت نقل شد، در مورد فدک این جمله به چشم می‌خورد «أَنَّه لَمْ يَوْجَفْ عَلَيْهِا»<sup>۱</sup> معنای این جمله این است که پیغمبر(ص) به سوی فدک لشگرکشی نکرد و آن را با نیروی جنگ از دشمن نگرفت بلکه فدک به وسیله صلح به دست پیغمبر(ص) آمد و در اخذ این ثروت و دارایی احدی از مسلمانان با پیغمبر(ص) شرکت نداشته است.

---

نبرد بدست آمد.

این اثیر در کامل می‌گوید: هنگامی که پیامبر(ص) از نبرد خیبر فارغ شد شخصی را به نزد اهل فدک فرستاد و آنها را با سلام دعوت کرد، آنها با پیغمبر(ص) بدین ترتیب صلح کردند که نصف اراضی فدک را به آن حضرت واگذار کنند و پیامبر(ص) از آنها دست بکشد، پیغمبر(ص) پذیرفت، و نصف فدک ملک اختصاصی پیغمبر(ص) قرار گرفت، زیرا بدون لشگرکشی بدست آمد.

<sup>۱</sup> الوجیف: در لغت نوعی از سیر دادن شتر و لشگر سواره را گویند.

## فدک و قرآن

خداوند در قرآن کریم فرموده است «وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رُسُلَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۱</sup> آنچه بهره داده خدا بر پیامبرش از آنان پس مسلط نشدید شما مسلمانان بر آن به سبب جنگ و لشگرکشی سواره بلکه خدا مسلط می‌کند، پیامبران را بر هرکس بخواهد و خدا بر همه چیز تواناست و نیز فرموده است: «وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْلًا يَكُونُ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ»<sup>۲</sup> آنچه بهره داده خدا بر پیامبرش از ساکنین قریه پس مخصوص خدا و پیامبر و بستگان مخصوص وی و یتیمان و مساکین و از راه ماندگان است. تا اینکه آن دارایی بین ثروتمندان شما دست به دست نگردد.

لغت «فیء» از ماده «فایفیء» به معنی «رَجَع» است، و جمله «وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ» یعنی هرچه که به پیغمبر (ص) برگردد و برای آن حضرت حاصل شود بدون جنگ و بدون تاخت و تاز لشگر سوارگان پس آن مخصوص پیغمبر (ص) است، که در زمان زندگانی آن حضرت آن ثروت را در نیازهای شخصی خود مصرف کند و این مطلب مورد اجماع امت اسلام است. و بعد از وفات آن حضرت این دارایی طبق صریح آیه به ذوی القربی (نزدیکان مخصوص) تعلق دارد، و آنها حق تصرف در این ثروت دارند نه غیر آنها و این دارایی داخل در بیت المال نیست و به مسلمانان تعلق ندارد، زیرا حکم خاص آن در قرآن تعیین شده است.<sup>۳</sup>

---

<sup>۱</sup> سوره حشر آیه: ۶

<sup>۲</sup> سوره حشر آیه: ۷

<sup>۳</sup> فخر رازی گفته است: اصحاب از پیغمبر (ص) خواستند هم چنان که غنیمت جنگ را بین مسلمانان تقسیم می‌فرمود، فیء را نیز بین مسلمین تقسیم کند، خداوند این آیات را فرستاد که این دو با هم فرق دارند، چون در

---

مورد تحصیل غنیمت شما مسلمین سختی و مشقت تحمل کرده اید و با نیروی جنگ و لشگرکشی بر آن مسلط شده اید، ولی در مورد تحصیل فئی شما مرارتی تحمل ننموده اید، پس امر آن به خصوص رسول تفویض شده است، و در هر مصرفی که وی مصلحت بداند آن را خرج می کند.

زمخشری در ذیل آیه دوم در تفسیر کشاف می کند: حرف عطف بر سر جمله «ما افاء الله» در این آیه وارد نشده که این جمله را عطف بر جمله «ما افاء الله» در آیه اول بگیرد، با اینکه این دو جمله از هم اجنبی نیستند، و علت آن این است که جمله «ما افاء الله» در آیه دوم عطف بیان است برای جمله «ما افاء الله» در آیه اول و این آیه دوم آیه اول را بیان می کند، با اینکه کیفیت مصرف آن را تعیین می نماید، و اینکه پیغمبر(ص) باید فئی را مانند خمس مصرف کند.

علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل آیه دوم می فرماید: این آیه ظاهر است در اینکه در مقام بیان مصرف فئی که در آیه اول ذکر شده و علت اینکه فئی در این آیه تعمیم داده شده فئی اهل القری را شامل شود. در این آیه می فرماید: «فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ» یعنی یک قسمت از این فئی اختصاص به خدا دارد و مقصود از این مطلب این است که باید یک قسمت از این اموال در راه خدا بر حسب صواب دید پیغمبر(ص) مصرف شود و یک قسم از آن اختصاص به رسول دارد که خود پیغمبر(ص) آن را برای شخص خود برداشت می کند سپس فرموده: «وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» اما مراد به ذوی القربی نزدیکان پیغمبر(ص) است و ما در اینجا نمی توانیم بگوییم عموم مؤمنین از اقرباء پیغمبر(ص) به حساب می آیند و مراد آنها هستند، همچنان که این مطلب از خود آیه ظاهر است. و مراد از یتامی فقراء همان ذی القربی است همچنان که سیاق آیه بدان اشعار دارد، و علت اینکه ایتام خصوصا در آیه ذکر شده اند و تقسیم خود ذی القربی قرار گرفته اند از نظر اهمیت آنان است و از ائمه اهل بیت نقل شده است که مراد از ذوی القربی اهل بیت اند، و مراد از ایتام و مساکین و ابن السبیل ایتام و فقرا و از راه ماندگان اهل بیت(ع) می باشند، «قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ(ع): هُمْ قَرَبَانَا وَ مَسَاكِينُنَا وَ اَبْنَاءِ سَبِيلِنَا» امام چهارم(ع) فرمود: «ها نزدیکان ما و فقرا از ما و از راه ماندگان از ما اهل بیت اند و به همین

## فدک: فقط خوراک اختصاصی پیامبر

در کتاب معجم البلدان درد استان فدک از فتوح البلدان بلا ذری نقل می‌کند: هنگامی که زهرا(س) به نزد ابی بکر و میراث پدر را نسبت به سهم پیغمبر(ص) از خیبر و فدک مطالعه کرد، ابوبکر گفت: ای دختر پیامبر من از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: اینها خوراک من است که خدا به من در دوران زندگیم اطعام فرموده و هرگاه مردم این اموال باید بین مسلمانان تقسیم گردد.<sup>۱</sup>

آنچه که این گفتار را در اینجا مغشوش جلوه می‌دهد: این است که اگر فدک فقط خوراک و غذای پیغمبر (ص) بود پس تصرف دیگری برای پیغمبرم در آن جایز نبود. و حال اینکه رسول الله(ص) در املاک بنی نضیر که همانند فدک فیئ محسوب می‌شده تصرف کرده، مقداری از آن را به مهاجرین بخشید و بقیه را وقف فرمود و صدقه قرار داد که باغستانهای هفتگانه(حوایط سبعة) از آن جمله بود، و با جماع تمام مذاهب امت اسلامی وقف چیزی جایز نیست مگر اینکه قبلاً ملکیت آن برای واقف محقق شده باشد و اگر این املاک ملک شخصی پیغمبر(ص) نشده بود چگونه آنها را وقف فرمود.

ابو داود در سنن خود در کتاب خراج(باب صفایا رسول الله(ص)) از ابی طفیل روایت کرده که گفت: فاطمه(س) نزد ابی بکر آمد و میراث پدر را از وی مطالبه فرمود، ابوبکر گفت: من از پیغمبر (ص) شنیدم که فرمود هرگاه خداوند عز و جل به پیامبرش خوراکی اطعام فرماید پس آن بعد از وی به کسی تعلق دارد که حکومت را به دست می‌گیرد و مثل همین روایت در کتاب کنز العمال جلد ۳ صفحه ۱۳۰ نقل شده است.

هنگامی که فاطمه زهرا(س) در مسجد پدرش در مورد استرداد فدک خطبه سرایی فرمود ابوبکر گفت: من از رسول

---

مضمون از امیر المومنین(ع) نقل شده است.

<sup>۱</sup> فتوح البلدان ص ۳۸-شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۱۸

الله (ص) شنیدم که می فرمود: ما پیامبران طلا و نقره و خانه و ملک ارث نمی گذاریم و کتاب و حکمت و دانش و پیامبری به ارث می نهمیم، و هرچه به عنوان خوراک و معاش روز مره در اختیار داریم پس آن به حاکم و ولی امر بعد از ما تعلق دارد هر طور که خواست در آن حکم کند و ما هم این اموالی را که مطالبه می کنی در نظر داریم در تنظیم ارتش و ترتیب اسلحه مصرف کنیم.

شیخ سمهودی در کتاب خلاصه الوفاء به اخبار دار المصطفی می گوید واقدی گفته است:<sup>۱</sup> پیغمبر(ص) باغستانهای هفتگانه (حوایط سبعة) را وقف فرمود<sup>۲</sup> سپس روایت کرده از زهریکه آن باغستانهای هفتگانه از اموال بنی نضیر

---

<sup>۱</sup> کتابی به نام خلاصه الوفاء به دست نیامد، ولی این حدیث در کتاب وفاء الوفاء سمهودی ج ۲ ص ۱۶۰ مضبوط است.

<sup>۲</sup> باغستانهای هفتگانه(حوایط سبعة) همچنان که در مقدمات کتاب توضیح داده شد به به مخیریق یهودی که یکی از علماء یهود بنی نضیر بود تعلق داشت، و او آنها را به پیغمبر(ص) واگذار کرد، و چون این اموال بدون لشگرکشی مسلمین به دست آمده بود بهره اختصاصی پیغمبر(ص) قرار گرفت، و رسول الله(ص) آنها را بر خصوص فاطمه وقف فرمود. این اموال در سال سوم هجری در ایام جنگ احد به دست پیغمبر(ص) رسید، و در آن هنگام هنوز رسول الله(ص) با یهود بنی نضیر نجنگیده بود. در سال چهارم هجرت جنگ با بنی نضیر اتفاق افتاد، که لشگریان اسلام آنها را محاصره نمودند، و اموال آنان به وسیله جنگ به دست مسلمین افتاد، و لذا آن اموال غنیمت محسوب می شد. فیئ (بهره اختصاص پیامبر) به حساب نمی آید.

شیخ طبرسی از ابن عباس نقل کرده است که پیغمبر(ص) در روز جنگ بنی نضیر به انصار فرمود اگر مایل هستید اموال و خانه ها و سرمایه خود را با برادران مهاجر خود تقسیم کنید و در این غنایم هم شریک آنها شوید و اگر مایل نیستید اموال و خانه ها و سرمایه های شما مخصوص خودتان باشد و این غنایم جنگی فقط در بین مهاجرین تقسیم گردد، و شما سهمی از آن نبردید، انصار گفتند: ما اموال و خانه ها و سرمایه های خود را با

بود، تا آنجا که گفته است: و می‌گوییم که این مطلب را آنچه که در سنن ابی داود وارد شده تأیید می‌کند: در آنجا از مردی از اصحاب پیغمبر(ص) نقل شده است که وی داستان بنی نضیر را بیان کرد تا رسید به اینجا که گفت: نخلستان بنی نضیر مخصوص پیغمبر(ص) بود که خدا بوی عطا فرمود و آیه « مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ الْخ » را تلاوت کرد پس پیغمبر(ص) قسمت عمده آن نخلستان را بین مهاجرین تقسیم کرد، و بقیه آن را در دست بین فاطمه(س) به عنوان صدقه رسول الله(ص) به جای ماند.

---

برادران مهاجرمان تقسیم می‌کنیم و از این غنیمت سهمی بر نمی‌داریم و همه آن بین مهاجرین تقسیم شود. فخررازی در تفسیر خود گفته است: روایت شده که پیغمبر (ص) اموال بنی نضیر را بین مهاجرین تقسیم فرمود و به انصار عطا فرمود جز به سه نفر از آنها که محتاج بودند(ابو دجانہ، سهل بن حنیف، حرث بن الصمه) اما کسی که پنداشته اموال بنی نضیر فیئ محسوب می‌شده و آیات فیئ در مورد آنها نازل شده است، چنین می‌گوید: در جنگ بنی نضیر مسلمانان لشگرکشی و نبرد چندانی انجام ندادند. و راهی را در این مقدار راه را هم پیاده پیمودند، و در بین آنها سواره فقط شخص رسول الله(ص) بود که بر شتر نری سوار شده بود، پس چون نبرد خیلی ناچیز بود و لشگرکشی و تاخت و تازی به حساب نمی‌آمد، خداوند اموالی را که در آن روز به دست آمد در حکم اموالی قرار داد که بدون جنگ به دست آید و لذا آن اموال فیئ و ملک اختصاصی پیغمبر(ص) قرار گرفت.

و اینکه پیغمبر(ص) آن اموال را به مهاجرین و سه نفر از انصار تقسیم فرمود از باب مصرف سهم الله و سهم الرسول بود و مصلحت را در این تقسیم دید.

## فدک و گواهی عمر

علاوه بر آنچه که در کتابهای مذکور ثابت کردند که فدک ملک اختصاصی پیغمبر(ص) بود و مسلمانان بهره ای از آن نداشتند، ملطبی را که ابن حجر عسقلانی در کتاب صواعق المحرقة صفحه ۲۳ و شیخ سمهودی در کتاب تاریخ المدینه نقل کرده اند این حقیقتی را که ما از تواریخ معتبر استظهار کردیم تأیید می کنند. و نیز روایت مالک بن اوس الحدثان بر همین مطلب دلالت دارد. و مضمون آن این است که عمر گفت: من شما را از این امر با خبر سازم خداوند پیامبر خود را در این به چیزی اختصاص داد که با حدی غیر از او عطا نفرموده بود، پس فرمود: آن چه بهره داده است خدا رسول خدا را از آنها پس شما مسلط نشدید بر آن به سبب لشگرکشی و تخت و تاج لیکن خدا مسلط می کند پیامبرانش را بر هرکس بخواهد و خدا بر همه چیزها تواناست پس این اموال ملک خاص رسول الله(ص) قرار گرفت. ولی پیغمبر(ص) آنها را بدون شما مصرف نفرمود و شما را از آن اموال محروم نساخت، بلکه آن اموال را به شما عطا فرموده و در بین شما تقسیم کرد تا اینکه این مقدار خاص از آن اموال<sup>۱</sup> باقی ماند و به اندازه هزینه یک سال زندگی اهل خود از این اموال به آنها انفاق می فرمود، و بقیه را در همان موردی که مال الله را مصرف می کرد صرف و خرج می نمود، این برنامه در زنده بودن خود پیغمبر(ص) آن اموال را مصرف می کرد به همان ترتیب صرف و خرج می نمود.<sup>۲</sup>

در اینجا می گوئیم این جمله که عمر گفته «فَكَانَتْ هَذِهِ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللَّهِ» این اموال ملک خالص پیغمبر(ص) بوده

---

<sup>۱</sup> باغستانهای هفتگانه(حوایط سبعة)

<sup>۲</sup> وفاء الوفاء ج ۲ ص ۱۵۸، شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۲۲ ابن ابی الحدید می گوید: علی(ع) و عباس بر عمر وارد شدند در حالی که آن دو با هم در مورد املاک خالصه بنی نضیر مخاصمه داشتند، و عمر این مطالب را آنجا گفت و نامی از فدک نیست.

نص است بر اینکه فدک ملک خاص پیغمبر(ص) بوده و باید بعد از آن حضرت به ورثه آن جناب برسد. زیرا اصل در ملک خاص هر میتی این است که بعد از روی به بازماندگان او تعلق بگیرد و این جمله (فَمَا تَرَكَهُ الْمَيِّتُ فَلِوَارِثِهِ) یک اصل مسلم قانونی اسلام است، و اینکه گفته شده بعد از پیغمبر(ص) ملک خاص پیغمبر به مسلمانان برمی‌گردد این بر خلاف اصل است و باید یک دلیل محکم و قاطعی داشته باشد که بتواند با اصل در قانون معاوضه کند.



## تصرف فدک به پندار ابی بکر

این روایت عمر کاملاً گواهی می‌دهد که تصرف ابی بکر و فدک بر حسب این مطلب بود که ابی بکر خود را ولی پیغمبر(ص) می‌دانست، و لذا آن اموال را تصرف کرده و به طرزی که پیغمبر(ص) در آنها عمل می‌فرمود در آنها عمل کرده تا عمل ولی خلاف عملی نبی نباشد. شاهد بر این مطلبی است که سمهودی در تاریخ خود نقل نموده است: گفت فاطمه سهم خد را از متروکه پیغمبر(ص) از ابی بکر مطالبه فرمود، و ابوبکر از پرداخت سهم وی امتناع ورزید و گفت من هیچگاه آنچه که پیغمبر(ص) عمل می‌فرموده ترک نمی‌کنم زیرا می‌ترسم اگر برخلاف رفتار پیغمبر(ص) عمل کنم از مسیر او منحرف شوم، و پیامبر(ص) محصولات فدک را در رفع نیازهای شخصی و مصالح اجتماعی مسلمانان مصرف می‌فرمود.

در اینجا ما می‌گوییم اگر این روایت (که فیئ خوراک زندگی پیغمبر(ص) بوده و پس از وی به عامه مسلمین تعلق دارد و باید در مصالح آنان مصرف شود) صحیح بوده است، پس چرا ابی بکر در مقابل مطالبه فاطمه(س) برای تصحیح تصرف در این اموال به این روایت استدلال نکرد، که گفت تصرف من در این اموال به جهت این است که من همانند پیغمبر(ص) رفتار کنم. که این یک نوع اجتهاد شخصی از ابی بکر بود که خود را ولی پیغمبر می‌پنداشت.

پس بر حسب این روایات تصرف ابی بکر و فدک مبتنی بر حدیث و روایت پیغمبر(ص) نبوده است بلکه مبتنی بر اجتنهاد شخص وی بوده.

## تناقض بین حدیث ابی بکر و اجتهاد عمر

اگر این روایت که ابی بکر از پیغمبر(ص) نقل کرده (که فیئ طعمه پیامبر است و پس از وی به مسلمانان برمی‌گردد) صحیح بوده پس چگونه جایز بود که عمر از فدک دست بردارد و آن را به علی(ع) و عباس تسلیم کند. در حالی که بر حسب آن حدیث این فدک ملک مسلمین بود و همه مسلمانان در «حق داشتند، و مسلم است که علی(ع) این مال را از عمر به عنوان اینکه او یکی از مسلمانان است نگرفت، بلکه آنرا به عنوان میراث اخذ کرد، و لذا هنگامی که آن حضرت و عباس در مورد فدک وارث پیغمبر(ص) با هم مخاصمه داشتند عباس می‌گفت فدک ملک پیغمبر(ص) با هم مخاصمه داشتند. عباس می‌گفت فدک ملک پیغمبر(ص) بوده و من هم وارث پیغمبرم؛ و علی(ع) این مطلب را انکار می‌کرد و می‌فرمود: پیغمبر فدک را در زمان زندگی خود به فاطمه (س) بخشید و لذا فدک به من می‌رسد این مطلب را ابن حجر<sup>۱</sup> از بخاری نقل کرده که وی در طی سندی این روایت را ذکر نموده که فاطمه(س) و عباس نزد ابی بکر آمدند و میراث خود را از فدک و خیریه مطالبه کردند(تا آخر روایت) علامه سمهودی در کتاب تاریخ المدینه و با قوت افدک الحموی در کتاب معجم البدان نقل کرده اند که مجد در ترجمه فدک گفته است: فدک آن ملکی بود که در مورد آن مخاصمه واقع شد و فاطمه (س) ادعا می‌کرد آن را پیغمبر(ص) به من عطا فرموده است. ابوبکر از وی شاهد طلبید و علی(ع) در این مورد به نفع فاطمه(س) گواهی داد، ابوبکر گواه دیگری مطالبه کرد زهرا ام الیمین را نیز در این قضیه شاهد گرفت، ابوبکر به فاطمه (س) اظهار کرد ای دختر پیغمبر(ص) تو خود میدانی که شهادت در صورتی کامل است که یک مرد و دو زن گواهی دهند. پس از ابی بکر هنگامی که هنگامی عمر حکومت را به جنگ گرفت و فتوحاتی انجام داد اجتهاد وی اقتضا کرد که فدک را به علی(ع) و عباس کار به مخاصمه کنید. هر دو به نزد عمر آمدند، و عمر از حکم کردن بین این دو امتناع

---

<sup>۱</sup> وفاء الوفاء ج ۲ ص ۱۶۰

کرد و گفت به من مربوط نیست، به من ملک را به شما واگذار کردم و شما خود به حق و مقام یکدیگر از من آشناتر هستید.<sup>۱</sup> در اینجا می‌گوییم چرا عمر امتناع کرد که بین علی(ع) و عباس حکم کند در حالی که این دو مدعی میراث و نحله بودند. یعنی عباس ادعا می‌کرد که فدک میراث پیغمبر(ص) است و علی(ع) ادعا می‌کرد که فدک اعطایی رسول الله(ص) است. و این هردو و ادعا اخلاف مبنای ابی بکر و عمر در اصل تصرف فدک بود.

ثانیا: اگر فدک جزء اموال مسلمین بوده<sup>۲</sup> (آنچنان که خلیفه اول پنداشته بود) جایز نبود عمرا از آن دست بر دارد و حق مسلمین را تفویت کند، یا اینکه این مال را به شخص معینی اختصاص بدهد بدون اینکه برای مسلمانان نصیبی در آن باشد، پس این اجتهاد عمر در برابر آن احادیث و روایاتی که از ابی بکر شنیده شد اجتهاد بی مدرکی است و این اجتهاد موجب شد که اموال مسلمین در مورد تلف واقع گردد در اینجا تنها محمل صحیحی که می‌شود برای عمل عمر تراشید این است که بگوییم عمر ابتدا فدک را تصاحب کرد به عنوان پیروی از ابی بکر و بس، یا اینکه بگوییم رأی عمر ابتدا در مورد فدک همان رأی ابی بکر بود. سپس عمر از رأی خود عدول کرد و اجتهاد ثانوی او

---

<sup>۱</sup> الصواعق المحرقة ص ۲۳ در ملحق فدک (انتهای کتاب) در طی بیان تاریخ فدک این مطلب کاملا بررسی شده است. که ابابکر و عمر هیچ کدام فدک را به علی(ع) و عباس برنگرداندند و این مطلب مربوط به حوایط سبعة (باغستان های هفتگانه) بود که عمر آنها را را به علی(ع) و عباس رد نمود و مخاصمه آنها هم مربوط به همین حوایط سبعة بود.

<sup>۲</sup> این مطلب اشاره به گفتار ابی بکر که گفت از اول این مال به پیغمبر(ص) تعلق نداشت و ملک مسلمانان بوده است و پیغمبر(ص) این مال را صرف امور نظامی اسلام می‌فرموده و هم اکنون متصدی این مال من هستم همچنان که پیغمبر(ص) در زندگی خود متصدی این مال بود

منجر به این شد که فدک را به ورثه پیغمبر(ص) برگرداند، و غیر از این عمل هیچگونه محمل صحیحی ندارد.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> خوانندگان محترم در اینجا توجه دارند که این محمل تراشی مرحوم مصنف برای عمل عمر اگر نگوییم یک نوع طعنه به اوست، باید بگوییم در مقاممماشات با هواداران خلیفه دوم بوده است. و الا مطلب معلوم است که این خلفا فقط نقش حکومت خود را می دیدند و با بند به هیچ اصل و مبنایی نبودند. هنگامی که سیاست حکومتی آنها اقتضا می کرد دست به غضب و چپاول بزنند قانون و حدیث قلابی می ساختند و زمانی که سیاست حکومتی آنان برای جلب افکار عمومی اقتضا می کرد حق را به حقدار رد کنند.

## انکار و بهانه جویی ابی بکر

نصوص فوق‌العاده ای از نظر صحاح و سنن و تواریخ معتبره وارد شده در اینکه فدک ملک خاص و خالص پیغمبر(ص) بوده است. و بنابراین انکار ابی بکر نسبت به تعلق این مال به پیغمبر(ص) و ادعای او به اینکه فدک به عموم مسلمانها تعلق دارد، خیلی بیجا و بی معنی بوده است و احتجاج وی به اینکه پیغمبر(ص) عایدات فدک را در مورد لشگرکشی و انفاق فی سبیل الله مصرف می فرموده این ادعا محتاج به بینه و شاهد است، و باید در برابر این ادعایی که برخلاف قرآن و اصل قانون فیئ در اسلام بوده است از ابی بکر شاهد و بینه مطالبه شود، نه از فاطمه که ادعای او بر طبق قرآن و اصل ماده قانون فیئ در اسلام بوده است گذشته از این بهانه و دلیل او در تصرف فدک به ادعا اینکه از ولی پیغمبر است بسیار غلط و نامربوط بوده، زیرا ولی حق ندار در مال مولی علیه به هر طرزى که دلخواه او باشد تصرف کند بلکه تصرف او باید مبتنی بر اساسی باشد.

## فدک و اولیای امور

ولی امر پس از پیغمبر(ص) حق ندارد که هرچه به نظرش آمد در فدک تصرف کند، بلکه چون فدک فیعی است وظیفه او این است که آن را به ذوی القربی پیغمبر(ص) واگذار نماید. بر حسب ملاک صریحی که این مطلب در قرآن دارد: «و ما آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى» هرچه خدا به پیغمبر(ص) از اهالی قریه‌ها بهره داده است سهم خدا و پیامبر و ذی القربی است.

البته چون مال ملک آنان است آنها هرطور که خواستند در آن تصرف می‌کنند، زیرا انسان در دارایی خود هر طور بخواهد می‌تواند تصرف کند اما آن کسی که امور او را بعد از او به دست می‌گیرد نمی‌تواند هرطور که خواست در زاید از وصیت شخص نسبت به اموالش رفتار کند. آنچه مسلم است این است که پیغمبر(ص) در خصوص فدک هیچگونه وصیتی نداشته است و اگر وصیتی خاص در مورد فدک می‌فرمود این اختلاف واقعا نمی‌شد، و حال اینکه شهرستانی در کتاب ملل و نحل مسئله فدک را از جمله اختلاف عمده بعد از وفات رسول الله(ص) شمرده است. آنجا که می‌گوید: اختلاف ششم که بعد از وفات پیغمبر(ص) در بین مسلمین پدیدار شد موضوع فدک و توارث پیغمبر(ص) بود، فاطمه(س) در مورد فدک دو تملیک را ادعا می‌کرد، یکی تملیک از نظر وراثت و دیگر تملیک از نظر اینکه فدک اعطایی پیغمبر(ص) به او بوده است.

و در کتاب معجم البلدان می‌گوید: در امر فدک بعد از پیغمبر(ص) اختلاف شدیدی بین ابی بکر و آل رسول الله(ص) رخ داد و بعضی از کسانی که اخبار فدک را روایت کرده اند روایت آنان مبتنی بر هوس بازی و ناحق سرایی بوده است.

به این اختلاف زیادی که در مورد فدک بوده چگونه انسان خود را راضی کند که باید فاطمه(س) از فدک محروم شود؟ صرفاً به خاطر یک حدیث ضد قرآنی که ابی بکر جهت رد زهرا(س) تراشیده است:

«نحن معاشر الانبياء لا نورث» ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم) یا چگونه و به چه دلیل انسان در مقابل اصل مسلم

قانون اساسی اسلام (ما تَرَكَهُ أُمَّيَّتُ فُلُوَارِثِهِ - هرچه میت به جا گذارد به وارث او متعلق است) می توان یقین کند

که متروکه پیغمبر(ص) صدقه بوده است؟

این ادعا که پیغمبر(ص) محصولات فدک را در نیازهای شخصی خود و هزینه نزدیکان و ذوی القربی مصرف

می فرموده<sup>۱</sup> و زیادی آن را در جنگلها و لشگرکشیها مصرف می داشته، اولاً احتیاج به اثبات و دلیل دارد و ثانیاً بر

فرض این که مطلب ثابت باشد، اینکه پیغمبر(ص) زیادی محصول فدک را صرف و خرج جنگلها می فرموده دلیل

نمی شود که فدک فیء و بهره مسلمین باشد، چرا اینکه قسمت عمده محصولات آن بنا بر این فرض صرف و خرج

ذی القربی و هزینه زندگی خود پیغمبر(ص) می شد دلیل نباشد که فدک ملک شخص پیغمبر(ص) بوده و بعد از

وی باید به ورثه اش منتقل گردد.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> البته این مطلب بر حسب پندار عمر بوده که در روایت مالک بن اوس گذشت و مدرک آن: شرح نهج البلاغه

۱۶ ص ۲۲۲ و وفاء الوفاء سمهودی و صوابق ابن حجر است.

<sup>۲</sup> ممکن است در اینجا گفته شود علت اینکه پیغمبر(ص) مازاد نیازهای شخصی و هزینه زندگی ذوی القربی را

از عایدات فدک صرف و خرج مسلمین می کرده از باب تبرع و خیرات بوده که از مال شخصی خود انجام

می داده نه از این باب که مسلمانان در فدک حقی داشتند.

## فدک و دادخواهی زهرا

عموم الفاظ و سطرهای کتابهای صحیح بخاری و صحیح مسلم، سنن ابی داود، کتابهای مناقب با کمال صراحت گویای این حقیقت اند: مادامی که زهرا(س) زنده بود در مورد فدک ساکت نشد و مکرربایی بکر مراجعه کرد و فدک را مطالبه فرمود، حتی در مسجد پیغمبر(ص) در برابر عموم مسلمانها ادعای خود را به اینکه فدک اعطایی پیغمبر(ص) است اظهار فرمود و گواهانی را در برابر مسلمین اقامه نمود. و در مرتبه دیگر به عنوان اینکه فدک ارث پیغمبر(ص) است و باید در تصرف او درآید داعیه خود را اظهار فرمود و به عبارت گوناگون با ابی بکر احتجاج نمود: «أَنْتَ وَرَثَةُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) أَمْ أَهْلُهُ؟» آیا تو وارث پیغمبری یا آل او ابی بکر در جواب ناچار گفت: بل اهله بلکه آل او (همچنان که در مسند احمد حنبل نقل شده)<sup>۱</sup> در مورد دیگر مقام اثبات حق خود فرمود: «یا ابا بکر! فی کتابِ اللهِ أَنْ تَرِثَکَ إِبْتِکَ وَ لَا أَرِثَ أَبِی» آیا کتاب خدا است که دختر تو از تو ارث ببرد و من از پدرم ارث نبرم؟ (سیره حلبی) و در وحله دیگر در طی عبارت جالب خطبه شیوای خود احتجاج شایانش را اینگونه ادامه داد:

«يَا بَنَ أَبِي قُحَافَةَ أ فِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرِثَ أَبَاكَ وَ لَا أَرِثَ أَبِي لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا قَرِيبًا» ای پسر ابی قحافه آیا در کتاب خدا است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم مطلب تازه ای آوردی این سخنرانی و خطبه جالب را از ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ضبط فرموده<sup>۲</sup> و چون بنای مادر این کتاب بر اختصار است از ذکر آن خودداری می‌شود و نیز ابن طیفور بغدادی در کتاب بلاغات النساء این خطبه را نقل نموده است.

---

<sup>۱</sup> ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۱۹ بعد از ذکر این روایت می‌گوید: اگر این حدیث صحیح باشد پس ابی بکر در اینجا یک نوع اقرار ضمنی نموده به اینکه پیغمبر(ص) مورث است و اهل او وارث اند.

<sup>۲</sup> شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۱۱ و ۲۴۹



چهارمین احتجاج و دادخواهی آن حضرت هنگامی بود که به اتفاق مولا امیر المومنین(ع) به نزد ابی بکر آمد و با او به قرآن احتجاج فرمود:

۱- «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»<sup>۱</sup> سلیمان از داود ارث برد.

۲- درخواست زکریای پیغمبر(ص) از خدا: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثَ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ»<sup>۲</sup> خدایا به من فرزندی کرامت فرما که از من و از آل یعقوب ارث ببرد.

۳- فرمان خدا در مورد ارث: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ»<sup>۳</sup> سفارش می کند خدا در اولاد شما که برای پسر به اندازه سهم دو دختر است (پس دختر به طریق اولی از پدر ارث می برد) و این حاجه شاهدخت اسلام در کتاب مختصر الكنز العمال در حاشیه مسند احمد حنبل ذکر شده است.

پنجمین موردی که شاهدخت عزیز اسلام در مقام احتجاج برابر هیئت حاکمه قیام فرمود همان موردی است که ابن ابی الحدید از ابی بکر جوهری نقل کرده است: پس از آنکه ابی بکر خلافت را به چنگ آورد فاطمه بر او وارد شد و میراث پدر را از وی مطالبه کرد و ابی بکر از پرداخت میراث پدر به وی امتناع ورزید، فاطمه(س) فرمود: اگر در همین امروز تو بمیری وارث تو کیست؟ ابی بکر جواب داد: فرزندان و اهل من، فاطمه(س) فرمود: پس چگونه وارث پیغمبر(ص) تو باشی و فرزندان و اهل او از وی ارث نبرند؟ ابی بکر پاسخ گفت: چنین نیست، من ادعا نکردم که وارث پیغمبرم، حضرت فرمود: پس چگونه فدک را تصرف نمودی؟ در حالی که آن ملک شخص پیغمبر(ص) بود و ما را از آن محروم ساختی<sup>۴</sup> و البته غیر از هم موارد دیگری پیش آمد که فاطمه(س) در مورد

---

<sup>۱</sup> سوره نحل آیه: ۱۶

<sup>۲</sup> سوره مریم آیه: ۶

<sup>۳</sup> سوره نساء آیه: ۱۱

<sup>۴</sup> شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳۲

فدک احتجاج فرمود.

البته به زودی شرح این مطلب خواهد آمد که بر حسب آنچه که در تواریخ و کتب سیره و صحاح نقل شده است. پیغمبر(ص) فدک را در زمان حیات خود به فاطمه(س) عطا فرمود و هنگام رحلت رسول الله (ص) فاطمه(س) متصرف فدک بود، هنگامی که ابی بکر روی کار آمد افرادی را فرستاد تا فدک را تصرف کردند و بدین وسیله از فاطمه(س) گرفت و هنگامی که از زهرا(س) بینه و گواه بر مالکیت وی نسبت به فدک مطالبه کرد به ابی بکر گرفته شد: زهرا(س) متصرف و ذوالید است و متصرف نباید برای اثبات ملکیت خود شاهد اقامه کند، بلکه آن کسی که در برابر وی ادعا کرد که او مالک نیست باید بینه بیاورد.

پس روی مبنای محاکمه رسمی لازم نبود فاطمه(س) شاهد بیاورد، و اینکه علی(ع) و ام ایمن را به عنوان شاهد بر مطلب حاضر فرمود نه از باب گواهی رسمی، بلکه از باب استظهار مطلب به گواهی آنها استدلال فرمود، و چون ابی بکر بر خلاف حق و عدل از روی شاهد طلبید و او را ملزم با تیان بینه کرد، زهرا(س) برای اثبات سخن خود گواهان محکم و عادل را حاضر فرمود(و از طرفی هم برای اینکه زیر بار الزام زور و غیر عادلانه ابی بکر نرفته باشد گواهان را تکمیل نفرمود، زیرا تکمیل شهادت از طرف زهرا(س) در این مورد یک نوع تصویب زورگویی ابی بکر بود)

از همه این سخن گذشته، سؤال: چرا و به چه دلیل باید شهادت و گواهی علی(ع)(که افضل امت بوده است) به اینکه فدک اعطایی پیغمبر(ص) به زهرا(س) بوده و زهرا(س) مالک فدک است پذیرفته نشود؟ اما گواهی ابی بکر(برخلاف قرآن) به اینکه میراث پیغمبر(ص) به مسلمانان برمی گردد مورد پذیرش واقع شود؟ این اسقاط شهادت و پذیرش گواهی در این دو مورد چرا؟

## فدک و ادعای فاطمه

بعضی گفته اند: فاطمه(س) در اولین وحله مطالبه فدک ادعای میراث داشت. سپس ادعا کرد: که فدک اعطایی پیغمبر(ص) بوده و او مالک است، و این قول درست نیست، بلکه مطالب به عکس بوده در سیره حلبی<sup>۱</sup> نقل شده: ادعای میراث فاطمه(س) در برابر ابی بکر هنگامی اتفاق افتاد که قبلا وی ادعا فرموده بود: فدک اعطایی رسول الله(ص) بوده است و از گواه طلبیدند و علی(کرم الله وجهه) به اتفاق ام ایمن بر این مطلب گواهی دادند، و موضوع از این قرار بود: که فاطمه(س) بعد از وفات پیغمبر(ص) به نزد ابی بکر آمد. و فرمود: فدک اعطایی پدر من است که در زمان زنده بودن خود به من بخشیده بود، ابوبکر این مطلب را انکار کرد و گفت: گواهی بر ادعای خود اقامه کن، پس علی(ع) به نفع زهرا(س) گواهی داد، ابی بکر شاهد دیگری طلبید و ام ایمن هم نیز بر این مطلب شهادت داد.

ابوبکر گفت: ای دختر پیغمبر(ص) تو خود میدانی که شهادت با گواهی یک مرد و زن تکمیل می شود. و صاحب معجم البلدان نیز این مطلب را در ماده فدک به همین کیفیت بیان می کند که اول فاطمه(س) نسبت به فدک ادعای نحله فرمود، و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۱۴ نیز این قضیه را به همین کیفیت از ابی بکر جوهری نقل نموده است.

---

<sup>۱</sup> سیره حلبیه ج ۳ ص ۳۹ و همین مطلب نیز رأی مرحوم سید مرتضی بوده است در آنجایی که می گوید: گفتگو در نحله بودن فدک مقدم است ظاهرا و روایات تماما به همین ترتیب وارد شده (شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۷۷) و رأی خود ابن ابی الحدید هم نیز همین است. زیرا می گوید: آنچه که مرتضی ره فرموده (از اینکه موقعیت مقتضی بوده که ابتدا فاطمه(س) نحله بودن فدک را ادعا کند) این حرف صحیح است. (شرح نهج ج ۱۶ ص ۲۸۶)

هشام بن محمد از پدرش نقل کرده که فاطمه(س) به ابی بکر گفت: اینک ام ایمن گواهی می‌دهد: که پدرم فدک را به من عطا فرمود، ابی بکر در جواب گفت: ای دختر پیامبر(ص) سوگند به خدا پروردگار مخلوقی را نیافریده که از پدرت رسول الله(ص) در نزد من محبوبتر باشد و آن روزی که پدر از دنیا رفت دوست داشتم آسمان به زمین فرود آید.

سوگند به خدا اگر دخترم عایشه اظهار احتیاج کند از نظر من بهتر است از اینکه تو را در حال اظهار حاجت ببینم، آیا تو می‌پنداری که من حق سرخ و سفید و افراد گوناگون را پردازم و نسبت به اداء حق تو به تو ستم کنم؟ در حالی که تو دختر پیغمبر خدایی، این مال اصلا مال پیغمبر(ص) نبوده و جزء اموال مسلمین است<sup>۱</sup> و پیغمبر(ص)

---

<sup>۱</sup> این گفتار ابی بکر(این مال ملک پیغمبر نبوده و متعلق به مسلمین است) یک نوع گستاخی آشکاری است و این مطلب بر خلاف حکمی است که خدا نازل فرموده، همه مسلمانان جهان می‌گویند: فدک ملک اختصاصی پیغمبر(ص) بوده است، به نص صریح قرآن: «وَمَا آفَاءَ اللَّهِ عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يُسَلِّطُ رَسُولَهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» آنچه خدا بهره داده پیامبر خود را از آن مردم پس شما مسلمین بر آن به سبب لشگرکشی و تاخت و تاز مسلط نشدید بلکه خدا مسلط می‌کند پیامبران خود را بر هرکس بخواهد و خدا بر همه چیز تولا است اما اینکه می‌گویند: پیغمبر(ص) عایدات این فدک را صرف لشگرکشی‌ها و انفاق فی سبیل الله می‌فرمود بر فرض اینکه این مطلب صحیح باشد همچنان که خود مولف فرمود این یک نوع خیرات و تبرع بوده که پیغمبر(ع) از مال شخصی خود انجام داده است، و این موجب نمی‌شود که فدک از ملک آن حضرت خارج گردد و بر فرض اینکه این ملک در ابتدا به عامه مسلمانان تعلق داشته پیغمبر(ص) آن را به خصوص زهرا(س) بخشیده به جهت فرمان خدا که فرمود «وَأْتِ ذِي الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» حق ذی القربی را پرداز - علاوه بر این پیغمبر(ص) بر جان و اموال مسلمانان ولایت دارد به طوری که رسول الله(ص) در تصرف اموال مسلمین از خود آنها اولی تر است، پس طبق این ولایت پیغمبر(ص) اموال مسلمانان را

عایدات این ملک را در لشگرکشی‌ها و انفاق فی سبیل الله مصرف می‌فرموده، پس چون پیامبر(ص) وفات یافت من جانشین اویم و باید این ملک را همچنان که پیغمبر(ص) تصدی می‌فرمود هم اکنون من تصدی کنم.

(در برابر این جملات و کلمات مضطرب و چند پهلوی ابی بکر فاطمه(س) سخت برآشفت.) و فرمود: سوگند به خدا دیگر با تو صحبت نمیکنم ابی بکر در جواب گفت: به خدا قسم هیچگاه من با تو قطع فامیلی نمی‌کنم.

فاطمه(س) فرمود: به خدا قسم بر تو نفرین می‌کنم ابی بکر در جواب گفت: سوگند به خدا تو را دعا خواهم کرد.

هنگامی هم که مرگ فاطمه(س) نزدیک شد وصیت کرد که ابی بکر بر او نماز نخواند. و لذا زهرا(س) شبانه دفن شد، و عباس بن عبدالمطلب بر وی نماز گذارد و بین وفات پیغمبر(ص) و وفات زهرا(س) هفتاد و دو شب فاصله شد.<sup>۱</sup>

در این جا می‌گوییم آنچه از این روایت و روایات مشابه آن (که بعد از این ذکر می‌شود) به دست می‌آید، ابوبکر از نظر فاطمه(س) تبرئه نشد والا علتی نداشت که زهرا(س) بر او تا این درجه خشمگین باشد.

آری فاطمه(س) میدانست انگیزه ابی بکر در غصب فدک و محروم ساختن وی را از حق خود فقط سیاست روز است و بس و هم او وی را واداشته که ادعای زهرا(س) را تصدیق نکند.

ابن ابی الحدید می‌گوید: من از علی بن فاروق استاد مدرسه مغربیه بغداد سوال کردم آیا فاطمه(س) راستگوبوده

---

به هرکس که می‌خواست می‌توانست واگذار کند. و رسول الله(ص) مصلحت را در این دید که فدک را به فاطمه(س) واگذار نماید. و ابن ابی الحدید بنا بر این روایت می‌گوید: ممکن است کسی به ابی بکر بگوید: آیا جایز بود.

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۱۴ مرحوم سید مرتضی فرموده اهل نقل اختلافی ندارند در اینکه علی(ع) خود بر جنازه فاطمه(س) نماز خواند مگر روایت بسیار ضعیف و خلاف قاعده ای که نقل کرده عباس هم بر فاطمه(س) نماز خواند. (شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۷۹)

است؟ گفت: آری . گفتم: پس چرا ابی بکر فدک را به وی نداد با اینکه می دانست او راست می گوید.

استاد با اینکه زیر بار حق نمی رفت و اخلاقاً مرد با ابهت و کم مزاحی بود در اینجا جواب لطیفی داد، گفت: اگر ابابکر به مجرد ادعای فاطمه (س) فدک را به او رد کرده بود فردای آن می آمد و ادعا می کرد که باید خلافت و حکومت شوهرش را برگرداند. آنگاه ابوبکر نمی توانست عذر بیاورد و نه هم می توانست موافقت کند چون با رد فدک به مجرد ادعا تثبیت کرده بود که فاطمه (س) در هرچه که ادعا کند بدون اینکه احتیاج به دلیل و شاهد داشته باشد راستگو است.

ابن ابی الحدید می گوید: اگرچه این کلام استاد بر سبیل شوخی و مزاح گفت ولی سخن بسیار صحیحی است.<sup>۱</sup>

\*\*\*\*\* ما می گوئیم: علی بن فاروق مدرّس کلام خوبی گفت ولی چه باید کرد؟ که اجتهادات و تأویلات موجب می شود که افراد اشتباه کنند و در خلاف حقیقت واقع شوند.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۸۷

<sup>۲</sup> برای پیغمبر (ص) که دختر خود را یا غیر دختر خود را بر حسب فرمان الهی که به وسیله وحی بر او نازل شد یا بر حسب صوابدید خود مالک یک قسمت از اموال مسلمین بگرداند و یک قسمت خاص از املاک مسلمانان را به او اختصاص بدهد یا خیر؟ اگر گفته شود که این مطلب برای رسول الله (ص) جایز نبود این سخن خلاف عقل و خلاف عقیده مسلمانان جهان است، و اگر گفته شود این عمل پیغمبر (ص) جایز بوده در این جا فاطمه (س) ادعای خلافی نفرموده بلکه ادعا کرده که این عمل صحیح و جایز از پیغمبر (ص) صادر شده و شاهد آن امّ ایمن است.

اگر گواهی یک زن آن هم امّ ایمن در اینجا کفایت نمی کرد باید به او جواب بدهند که گواهی این یک زن کافی

أما مدارك نحله و عطية بودن از فدک از پیغمبر(ص) به زهرا(س):

در کنز العمال تصریح به این مطلب شده است، در مختصر کنز العمال که در حاشیه مسند احمد حنبل چاپ شده در مسئله صلح رحم از کتاب اخلاق از ابی سعید خدری نقل شده که او گفت هنگامی که این آیه نازل شد: «وَآتِ ذَاتُ الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» - ای پیغمبر حق نزدیکان را تأدیه کن - پیغمبر(ص) فرمود: «ای فاطمه فدک از آن تو است» و همین روایت را حاکم در کتاب تاریخ خود نقل فرموده است.

در تفسیر در المنثور<sup>۱</sup> اما جلال الدین سیوطی شافعی ذکر نمود که بزّار از ابی یعلی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابی سعید خدری نقل کرده اند که او گفت هنگامی که این آیه نازل شد: «وَآتِ ذَاتُ الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» پیغمبر(ص) فاطمه(س) را خواند و فدک را به وی عطا فرمود.<sup>۲</sup> شیخ سلیمان قندوزی نقشبندی حنفی از ثعلبی نقل کرده: علی

---

نیست، و یک زن دیگر گواه بیاورد نه این که ابوبکر در جواب بگوید: اصلاً این مال به پیغمبر(ص) تعلق نداشته و مال همه مسلمانان بوده است، این سخن ردّ ادعای زهرا(س) نیست و این جواب غیر صحیح است (شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۲۵)

<sup>۱</sup> تفسیر در المنثور ج ۴ ص ۱۷۷ در اینجا در متن کتاب اشتباهی از مرحوم مؤلف رخ داده و آن خلط بین دو روایت بوده است که آن اشتباه را محقق در حاشیه عربی بین دو روایت بوده است که آن اشتباه را محقق محترم در حاشیه عربی متذکر شده بودند و ما در ترجمه اصلاح شده آن را ذکر کردیم لذا اگر متن حدیث ترجمه با متن کتاب تطبیق نمی کند علتش این است.

<sup>۲</sup> در این تفسیر ذیل آیه شریفه سه روایت ذکر شده: ۱- روایت مذکور در متن. ۲- ابن مردویه از ابن عباس نقل کرده که او گفت «لَمَّا نَزَلَتْ وَآتِ ذَاتُ الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ - أَقْطَعَ رَسُولُ اللَّهِ فَاطِمَةَ فَدَكًا - هنگامی که آیه مزبور نازل شد، پیغمبر(ص) فدک را به فاطمه(س) اقطاع و تملیک فرمود، ۳- ابن جریر طبری از امام چهارم (ع) زین العابدین نقل کرده که حضرت وقتی وارد شام شدند و آن مرد شامی نشناخته بنای گستاخی را گذارد، حضرت فرمود آیا

بن الحسین (ع) به مردی از اهل شام فرمود: «ما همان ذی القربی هستیم که خدا به پیغمبر (ص) امر کرد حَقَّشان را تأدیه کند»<sup>۱</sup>

ابن ابی الحدید روایت مذکور را از راویان دیگری غیر از ابی سعید خدری نیز نقل نموده است که چون این آیه نازل شد «وَآتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ» پیغمبر (ص) فاطمه (س) را خواند و فدک را به او عطا فرمود.<sup>۲</sup>

---

تو قرآن خوانده‌ای؟ عرض کرد: آری. حضرت فرمود: آیا این آیه را خواندی؟ «وَآتِ ذَالْقُرْبَى حَقَّهُ» مرد شامی با کمال شگفتی عرض کرد «وَإِنَّكُمْ لِلْقُرَابَةِ الَّتِي أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُؤْتِ حَقَّهُ؟» شما همان نزدیکان پیغمبرید که خدا به او امر کرد حق آن‌ها را تأدیه کند؟ - حضرت فرمود: آری. این سه لفظ (اعطاء، اقطاع، ایتاء) در این سه روایت دلالت می‌کند که فدک در تصرف فاطمه (س) بوده است.

<sup>۱</sup> ینابیع الموده

<sup>۲</sup> این روایت ابی سعید خدری آنقدر مورد تواتر بوده است که مأمون در زمان حکومت خود که فدک را به فاطمین ردّ کرد به همین روایت استناد نمود، مرحوم طبرسی در کتاب مجمع البیان ج ۳ ص ۴۱۱ این حدیث را با سلسله سند از ابی سعید خدری نقل فرموده سپس می‌فرماید عبدالرحمن بن صالح گفت: که مأمون عبّاسی به عبدالله بن موسی نامه‌ای نوشت و از او در مورد قصّه فدک سؤال کرد، عبدالله بن موسی در جواب مأمون همین روایت ابی سعید خدری را نگاشت و مأمون فدک را به فرزندان فاطمه (س) واگذار نمود.



## فدک در تصرف زهرا(س)

ابن حجر در کتاب الصّواعق المحرّقه باب ۲ صفحه ۳۲ گفته است: ابو بکر فدک را از فاطمه(س) گرفت در حالی که او مرد مهربانی بود، زیرا بر او ناگوار بود که روش پیغمبر(ص) را تغییر بدهد، فاطمه(س) نزد او آمد ادعا کرد که پیغمبر(ص) فدک را به من بخشیده است، ابوبکر گفت آیا شاهدی داری؟ علی(ع) و امّ ایمن به نفع زهرا(س) در این قضیه گواهی دادند، ابوبکر گفت: آیا به گواهی یک مرد و یک زن تو ادعای استحقاق می کنی؟ ما می گوئیم: پس بنابراین انکار این مطلب: که زهرا(س) متصرف فدک بود و ابوبکر آن را با اعمال زور و قدرت از او گرفت معنا ندارد، و هر کس منکر این مطلب باشد در برابر کتاب خدا و سنت پیغمبر(ص) جز زور گویی و اجتهاد مستبدانه دلیل دیگری نخواهد داشت.

علامه سمهودی در کتاب وفاء الوفاء از حافظ بن مشیه از نمیربن حسان نقل کرده که او گفت: من بزید بن علی (برادر امام باقر(ع)) گفتم این عمل ابوبکر در نظر من خیلی پست است که فدک را به زور از فاطمه(س) گرفت. زید گفت: ابوبکر مرد مهربانی بود، ولی نمی خواست روش رسول الله(ص) را تغییر بدهد، فاطمه(س) نزد او آمد و فدک را از وی مطالبه کرد، و مدعی شد که پیغمبر(ص) فدک را به من عطا فرموده، ابوبکر گفت آیا گواهی بر این ادعا داری؟ زهرا(س) ابتدا علی(ع) را به عنوان گواه نزد ابی بکر آورد، و علی(ع) در این جریان به نفع فاطمه(س) شهادت داد، سپس امّ ایمن را به عنوان شاهد آورد و امّ ایمن رو کرد به ابی بکر و عمر، گفت آیا شما دو نفر شاهدید که پیغمبر(ص) گفت: «امّ ایمن از اهل بهشت است»؟ گفتند: چرا، امّ ایمن فرمود: پس من هم گواهی می دهم که رسول الله(ص) فدک را به فاطمه(س) بخشید.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه به همین مضمون حدیثی از ابی بکر جوهری نقل کرده است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> این حدیث در شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۱۶۱ و ۲۱۹ از ابی بکر جوهری از بختری بن حسان نقل شده و در

بنابراین حدیث اگر ابوبکر سخن فاطمه(س) را قبول می‌کرد و فدک را ردّ می‌نمود. در این صورت در قضاوت خود اعتماد بر ادّعی صرف نکرده بود و بدون بیّنه حق را به صاحب حق نپرداخته بود. زیرا این گفتار امّ ایمن (آیا شما دو نفر شهادت می‌دهید که پیامبر(ص) فرمود امّ ایمن از اهل بهشت است) به منزله اقرار و اعتراض بود که امّ ایمن از ابی‌بکر و عمر گرفت بر این که امّ ایمن در گواهی خود راستگو است به طوری که نسبت به ثبوت هر حقّی که او شهادت بدهد برای حاکم عادل قطع و یقین حاصل می‌شود که آن حق ثابت است. و بنابراین ردّ این شهادت برای حاکم جایز نیست در سنن ابی داود این مطلب آمده که هر گاه در جریانی یک شاهد گواهی داد، و حاکم می‌دانست که این شاهد راست می‌گوید، در این صورت برای حاکم جایز است که طبق همان گواهی حکم کند، سپس برای استدلال به این مطلب حدیث شهادت خزیمه بن ثابت را که به (به نفع پیغمبر(ص) در معامله‌ای علیه مرد اعرابی شهادت داد، و گواهی او به جای شهادت دو شاهد عادل پذیرفته شد) نقل می‌کند.<sup>۱</sup>

---

آخر آن نسبت به حدیث گذشته جمله‌ای اضافه دارد و آن اینکه ابوبکر به فاطمه(س) گفت یک مرد و با یک زن شاهد بیاور تا استحقاق تو نسبت به فدک ثابت شود.

<sup>۱</sup> داستان شهادت خزیمه بن ثابت از این قرار است: پیغمبر(ص) از یک مردم اعرابی اسبی خریداری فرمود، و چون در آن هنگام به اندازه بهای اسب پول همراه نداشت، رفت تا پول بیاورد، قیمت اسب را پردازد و آن را بگیرد. در این بین مشتری‌هایی به مرد اعرابی مراجعه کردند و آن را بیشتر از آن مبلغی که رسول‌الله(ص) خریداری فرموده بود از او می‌خریدند، مرد اعرابی به طمع افتاد. هنگامی که پیغمبر(ص) برگشت اظهار کرد: اگر تو این اسب را به فلان قیمت می‌خریدی فبها و الا به دیگری بفروشم، پیغمبر(ص) فرمود من قبلاً اسب را خریده‌ام و این اسب ملک من است. مرد اعرابی انکار کرد و گفت تو اصلاً از من اسب نخریده‌ای، پیغمبر(ص) به اطراف نگاه کرد و دنبال شهادی می‌گشت که در قضیه به نفع آن حضرت گواهی بدهد، خزیمه بن ثابت در آنجا حاضر بود، گفت من شهادت می‌دهم که پیغمبر(ص) این اسب را قبلاً خریده است. رسول‌الله(ص) فرمود تو

گذشته از این در اینجا با گواهی ابوبکر و عمر به راستگویی امّ ایمن نصاب شهود کامل می‌شود زیرا در این قضیه امّ ایمن از ابی بکر و عمر اقرار گرفت که راست می‌گوید، پس با این اقرار گویا ابوبکر و عمر به آنچه امّ ایمن شهادت داده گواهی دادند و بنابراین باید گفت زهرا(س) در اینجا چهار گواه داشت: ۱- علی(ع) ۲- امّ ایمن ۳- ابی بکر ۴- عمر. زیرا ابوبکر و عمر در ضمن اقرار به راستگویی امّ ایمن شهادت دادند که هر چه امّ ایمن بگوید ثابت و صحیح است. بلکه ممکن است گفته شود در اینجا اصلاً احتیاج به شهادت شاهد و گواه نبود، زیرا ابوبکر خود را از طرف امّت و ملت اسلام مدّعی زهرا(س) به حساب آورده بود و یا اینکه او اقرار کرد که امّ ایمن زن راستگویی است و با فرض اینکه امّ ایمن شهادت داد که فدک متعلق به فاطمه(س) است پس گویا ابوبکر که خود مدّعی بود اقرار کرده که فدک متعلق به فاطمه(س) است و با اقرار مدّعی به ثبوت حق برای مدّعی علیه جائی برای شهادت و گواهی شاهد باقی نمی‌ماند.

بعضی از طرف خلیفه عذر تراشیده‌اند که: ابوبکر بر مبنای اعتقاد خود نمی‌توانست فدک را به فاطمه(س) تسلیم کند، زیرا او از پیغمبر(ص) روایت کرده بود که متروکه رسول الله(ص) صدقه است، پس با اعتقاد به اینکه فدک صدقه است چگونه می‌توانست آن را به زهرا(س) تسلیم کند ولی بنابر آنچه ما در اینجا ثابت کردیم عذر از جانب خلیفه همان عذر بدتر از گناه است، زیرا اصلاً فدک متروکه پیغمبر(ص) نبود زیرا با این شهادت‌ها و گواهی‌ها ثابت شد که فدک متروکه پیغمبر(ص) نبود زیرا با این شهادت‌ها و گواهی‌ها ثابت شد که فدک را

---

که در هنگام معامله اینجا نبود چگونه چنین گواهی می‌دهی؟ خزیمه عرض کرد: یا رسول الله(ص) چه طور ما به راستگویی تو نسبت به آنچه که از جانب خدا نازل کرده‌ای شهادت می‌دهیم یا اینکه نزول این آیات را از جانب خدا بر تو ندیده‌ایم، ولی نمی‌توانیم به راستگویی شما در مورد ابیتاع یک اسب که ناظر نبوده‌ایم گواهی بدهیم؟ پیغمبر(ص) او را تحسین فرمود و گواهی او را به جای گواهی دو شاهد عادل در این جریان پذیرفت و از آن روز خزیمه بن ثابت به لقب (ذوالشهادتین) - صاحب دو شهادت - ملقب گردید.

پیغمبر(ص) در زمان زنده بودن خود به دخترش زهرا(س) بخشیده بود. و اگر ابوبکر فدکرا به فاطمه (س) تسلیم می کرد به عنوان اینکه آن نحله پیغمبر(ص) است ردّ کرده بود و این با صدقه بودن متروکه پیغمبر(ص) منافاتی نداشت.

## نهج البلاغه و تصرف زهرا(س) در فدک

از جمله مطالبی که بر تصرف زهرا(س) در فدک دلالت دارد و ثابت کرده که فدک قبلاً در دست فاطمه(س) بوده و آن را به زور از چنگ وی خارج کرده‌اند: عبارت نهج البلاغه در مورد نامه امام امیرالمؤمنین (ع) به عثمان بن حیث است، در آنجا می‌فرماید:

«بَلَى كَأَنْتَ فِي آيَدِنَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ فَشُحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَسَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخِرِينَ، وَنِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ، وَ مَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَ غَيْرِ فَدَكٍ وَالنَّفْسُ مِظَانُهَا فِي غَدِّ جَدَثٍ» آری در دست ما از آنچه آسمان سایه افکنده است فقط فدک بود، که عده‌ای به آن بخل ورزیدند و عده دیگر از آن چشم پوشیدند و بهترین حاکم خدا است من فدک و غیر فدک را چه کنم؟ درحالی که گمانگاه نفس من فردای گور است.

ابن ابی الحدید در ضمن تفسیر کلمات و جملات مولا(ع) در این عبارت می‌گوید: وَ هَذَا الْكَلَامُ كَلَامُ شَاكٍ مَتَّظِمٍ  
- این سخن سخن ستم‌دیده‌ای است که از جنایات شکایت می‌کند<sup>۱</sup>

در هر حال از این بیان مولا(ع) چنین برمی‌آید که فدک قبلاً در دست فاطمه(س) و علی(ع) بوده و به زور ظلم از آن‌ها گرفته شده و در مقام احقاق حق در مرز مشاجره و ادعای اهل بیت (ع) کوتاهی نکردند.

(اگرچه در مقام اخذ حق خود به زور و اسلحه متوسل نشدند) و چون حاکم جنایتگر زمان به شکایت آن‌ها توجهی نکرد و حکومت‌های قلدر بعدی هم به دادخواهی آنان گوش ندادند در نتیجه علی(ع) شکایت را به درگاه خدا برد و فرمود: «نِعْمَ الْحَكَمُ اللَّهُ» بهترین حاکم خدا است. بعضی در اینجا گفته‌اند اگر فدک واقعاً ملک فاطمه(س) بود پس چرا علی در زمان حکومت خود در مورد فدک همانند خلفا گذشته رفتار کرد و آن را به عنوان بازمانده زهرا(س) تملیک نفرمود؟

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۰۸

در پاسخ می‌گوییم: انسان هر طور که بخواهد اموال خودش را برحسب مصالح شخصی و نوعی می‌تواند تصرف کند، علی(ع) مصلحت خود را در این ندانست که فدک را به عنوان یک دارایی شخصی تصاحب کند و مصلحت را در این دانسته که عایدات آن را بین فقرا تقسیم نماید، گذشته از این جواب این اشکال را خود مولا(ع) دنباله فرمایشش در همین نامه بیان فرموده است، می‌فرماید: و ما اصنعُ بِفَدكِ و غَيْرِ فَدكِ و النَّفْسُ مِطَانَهَا فِي غَدِ جَدَتْ تَا آنجا که می‌فرماید: «و انما هي نفسی اروضها بالتقوی لتأتی آمنةً یومَ الخوفِ الاکبرِ و تثبت علی جوانبِ المزلق» به درستی که نفس خود را به سبب تقوی ریاضت می‌دهم برای این که در روز ترس بزرگ امنیت داشته باشد و بر فراز پرتگاه لغزنده (صراط) ثابت بماند – در اینجا گویا مولا(ع) می‌فرماید با این که فدک ملک شخص من است ولی من آن را رها می‌کنم و از آن صرف‌نظر می‌نمایم چون عاقبت من فردای گور است و با اعراض از اموال دنیا چه فدک و چه غیر فدک نفس خود را ریاضت می‌دهم که به عشق دنیا و ثروت دنیا آلوده نشود و این ریاضت را به این خاطر انجام می‌دهم که در روز قیامت مصون از ترس و وحشت باشم.

## ادعای زهرا(س) و تصدیق ابوبکر

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه<sup>۱</sup> این حدیث را با سلسله سند از عیسی بن عبدالله بن محمد بن علی ابی طالب(ع) از امیرالمؤمنین علی(ع) نقل کرده که آن حضرت فرمود: فاطمه(س) نزد ابی بکر رفت و گفت پدرم فدک را به من بخشید، و علی(ع) و امّ ایمن بر این مطلب گواهند، ابوبکر گفت: این دختر پیغمبر(ص) تو به پدرت غیر از حق نسبتی نخواهی داد، پاره پوستی طلبید و تثبیت مالکیت زهرا(س) را نسبت به فدک در آن نوشت و به دست فاطمه(س) داد. فاطمه(س) نامه را گرفته از نزد ابی بکر خارج شد، در راه با عمر ملاقات کرد، عمر از آن حضرت پرسید: کجا بودی؟ زهرا(س) فرمود: هم اکنون از نزد ابی بکر می‌آیم و برحسب گواهی علی(ع) و امّ ایمن ابی بکر فدک را به من ردّ کرد و این نامه را به عنوان تأیید مالکیت من نسبت به فدک به من داد. عمر نامه را از دست زهرا(س) گرفت و نزد ابی بکر آمد، از او پرسید تو این نامه را به فاطمه(س) دادی؟ ابوبکر گفت: آری، عمر گفت: علی(ع) به استفاده خود گواهی داده و امّ ایمن هم زنی بیش نیست، آب دهان بر نوشته ابی بکر انداخت و سپس آن را پاره کرد.<sup>۲</sup> در این جا ما می‌گوییم اگر این حدیث از امیرالمؤمنین(ع) صحیح باشد پس عمر در پاره

---

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۷۴

<sup>۲</sup> در کتاب اخبار سید حمیزی تألیف محمد بن عمران مرزبانی در صفحه ۶۰ این جریان نقل شده، مرزبانی می‌گوید: سید حمیری در زمان هشام بن عبدالملک بحجّ مشرف شد و با کمیت شاعر ملاقات کرد به او گفت آیا

این اشعار را تو سروده‌ای؟

أَرْضِي بِسَبِّ أَبِي بَكْرٍ وَلَا عَمْرًا

إِنِّي أَحِبُّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَا

بِنْتَ النَّبِيِّ ص وَلَا مِيرَاثَهُ كَفَرًا

وَلَا أَقُولُ إِذَا لَمْ يُعْطَا فِدْكَأ

يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ عُدْرٍ إِذَا اعْتَدَرَا

اللَّهُ يَعْلَمُ مَاذَا يَأْتِيَانِ بِهِ

من دوست دارم امیرالمؤمنین علی(ع) را ولی راضی نمی‌شوم که ابوبکر و عمر را ناسزا بگویم.

---

من نمی‌گویم که این دو در آن هنگامی که فدک را به دختر پیغمبر(ص) ندادند و میراث رسول الله(ص) را به او واگذار نکردند کافر شدند.

خدا می‌داند که با آن‌ها در قیامت چه کند و آنان چه از درگاه حق بیاورند.

کمیت گفت: آری. این اشعار را من گفته‌ام و از حکومت امیه تقیه نموده‌ام، و منظورم از این اشعار این بوده که ضمناً ثابت کنم ابوبکر و عمر غاصب فدک بوده‌اند.

سید حمیری فرمود: اگر بنای اتمام حجت بر تو نبود من ساکت می‌شدم ای مردک: در مقام حق گویی در این اشعار سستی ورزیده‌ای، پیغمبر(ص) فرمود: فاطمه(س) پاره تن من است هر کس او را آزار کند مرا زجر داده و خداوند به خاطر غضب زهرا(س) خشمگین و به جهت رضایت وی خشنود می‌گردد، تو با پیغمبر(ص) مخالفت ورزیدی رسول الله(ص) خود فدک را به زهرا(س) بخشید و امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و امّ ایمن گواهی دادند: که پیغمبر(ص) فدک را به فاطمه(س) تملیک فرموده و در عین حال آن دو نفر قائل شدند که فدک به زهرا(س) تعلق دارد، در حالیکه خدا از قول زکریای پیغمبر(ص) می‌فرماید: «بِرِثْنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» و در جای دیگر فرمود: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»، آری، عجیب است: ابوبکر و عمر در این جا با وجود این آیات و بینات فدک را به زهرا(س) رد نکردند، زیرا گواهی شوهر و فرزند به نفع همسر و مادر پذیرفته نشد، در حالیکه همین افراد در دسیسه بازی‌های خلافت گواهی دختر را به نفع پدر (گواهی عایشه که گفت پیغمبر(ص) گفته ابوبکر با مردم در مسجد نماز بخواند) پذیرفتند، و ابوبکر را به نماز جای پیغمبر(ص) واداشتند.

شگفتا، گواهی آن دختر به نفع پدر مورد تصدیق قرار می‌گیرد اما گفتار فاطمه(س) و علی و حسن و حسین علیهم السلام و امّ ایمن در مورد فدک تصدیق نمی‌شود و از مثل فاطمه(س) شخصی در مقام ادعای نسبت بخشش به پدر بینه مطالبه می‌کنند، و تو ای کمیت اینگونه به ناحق غزل می‌سرایی.

ای کمیت، اگر مردی در مورد ادعای فاطمه(س) اینگونه قسم می‌خورد: که اگر فاطمه و علی و حسن و حسین



عليهم السلام حق نمی‌گویند زن من مطلقه باشد. آیا در این صورت طلاق واقع می‌شد؟ کمیت گفت خیر، سید  
 ره فرمود: اگر این شخص قسم می‌خورد: اگر علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام حق می‌گویند زن من  
 مطلقه باشد. آیا در این صورت طلاق واقع می‌شد؟ کمیت گفت آری زیرا این خانواده جز حق ادعا نمی‌کنند،  
 سید فرمود: پس هم اکنون با این شعری که گفته‌ای چه خواهی کرد؟

کمیت گفت به درگاه خدا توبه می‌کنم از آنچه سروده‌ام و تو ای ابا هاشم از ما افقه و اعلم هستی.  
 مرحوم شیخ بهایی ره گمان کرده که این اشعار کمیت سروده یک فرد ناصبی است. در ردّ این اشعار چنین  
 سروده است:

يا أَيُّهَا الْمُدْعَى حَبَّ الْوَصِيِّ وَلَمْ

كذبتَ واللهِ في دَعْوَى مَحَبَّتِهِ	تَبَّتْ يَدَاكَ سَتُصَلِّي فِي غَدٍ سَقَرَا
فَكَيْفَ تَهْوَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَقَدْ	أَرَاكَ فِي سَبِّ مَنْ عَادَاهُ مُفْتَكِرَا
فَإِنْ تَكُنْ صَادِقًا فِيمَا نَطَقْتَ بِهِ	فَأَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِمَّنْ خَانَ أَوْ غَدَرَا
وَأَنْكَرَا النَّصَّ فِي خُمٍّْ وَبَيْعَتِهِ	وَ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ هَجَرَا
أَتَيْتَ تَبَغْيَ قِيَامِ الْعُذْرِ فِي فَدَكٍ	أَتَحْسَبُ الْأَمْرَ فِي التَّمْوِيهِ مُسْتَتِرَا
إِنْ كَانَ فِي غَضَبٍ حَقُّ الظُّهْرِ فَاطْمَئِنَّا	سَيَقْبَلُ الْعُذْرَ مِمَّنْ جَاءَ مُعْتَذِرَا
فَكُلُّ ذَنْبٍ لَهُ عَذْرٌ غَدَاهُ عَدٍ	وَ كُلِّ ظَلَمٍ تَرَبَّى فِي الْحَشْرِ مُعْتَفِرَا
بَلْ سَامَحَوْهُ وَقَوْلُوا لَا تُؤَاخِذْهُ	عَسَى يَكُونُ لَهُ عَذْرٌ إِذَا اعْتَذَرَا
فَكَيْفَ وَالْعُذْرَ قَبْلَ الشَّمْسِ إِذْ بَرَعَتْ	وَ الْأَمْرَ تَضَعُ كَالصَّبْحِ إِذْ ظَهَرَا
لَكِنَّ إِبْلِيسَ أَغْوَاكُمْ وَصَيَّرَكُمْ	عُمِيًّا وَصُعَاً فَلَا سَمْعًا وَلَا بَصَرَا

ای کسی که ادعا می‌کنی عشق وصی پیغمبر (ص) را  
 سوگند به خدا در ادعای دوستی وی دروغ می‌گویی

---

خشک باد دو دست تو به زودی فردای قیامت به دوزخ واصل خواهی شد  
چگونه با امیرالمؤمنین(ع) عشق می‌روزی در حالی که  
تو را درد دشنام دادن دشمنانش مردد می‌بینم  
اگر در گفتار خود راستگو هستی  
از خائن مکار به خاطر خدا بیزاری بجوی  
آن خائن نابکاری که نصّ حدیث را در غدیر خم و بیعت با علی(ع) را انکار کرد.  
و گفت پیامبر(ص) هذیان می‌گوید  
تو اراده کردی در مسئله غصب فدک عذر بتراشری  
آیا چنین می‌پنداری که این امر بزرگ در لفافه تزویر پوشیده می‌ماند  
اگر در چپاول حقّ شاهدخت پاک اسلام زهرا(س)  
در مقام پوزش طلبی غاصب عذر پذیرفته شود  
پس باید گفت که هر گناهی در فردای قیامت قابل اعتذار است  
و هر ستمی در محشر بخشوده خواهد شد  
بلکه با وی مسامحه کنید و بگویید ما از او مؤاخذه‌ای نداریم  
شاید بتواند عذری در هنگام پوزش طلبی بیاورد  
چه پوزشی؟ چطور؟  
عذر مربوط به شب تاریک قبل از طلوع خورشید است  
امر فدک همچون صبح درخشنده ظاهر بوده است  
بلکه باید گفت شیطان شما را فریفت و شما را  
کور و کرد قرار داد که نه چیزی می‌بینید و نه می‌شنوید

کردن نامه ابی‌بکر اجتهاد مستبدانه به کار برده، گذشته از اینکه این عمل خروج از طاعت امام او ابی‌بکر بوده نسبت به امیرالمؤمنین علی(ع) تجاسر و گستاخی ورزیده است، چون آن حضرت طعن زده در حالی که عمر کسی بود که در غدیر خم اقرار کرد: «عَلِيُّ وَوَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» علی(ع) بر هر مرد و زن مؤمنه ولایت دارد - و به این - مطلب فخر رازی در تفسیر خود جلد ۳ صفحه ۲۳۶ و ابن کثیر در کتاب البدایه والنّهایه جلد ۷ صفحه ۳۴۹ تصریح کرده‌اند: که عمر بن خطاب در روز غدیر دست علی(ع) را گرفت و گفت: «هَنِيئًا لَكَ يَا بِنَ أَبِي طَالِبٍ اصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَمَوْلَا كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ» - مبارک باد بر تو ای پس ای پسر ابی طالب مولای من و مولای هر مرد مؤمن و هر زن با ایمان گشتی محب الدین طبری در کتاب الرياض النضرة فی مناقف العترة «جلد ۲ صفحه ۱۶۹ این جریان را نقل کرده است.

## مالکیت فدک از نظر عمر بن عبدالعزیز

ابن ابی الحدید و عموم مورخین از هشام بن زیاد آل عثمان نقل کرده‌اند که او گفت: هنگامی که عمر بن عبدالعزیز حکومت را به چنگ گرفت، فدک را به فرزندان فاطمه (س) ردّ کرد و نامه‌ای به والی مدینه ابی بکر عمر و بن حزم نوشت، و او را مأمور این جریان ساخت، والی مدینه نامه‌ای به عمر بن عبدالعزیز نگاشت و گفت فرزندان و بستگان فاطمه (س) زیادند عده‌ای از آن‌ها جزء قبیله آل عثمان‌اند و عده‌ای جزء فلان قبیله و فلان قبیله، فدک را به کدامیک آن‌ها ردّ کنم؟

عمر بن عبدالعزیز از این نامه سخت برآشفته در جواب والی مدینه نوشت عجب مأمور نابخردی، اگر به تو نامه‌ای بنویسم و بگویم گوسفندی را بکش در جواب از من سؤال می‌کنی آیا شاخ‌دار باشد یا بی‌شاخ؟ و اگر به تو نامه‌ای بنویسم و بگویم گاوی را ذبح کن از من می‌پرسی رنگش چه باشد به مجرد اینکه نامه من رسید فدک را بین فرزندان فاطمه (س) و علی (ع) تقسیم کن.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> بلاذری در کتاب فتوح البلدان ص ۳۸ از عثمان بن ابی شیبہ از جریر بن عبدالحمید از مغیره نقل می‌کند: عمر بن عبدالعزیز تمام بنی امیه را جمع کرد و به آن‌ها گفت: فدک ملک پیغمبر (ص) بوده عایدات آن را خرج می‌کرد و به فقراء بنی هاشم می‌داد - تا آخر حدیث - و باز در صفحه ۳۹ همان کتاب نقل کرده: هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید خطبه‌ای خواند و در آن خطبه اظهار داشت: فدک از فیثی و بهره اختصاص پیغمبر (ص) است که مسلمانان با تاخت و تاز آن را به دست نیاورده‌اند.

یاقوت الحموی در کتاب فتوح البلدان گفته: هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به خلافت رسید به عاملش در مدینه نامه‌ای نوشت و او را فرمان داد که فدک را به فرزندان فاطمه (س) ردّ کند. و در ایام حکومت عمر بن عبدالعزیز فدک در دست آن‌ها بود.

## فدک و مأمون

یاقوت الحموی در کتاب معجم البلدان در ترجمه فدک گفته: در سنه ۲۱۰ هجری مأمون فرمان داد که فدک را به فرزندان فاطمه (س) واگذار کنند، و دستور داد سند مالکیتی برای آن‌ها به ثبت رسید.

هنگامی که سند تنظیم شده برای مأمون قرائت شد، دعبل شاعر در هنگامی که سند تنظیم شده برای مأمون قرائت شد، دعبل شاعر در مجلس حاضر بود، از جا حرکت کرد و این شعر را انشاء فرمود:

أَصْبَحَ وَجْهُ الزَّمَانِ قَدْ ضَحِكَ  
بِرَدِّ مَأْمُونٍ أَنَّمَا شِمًا فَدَكًا

روزگار خندان شد به اینکه مأمون فدک را به بنی هاشم رد نمود - و مثل همین روایت در کتاب تاریخ المدینه سمهودی<sup>۱</sup> نقل شده است، و ابن الحدید آنرا در شرح نهج البلاغه از ابی بکر جوهری روایت کرده است.

سمهودی گفته: هنگامی که عمر بن عبدالعزیز حکومت را به چنگ گرفت به فرمان‌دار مدینه نامه نوشت فدک را به فرزندان فاطمه (س) واگذار کند، و در زمان حکومت وی فدک در دست بنی فاطمه (س) بود. هنگامی که یزید بن عبدالملک بر خلافت مسلط شد فدک را از فرزندان زهرا (س) گرفت و تا انقراض بنی امیه فدک در دست امویان بود، اولین حاکم عباسی (ابوالعباس سفاح) فدک را به حسن بن الحسن (ع) واگذار کرد و او قیم فدک بود و عایدات آن را در فرزندان امیرالمؤمنین (ع) تقسیم می‌کرد، بعد از وی چون بنی حسن (ع) بر منصور دوانیقی

---

<sup>۱</sup> روایت صحیح در این جا اینست که عمر بن عبدالعزیز فدک را به حسن بن الحسن واگذار کرد، برحسب آنچه که در شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۱۶ ذکر شده است، ابن ابی الحدید در این کتاب نقل می‌کند: «هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید اولین حقی را که به ذی الحق برگرداند این بود که فدک را به حسن بن الحسن (ع) رد کرد و بعضی می‌گویند که وی فدک را به علی بن الحسین (ع) رد نمود» حسن مثنی زمان سفاح را درک نکرده بود، زیرا سلیمان بن عبدالملک وی را در سنه ۹۷ مسموم نمود و سفاح فدک را به عبدالله محض پسر حسن رد کرد.

شوریدند، منصور فدک را از آن‌ها گرفت، پس از منصور فرزند او مهدی عباسی فدک را به آن‌ها ردّ کرد، سپس موسی هادی (برادر مهدی) فدک را از بنی علی(ع) گرفت و تا زمان مأمون فدک به دست علویین برنگشت. در زمان مأمون علویون اجتماع کردند و شخص را به نزد مأمون فرستادند و فدک را از وی مطالبه کردند، مأمون دستور داد سندی به عنوان مالکیت فدک جهت فرزندان علی(ع) تنظیم شود، سند تنظیم شده در مجلس مأمون قرائت شد و در آن مجلس دعبل شعر مذکور را انشاء کرد.

متن سندی که به عنوان تثبیت مالکیت بنی الزهرا(س) نسبت به فدک مأمون تنظیم کرد از این قرار است، که می‌گویند مأمون به حاکم مدینه (قثم بن جعفر) نوشت: پیغمبر(ص) فدک را به دخترش فاطمه(س) بخشید و بر وی تصدّق نمود و این یک موضوع روشن و آشکاری بود و در میان بستگان و فرزندان پیغمبر(ص) شهرت داشت، پس از رسول الله(ص) فاطمه(س) تا هنگامی که زنده بود مرتب نسبت به مالکیت فدک و اینکه او اولی از دیگران است ادعا داشت، و هم اکنون نظر ما بر این تعلق گرفته است که فدک به ورثه زهرا(س) رد شود، اینک به تو دستور می‌دهم که آنرا به محمد بن یحیی بن الحسین بن زید بن علی بن الحسین(ع) و محمد بن عبدالله بن علی بن الحسین(ع) واگذار کنی، تا خویشان و بستگان خود را با درآمد آن تأمین کند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۱۷ می‌گوید.

ابوبکر جوهری گفت: حدیث کرد مرا محمد بن زکریا از مهدی بن سابق که او گفت: مأمون روزی برای رسیدگی به مظالم و دادخواهی از محرومین در مسند حکومت نشست و پرونده‌ها را بررسی می‌کرد، اول پرونده‌ای را که بدست گرفت به مجرد دیدن آن گریه به مأمون دست داد و به مأموری که نزد وی ایستاده بود فرمان داد: صدا بزن و کیل بنی فاطمه(س) کیست؟ مأمور فرمان مأمون را اجابت کرد، پیرمردی ردا به دوش که عمامه بر سر و چکمه به پا داشت خود را معرفی کرد، او را نزد مأمون بردند، و با مأمون در مورد فدک مقداری مذاکره و احتجاج کرد عاقبت مأمون دستور داد سند مالکیت فدک جهت بنی الزهرا(س) به وی تسلیم گردد، سند

---

تنظیم شده را جهت امضاء نزد مأمون آوردند و هنگامی که منشی سند را قرائت کرد دعبل از جا حرکت کرده اشعار مذکور انشاء نمود.

در ضمن مطالب گذشته گفتیم: مأمون در ردّ فدک به روایت ابی سعید خدری (که نقل کرده پیغمبر(ص) فدک را به فاطمه(س) بخشید) استدلال نمود و دستور داد که فدک به فرزندان آن جناب واگذار گردد.

برحسب آنچه که شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۷۷ نقل شده سید مرتضی ره فرموده که مأمون فدک را آن هنگامی به فرزندان زهرا(س) ردّ کرد که جلسه محاکمه‌ای بین ابی‌بکر و فاطمه(س) تشکیل داد، دو نفر را که یکی نقش ابی‌بکر و دیگری نقش وکیل فاطمه(س) را ایفاء می‌کردند به حضور طلبید و بعد از محاکمه آن دو و ثبوت حق دستور داد فدک به ورثه فاطمه(س) واگذار گردد.

بلاذری در کتاب فتوح البلدان ص ۳۹ نگاهشته که در سال ۲۱۰ هجری در طیّ نامه‌ای که مأمون به والی مدینه (قثم بن جعفر) نوشت: - دستور داد که فدک به فرزندان فاطمه(س) واگذار گردد، و متن سند تاریخی فدک که به تصویب و امضاء مأمون رسیده از این کتاب در اصل کتاب فدک پاورقی صفحه ۶۰ و ۶۱ نقل شده است، و در انتهای آن تاریخ سند مزبور را در روز چهارشنبه سوم ماه ذی‌عقده الحرام سال ۲۱۰ هجری تعیین کرده است.

البته خوانندگان عزیز توجه دارند: برنامه ردّ فدک که به وسیله برخی از حکام اموی و یا عباسی اجرا می‌شد از مقام دادخواهی و مظلوم پرستی آن‌ها حکایت نمی‌کند، بلکه این خود یکنوع نقشه سالوسانه سیاسی بوده است که برای جلب توجه عمومی و ارضاء خاطرهای عقده دار اجرا می‌نموده‌اند، چون در هر زمانی هر حکومتی از بنی امیه و یا بنی‌العباس و یا غیر این‌ها روی کار می‌آمده از نظر عموم ملت مسلمان چهره خشن یک دیو قلدری که با پنگال‌های خود حلقوم آل محمد علیهم السلام را می‌فشرد تا حق آن‌ها را از حلقشان بیرون بکشد جلوه می‌کرده است، و عموم ملت مسلمان نسبت به این حکومت‌ها بدبینی خاصی داشتند و آن‌ها را غاصب می‌دانستند، از طرفی هم چون مسئله فدک یک پرونده بارزی در مورد مظلومیت آل محمد علیهم السلام داشت، حکومت‌ها به خاطر درمان عقده‌های ملی نسبت به خود و برای اینکه خود را مظلوم پرست جلوه دهند در طی

طاهر عبارت این سند حاکی است که فدک در دست زهرا(س) بوده است و مالکیت زهرا(س) نسبت به فدک در نزد اهل البیت (ع) معروف بوده و فاطمه(س) با این که صدیقه بوده است تا دم مرگ مرتب در مقام ادعای مالکیت فدک مخاصمه داشته است، و با این حساب که فدک ملک زهرا(س) بود و در تصرف وی بوده معنی نداشت که در مقام محاکمه از وی بینه مطالبه کنند، و یا او را از ارث پدرش منع نمایند. اصولاً در مقام اثبات مالکیت متصرف نباید اقامه بینه کند، بلکه مدعی او باید بینه و شاهد برای اثبات مالکیت خود و نفی مالکیت متصرف بیاورد و برحسب آنچه که در کتاب‌های معتبره و صحاح و سنن و تاریخ به دست آمده ابوبکر ادعا کرد که پیغمبر(ص) امر فدک را بعد از خود به عهده حکومت وقت واگذار فرموده، و نیز ادعا کرد که پیغمبر(ص) گفته محمد(ص) و ذریه او فقط می‌توانند در خوراک و غذای خود از این مال استفاده کند ولی بر این مال ولایتی ندارند، چون این دو ادعای ابی‌بکر در مقام نفی مالکیت متصرف (زهرا(س)) بوده پس او باید اقامه بینه کند نه فاطمه<sup>۱</sup> ادعای ابی‌بکر به

---

تشریفات خاصی فدک را به فرزندان فاطمه(س) (سمبل مظلومیت در ملت اسلام) رد می‌کردند. (مترجم)

<sup>۱</sup> دانشمند بزرگ شیعه مرحوم شیخ محمد رضا مظفر در کتاب دلائل الصدق ج ۲ ص ۳۹ می‌فرماید: اینکه ابی‌بکر از زهرا(س) شاهد طلبید این خلاف حق و عین ستمگری بوده است، زیرا فاطمه(س) ذوالید و متصرف فدک بود و ابوبکر مدعی نفی مالکیت وی بوده است، دلیل بر این مطلب که زهرا(س) متصرف بوده لفظ «ایتاء» در آیه و لفظ «اقطاع» و «تملیک» در اخبار مذکوره (یعنی روایت ابی سعید خدری و روایت ابن عباس) می‌باشد، و این الفاظ ظهور در این مطلب دارد که فدک به زهرا(س) تسلیم شده، علاوه بر این خود فاطمه(س) با اینکه سیده نساء و اکمل زنان جهان بوده ادعا داشته که پیغمبر(ص) فدک را به او بخشید و افضی الامه (امیرالمؤمنین علی(ع)) بر صدق ادعای او گواهی داده است، و بخشش بدون اقباض و تسلیم صادق نیست و مسلم اگر زهرا(س) متصرف نبود ادعا نمی‌کرد که پیغمبر(ص) فدک را به او بخشیده است، زیرا مردم ادعای او را رد می‌کردند و به وی می‌گفتند: اگر پیغمبر(ص) فدک را به تو بخشیده پس چرا آن را به تصرف تو نداده است، و



اینکه فدک به بیت‌المال برمی‌گردد بدون شاهد و بینه ادعای بی‌وجهی است، زیرا اگر ابوبکر ادعا می‌کرد که مثلاً مال ابی‌هریره بعد از مرگش صدقه است، و هیچگونه شاهد و دلیلی بر این مطلب نداشت آیا این ادعا مسموع بود؟ مسلم اینگونه ادعاها در برابر ادعای وارث که پس از مورث طبق حکم شارع رب‌المال است پذیرفته نیست، پس بنابراین شاهد طلبیدن ابی‌بکر از فاطمه(س) چه محمل و جهت صحیحی می‌تواند داشته باشد؟ روی این حساب ثابت می‌شود که ابی‌بکر راخذ فدک از زهرا(س) و ارجاع آن به بیت‌المال هیچ‌گونه دلیل نداشته است.

ایراد: در مورد فدک ابوبکر بر طبق علم خود حکم کرد، زیرا برحسب روایتی که از پیغمبر(ص) نقل کرده بود چنین تشخیص داد که فدک متعلق به قاطبه مسلمین است، و لذا آن را از زهرا(س) گرفت.

پاسخ: اولاً حاکم حق ندارد بر طبق علم واقعی خود حکم کند زیرا پیغمبر(ص) فرموده است: **أَوْلَىٰ أَقْضَىٰ بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْأَيْمَانِ** - من بین شما مسلمانان به مقتضای بینه (شاهده) و؟؟ حکم می‌کنم - در اینجا کلمه «انما» افاده حصر می‌کند، یعنی خصومت و نزاع هنگامی برطرف می‌شود که از طرف مدعی بینه (شاهد) اقامه گردد، و به همین جهت ابوبکر از فاطمه(س) بینه مطالبه کرد، منتهی مطالبه بینه از زهرا(س) اشتباه بود، زیرا او متصرف در فدک بود و مدعی علیها به حساب می‌آمد و خود ابی‌بکر که ادعا داشت تصرف فاطمه(س) عدوانی است مدعی محسوب می‌شد.<sup>۱</sup>

---

بنابراین ردّ ادعای زهرا(س) احتیاج به مطالبه بینه نداشت.

<sup>۱</sup> از نظر فقها عموم مذاهب اسلامی مدعی شخصی است که اولاً سخنش برخلاف اصل باشد، ثانیاً اگر او از ادعای خود دست بردارد اصل نزاع و محاکمه که حل گردد، و این دو خصوصیت در مورد ادعای ابی‌بکر صادق بود و نسبت به زهرا(س) صادق نبود، زیرا اولاً سخن ابی‌بکر برخلاف اصل بود چون اصل در تصرف متصرف مالکیت است، و زهرا(س) متصرف فدک بوده، ثانیاً: اگر ابوبکر از ادعای خود دست برمی‌داشت و فدک همچنان که بود توقیف نمی‌کرد، اصلاً نزاع و مخاصمه حل می‌شد.

ثانیاً در صورتی که ابوبکر می‌دانست که تصرف زهرا(س) در فدک نامشروع است و قطع داشت که فاطمه(س) برحسب آن روایتی که از پیغمبر(ص) نقل کرده مالک فدک نیست، پس چرا از زهرا(س) شاهد و گواه طلبید در اینجا شهادت شاهد برخلاف یقین و علم ابی‌بکر نتیجه‌ای نداشت زیرا ابوبکر برحسب آنچه که از پیغمبر(ص) شنیده بود یقین به خلاف آن گواهی حاصل کرده بود.

ثالثاً - حاکم از خود ادعای زهرا(س) علم پیدا می‌کند که فدک متعلق به او است، زیرا فاطمه(س) شخصیتی است که قرآن به پاکی او از هرگونه پلیدی شهادت داده است.<sup>۱</sup> به علاوه علی بن ابیطالب(ع) با آن فضیلت اخلاقی و صدق و صفا و امّ ایمن بزرگ زنی که رسول‌الله(ص) به بهشتی بودن وی گواهی داده، این‌ها هم به حقانیت زهرا(س) - شهادت دادند، و با این کیفیت احتیاجی به تکمیل نصاب شهادت نبوده است، در صورتی که ابوبکر تصمیم داشت به مقتضای علم خود رفتار کند این ادعا با این شهود محکم‌ترین عواملی بودند که می‌توانستند برای ابوبکر علم به ثبوت ملکیت فدک جهت زهرا(س) ایجاد کنند.

---

<sup>۱</sup> این مطلب در سوره احزاب آیه ۳۳ تصریح شده: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» بدرستی که خدا اراده می‌کند که پلیدی را از شما خانواده برطرف سازد و شما را به یک نوع تطهیر کاملی پاک گرداند.

## فاطمه راستگوتر از زنان پیغمبر(ص)

در این مطلب تردیدی نیست که زنان پیغمبر(ص) نسبت به حجراتی که در آن ساکن بودند ادعای ملکیت داشتند و خود را مالک آن اطاقها می دانستند، و ابوبکر هم مالکیت آنها را نسبت به آن حجرات تصویب کرد و حال اینکه فاطمه(س) از زنان پیغمبر(ص) اولی به تصدیق بود، زیرا وی به دلیل آیه تطهیر مصون از دروغ بوده است و به دلیل آیه مباحله زهرا(س) در برابر نصاری نجران حجت رسالت و پیامبری پیغمبر(ص) قرار گرفت، موجود که خود حجت و دلیل نبوت پیغمبر(ص) بوده چگونه ممکن است بناحق ادعا کند، و مسلم او معصوم از خطا و گناه بوده است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> سید مرتضی ره در بحثی که با قاضی القضاة زمان خود داشت و او را رد کرده بود، فرموده: زهرا(س) در ادعای اینکه فدک نحله و بخشش پیغمبر(ص) با او است مصاب بوده و آنکس که فدک را از وی گرفت و از او شاهد طلبید خطاکار و از حق برگشته بوده است، زیرا ادعای زهرا(س) محتاج بینه و شاهد نبود، چون زهرا(س) از گناه و خطا معصوم بوده است، و بنابراین آنچه که ادعا می کرده بدون شاهد و گواه قابل پذیرش بود، دلیل بر عصمت زهرا(س) اولاً آیه شریفه: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» این آیه به اتفاق عموم مسلمانان در مورد جمعیتی نازل شده که مسلم زهرا(س) یکی از افراد آن جمعیت بوده است، و مراد از تعلق اراده خدا به پاکی اهل البیت(ع) در این آیه پاک خلق کردن آنان است، زیرا اراده حق عین تکوین او است، به دلیل آیه دیگر که می فرماید: «إِنَّمَا لَمَرُهُ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يَقُولَ لَشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ» - به درستی که امر خدا اینست که هر گاه اراده کند چیزی موجود شود وجود پیدا می کند - دلیل دیگر بر این مطلب روایت متواتری است که از پیغمبر(ص) رسیده که حضرت فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللَّهَ» فاطمه(س) پاره تن من است و هر کس او را اذیت کند مرا اذیت کرده و هر کس مرا اذیت کند خدا را اذیت نموده است - این روایت دلالت بر عصمت زهرا(س) نیز دارد، زیرا اگر زهرا(س) کسی باشد که نسبت به

---

وی گناه و یا خطا امکان داشته باشد در این صورت نباید ایذاء او همواره ایذاء خدا باشد زیرا ممکن است زهرا(س) از چیزی اذیت شود که ترک آن گناه و معصیت خدا باشد، و چگونه ممکن است خدا در این جا از اذیت شدن زهرا(س) مورد اذیت قرار گیرد. و یا در جایی زهرا(س) از یک امری که مصلحت او است اشتبهاً اذیت شود، در این جا هم نیز ممکن نیست - اذیت او اذیت خدا باشد، پس این که پیغمبر(ص) می فرماید: اذیت زهرا(س) اذیت خدا است لازمه اش اینست که فاطمه(س) معصومه از گناه و خطا باشد، چون اگر فاطمه(س) گنهکار و یا خطاکار باشد در برابر گناهی که انجام می دهد اگر مذمت بشود و یا حدّ الهی بر او جاری گردد اذیت می شود، و چگونه ممکن است خدا از اجرای حدّ شرعی نسبت به یک گنهکار اذیت گردد؟

گذشته از این در مورد این نزاع به اثبات عصمت زهرا(س) احتیاج نیست بلکه در اینجا علم به صدق زهرا(س) کفایت می کند، و در راستگو بودن فاطمه(س) اختلافی بین مسلمین نیست، زیرا در تمام عمر فاطمه(س) ادعای نفرموده که مورد تکذیب قرار گیرد، اختلافی که در مسئله فدک بین مسلمانان است اینست که آیا با علم به این که زهرا(س) در ادعای خود راستگو بوده است سزاوار بوده که ابوبکر فدک را بدون اقامه شاهد و بینه به زهرا(س) تسلیم کند یا نه؟

اصولاً هدف از اقامه بینه و شاهد برای اینست که حاکم ظنّ غالب به صدق مدعی پیدا کند، و لذا هنگامی که مدعی علیه به نفع مدعی اقرار کند، دیگر شاهد لازم نیست، زیرا ظنی که حاکم از اقرار مدعی علیه به صدق مدعی پیدا می کند به مراتب قوی تر از ظنی است که وی از شهادت شاهده به صدق مدعی حاصل کند، پس در صورتی که ظنّ قوی تر برای حاکم به صدق مدعی حاصل شود احتیاجی به اقامه بینه نیست، تا چه رسد به جایی که حاکم علم به صدق داشته باشد، در آنجا به طریق اولی احتیاج به اقامه بینه نیست.

شاهد این مطلب جریانی است که عموم محدثین شیعه و سنی نقل کرده اند: پیغمبر(ص) با مردی اعرابی در مورد خرید اسبی اختلاف داشتند، خزیمه بن ثابت به نفع پیغمبر(ص) گواهی داد، رسول الله(ص) از او بازخواست فرمود: تو که در جریان خرید و فروش ما حاضر نبودی چگونه به نفع من گواهی می دهی؟ خزیمه به عرض

---

رسانید یا رسول الله(ص) اگرچه من ناظر معامله شما با این اعرابی نبودم ولی من از اینجا به راستگویی شما گواهی می‌دهم که شما را پیامبر خدا می‌دانم، پیغمبر(ص) فرمود: در این صورت من گواهی تو را به رسمیت می‌شناسم و این یک شهادت تو را به جای دو شهادت می‌پذیرم و از نجا خزیمه به «ذوالشهادتین» (صاحب دو شهادت) موسوم شد، در اینجا خزیمه برحسب علمی که از طریق اعتقاد به نبوت پیغمبر(ص) به راستگویی آن حضرت داشت به صدق رسول الله(ص) گواهی داد، و پیغمبر(ص) گواهی او را تنفیذ فرمود در عین اینکه وی بر معامله نظارت نداشت، و این ققضیه شبیه داستان فاطمه(س) است، هر کس که علم به صدق و راستگویی زهرا(س) دارد با وجود این علم حق ندارد از او شاهد و گواه مطالبه نکند.

تا به اینجا کلام سید مرتضی را پایان پذیرفت. (شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۷۴)

دانشمند بزرگ شیعه مرحوم مظفر در کتاب دلائل الصدق ج ۲ ص ۳۹ در مقام رّ کلام فضل بن روزبهان می‌فرماید: بینه یک طریق ظنی است که شارع مقدس آن را برای کشف واقع جعل فرموده که به وسیله این بینه آنچه که ثبوتش محتمل است ثابت گردد. پس اگر در جایی قطع به واقع حاصل بود دیگر موردی برای بینه باقی نمی‌ماند، در این جریان مورد بحث از گفتار زهرا(س) (که به تطهیر ذاتی پروردگار پاک شده و پاره تن رسول الله(ص) محسوب می‌شده است) قطع حاصل می‌شود که فدک ملک فاطمه(س) است و این قطع یک طریق ذاتی برای کشف واقع است ولی بینه طریق مجعول برای کشف واقع می‌باشد، و طریق مجعول شرعی جائی کشف واقع می‌کند، که طریق ذاتی برای کشف حقیقت نباشد، و در اینجا طریق ذاتی برای کشف حقیقت موجود است، نیازی به اقامه بینه (طریق مجعول) نیست، همچنان که در جریان شهادت خزیمه به نفع رسول الله(ص) قضیه از این قرار بود، شهادت خزیمه سوای ادعای خود پیغمبر(ص) مطلب دیگری نبود، چون خزیمه ناظر جریان نبود و به نفع پیغمبر(ص) شهادت داد، زیرا رسول الله(ص) را صادق می‌دانست، پس برای ابی‌بکر و تمام مسلمین که زهرا(س) را صدیقه می‌دانستند فرض بود که به ثبوت ملکیت فدک برای زهرا(س) گوهی بدهند ولی اسفا بسیار از افرادی که ناظر بودند پیغمبر(ص) فدک را به زهرا(س) بخشید از گواهی خودداری کردند، یا به مناسبت

اصولاً علت این که در مقام مخاصمه موضوع اقامه بینه از طرف مدعی تشریح شده است به جهت اینکه بینه و شاهد موجب می شود که ظن به صدق مدعی تقویت گردد، و لذا در شاهد عدالت معتبر است، زیرا گواهی شاهد عادل موجب تقویت ظن به صدق مدعی خواهد بود، و لذا از نظر بعضی از فقهاء جایز است که اگر حاکم علم به واقع داشت بدون اقامه بینه و گواهی شاهد بر طبق علم خودش حکم کند، زیرا علم او به واقع از ظنی که می خواهد از طریق بینه نسبت به واقع حاصل کند قوی تر است و لذا اگر منکر به نفع مدعی اقرار کرد با وجود اقرار او نیازی به بینه نیست، زیرا اقرار منکر از نظر ایجاد ظن برای حاکم به صدق مدعی از گواهی شاهد قوی تر است.

پس جایی که حاکم علم به واقع دارد، علم او هم بر بینه و هم بر اقرار مقدم است، و با وجود علم بینه و شهادت که موجب ظن است مورد نیاز نیست گذشته از این در شرع مقدس اسلام لازم نیست که مدعی حتماً دو شاهد بیاورد بلکه اگر یک شاهد هم آورد و سوگند خورد از نظر اثبات صدق او کفایت می کند، و روش خلفا راشدین نیز به همین ترتیب بوده است.

در کتاب کنز العمال تألیف متقی حنفی در فصل سوم از کتاب شهادات ج ۳ ص ۱۷۸ نقل کرده که پیغمبر(ص) و

---

جانبداری از ابی بکر و یا بر اثر وحشت و ترسی که از حزب کودتاچی و طرفداران ابوبکر داشتند و یا مانند ابن عباس و ابی سعید خدری (که روایت کرده اند پیغمبر(ص) فدک را به زهرا بخشید) دیدند جائی که گواهی شخصی مثل علی(ع) رد بشود، مسلم گواهی آنها هم مردود خواهد شد، لذا از شهادت خودداری کردند و بعید نیست که خود زهرا(س) هم از آنها نخواست که گواهی بدهند، زیرا هدف فاطمه(س) از منازعه فدک به دست آوردن آن نبود، بلکه می خواست با طرح منازعه فدک جرثومه ابی بکر و هوادارانش از نظر مردم مسلمان آن روز و زمان های آینده روشن بشود.

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْتَةِ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيٍّ عَن بَيْتَةٍ

ابوبکر و عمر و عثمان به گواهی یک شاهد با قسم حکم می‌کردند، و در همین کتاب از علی(ع) نقل کرده که آن حضرت فرمود جبرئیل قانون قضا را برای پیغمبر(ص) به قسم و یک شاهد نازل کرد.

در کتاب صحیح مسلم جلد ۵ ص ۱۲۸ باب وجوب الحکم به شاهد و یمین از کتاب اقصیه از ابن عباس نقل شده که پیغمبر(ص) به یک شاهد با قسم حکم می‌فرمود، و نووی در شرح این کتاب گفته: عموم علماء اسلام از صحابه و تابعین و سایر علماء فرق مختلف اسلامی در این مطلب متفق‌اند که در منازعات مالی یک شاهد با قسم از نظر مدعی کفایت می‌کند و ابوبکر و علی(ع) و عمر بن عبدالعزیز و مالک بن انس و شافعی و احمد حنبل و فقهاء مدینه و علما حجاز همین نظریه را دارا بودند.

پس بنابراین مناسبت نداشته که ابوبکر به زهرا(س) بگوید: «یک شاهد دیگر زن یا مرد باید بیاوری» دفاع: ممکن است گفته شود: تبرعه ابی‌بکر از تهمت زده به پیغمبر(ص) مقتضی است که ادعای او (به این که متروکه پیغمبر(ص) صدقه است) خالی از اشکال باشد.

ایراد: ما می‌گوییم براءت علی(ع) از تهمت زدن به پیغمبر(ص) مقتضی است که شهادت او (به اینکه فدک را پیغمبر(ص) به زهرا(س) بخشید) خالی از اشکال باشد و آنچه مناسب با جمع این تبرئه است نحلّه بودن فدک است، زیرا ادعای علی(ع) با ادعای ابی‌بکر منافات ندارد. ابوبکر ادعا کرده که متروکه پیغمبر(ص) صدقه است، و علی(ع) ادعا فرموده: که فدک جزء متروکه پیغمبر(ص) نیست بلکه اعطای آن حضرت در زمان حیاتش به زهرا(س) بوده است، و این دو ادعا با هم منافاتی ندارند، و آنچه مسلم است اینست که از سیر و تواریخ این مطلب ثابت شده که پیغمبر(ص) در زمان حیاتش بخشش‌هایی به افراد داشته است، و به گواهی علی(ع) فدک از همان بخشش‌های رسول الله(ص) به زهرا(س) بوده است، با توجه به اینکه علی(ع) شخصی است که از اتهام به پیغمبر(ص) مبرا است و از همه افراد به موارد شهادت آگاه‌تر بوده است زیرا پیغمبر(ص) مبرا است و از همه افراد به موارد شهادت آگاه‌تر بوده است زیرا پیغمبر(ص) او را «أَقْضَى الْأُمَّةَ» (دادخواه‌ترین افراد امت) خوانده بود، و با

این ترتیب اگر وی در کلام خود کوچک‌ترین اثری برای تهمت احساس می‌کرد هیچگاه اقدام به شهادت نمی‌فرمود، خلاصه با این گواهی علی(ع) اصلاً فدک متروکه پیغمبر(ص) نبوده تا اینکه زهرا(س) بخواهد آن را به عنوان میراث مالک شود، یا به قول ابی‌بکر صدقه قرار گیرد و در امور عام المنفعه مسلمین مصرف گردد، بلکه آن را فاطمه(س) قبل از مرگ پیغمبر(ص) مالک شده بود.

شگفتا، فاطمه(س) فرمود: فدک اعطائی پیغمبر(ص) است به من، و علی و امّ ایمن به صدق ادعای وی گواهی دادند ولی ابوبکر به ادعای شاهدخت اسلام اعتنایی کرد و نه هم به واهی علی(ع) ولی در مرد شمشیر و عمامه و استر پیغمبر(ص) که علی(ع) مدعی بود رسول الله(ص) آن‌ها را به وی بخشیده ابوبکر مزاحمتی ایجاد نکرد و ادعای وی را بدون بینه پذیرفت.

اگر گفته شود: که ابی‌بکر در اینجا به مقتضی علم خود حکم کرد، پاسخ می‌گوییم: اگر مطلب چنین بود پس چرا خود ابی‌بکر به این موضوع تصریح نکرد تا اشکالی پیش نیاید مخصوصاً هنگامی که عباس در متروکه پیغمبر(ص) با علی(ع) نزاع داشت، چرا ابوبکر نگفت من می‌دانم که این اموال اعطای رسول الله(ص) به علی(ع) است، و بدون تصریح به این مطلب حکم را به نفع علی(ع) صادر کرد. چون خود ابوبکر بین این دو مورد فرقی بیان نکرده است این اشکال بر وی وارد می‌شود.

گذشته از همه این‌ها در قرآن کریم آیه‌ای است که دلالت می‌کند گواهی علی(ع) به تنهایی مورد قبول است: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ<sup>۱</sup> - آیا کسی که بر بینه‌ای از جانب پروردگار خود - استوار بوده و پهلو درمی‌آید او را گواهی از خود او - جلال الدین سیوطی در تفسیر در المثنور جلد ۳ صفحه ۳۲۴ در ذیل این آیه از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابونعیم از علی(ع) نقل می‌کند که آن حضرت فرمود از قریش مردی نیست مگر

---

<sup>۱</sup> سوره هود آیه: ۱۷



اینکه در قرآن آیه‌ای در مورد وی نازل شده شخصی به آن حضرت عرض کرد: در مورد شما چه آیه‌ای نازل شده است حضرت فرمود: مگر سوره هود نخوانده‌ای؟ که خدا می‌فرماید: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» در این آیه مقصود از جمله مَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ، یعنی پیغمبر(ص) کسی است که با بینه از طرف پروردگار آمده و شاهد او من هستم.

در این آیه خداوند شهادت علی(ع) را به تنهایی ملاک ثبوت و حقانیت پیغمبر(ص) دانسته است.

و نیز حموی در کتاب «فرائد السمطين» از ابن عباس از علی کرم الله وجهه نقل کرده است که آن حضرت فرمود: «إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَأَنَا التَّالِي الشَّاهِدُ» پیامبر خدا بر بینه پروردگار خود استوار است و منهم شاهد وی هستم.

و ابن مردویه به سند دیگری از علی(ع) روایت کرده که پیغمبر(ص) فرمود: «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِّن رَّبِّهِ: أَنَا وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ عَلَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ» - مقصود از کسی که بر بینه پروردگار خود استوار است من هستم و مقصود از شهادی که در ردیف او است علی(ع) می‌باشد. آنچه از این آیه شریفه به ضمیمه این احادیثی که در مورد تفسیر آن وارد شده به دست می‌آید: اینست که گواهی علی(ع) نسبت به شهادت سایر مسلمین یک امتیازی دارد که خداوند ملاک ثبوت و حقانیت نبوت پیغمبر(ص) را شهادت شخص (ع) قرار داده است، پس این آیه دلالت دارد که شهادت علی(ع) از نظر ترتب اثر شرعی برابر با شهادت و گواهی تمام امت اسلام است، و بر تمام ملت اسلام لازم است گواهی علی(ع) را بدون انضمام شاهد دیگر بپذیرند، زیرا مقتضی حکم بر طبق کتاب الله همین است، پس آیا

---

<sup>۱</sup> این روایت را صاحب ینابیع الموده از جابر بن عبدالله و از بختری و آن دو از علی(ع) نقل کرده‌اند، و نیز موفق بن احمد با سندی که بیان کرده این حدیث را از ابن عباس روایت نموده، فخر رازی در تفسیر کبیر ج ۵ ص ۴۶ و نیز طبری در تفسیر خود ج ۱۲ ص ۱۰ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۳۶ و حافظ ابونعیم در حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۶۸ نقل کرده‌اند.

ابوبکر این خصوصیت را در شهادت علی(ع) سراغ نداشت که گواهی وی را ردّ کرد؟ و برطبق شهادت آن

حضرت در مورد ملکیت زهرا(س) نسبت به فدک حکم نمود؟

## قرآن و عصمت علی(ع) و زهرا(س)

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»<sup>۱</sup> بدرستی

که خدا اراده می‌کند که پلیدی را از شما خانواده برطرف سازد و شما را به یک نوع تطهیر کاملی پاک گرداند.

در تمام کتاب‌های صحاح و سنن و مناقب عامه و خاصه این حدیث در شأن نزول این آیه ذکر شده است که:

پیغمبر(ص)، علی(ع) و فاطمه(س) و حسن و حسین(ع) را زیر کسائی قرار داد، سپس فرمود: «بار خدایا این‌ها

اهل بیت من و مخصوصان من اند پلیدی را از آن‌ها برطرف فرما و آنان را به یک نوع تطهیر مخصوصی پاک گردان

» در آن هنگام این آیه به عنوان اعلام اجابت دعای رسول الله(ص) نازل شد، امّ سلمه همسر پیغمبر(ص) عرضه

داشت: یا رسول الله آیا من هم در جمعیت اهل البیت داخل هستم؟ حضرت فرمود: به جای خود باش تو بخیر

هستی.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> سوره احزاب آیه: ۳۳

<sup>۲</sup> قسمتی از مصادر این حدیث

## علی صدیق امت

خداوند در قرآن می فرماید: «وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ»<sup>۱</sup> کسانی که به خدا و پیامبر ایمان آورده‌اند آن‌ها بسیار راستگویانند - احمد حنبل رایت کرده که این آیه در مورد علی(ع) نازل شده است، و خود آن حضرت بر فارز منبر کوفه می فرمود: «أَنَا الصَّادِقُ الْأَكْبَرُ» منم راستگوی بزرگ - در کتاب «الصواعق المحرقة» صفحه ۷۶ حدیث ۳۰ از ابن عباس نقل شده که پیغمبر(ص) فرمود: «الْصَّادِقُونَ ثَلَاثَةٌ: حَزَقِيلُ مَوْمِنِ آلِ فِرْعَوْنَ، وَ حَبِيبُ النَّجَارِ صَاحِبُ يَاسِينَ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ(ع)» - راستگویان عمده سه نفرند: ۱- حزقیل که معروف به مؤمن آل فرعون، ۲- حبیب نجار از حواریین عیسی(ع) که معروف بوده به صاحب یاسین، ۳- علی بن ابیطالب(ع) - و باز هم در همان صفحه حدیث ۳۱ این روایت از ابونعیم و ابن عساکر از ابی لیلی نقل شده که پیغمبر(ص) فرمود: «الْصَّادِقُونَ ثَلَاثَةٌ: حَبِيبُ النَّجَارِ مَوْمِنٌ يَاسِينَ، قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ، وَ حَزَقِيلُ مَوْمِنٌ آلِ فِرْعَوْنَ الَّذِي قَالَ: اتَّقَتَّلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ، وَ عَلِيُّ بْنُ أَبِيطَالِبٍ(ع)» - بسیار راستگویان سه نفرند: ۱- حبیب نجار آن کسی که می گفت: ای قوم من از پیغمبران پیروی کنید، ۲- حزقیل مؤمن آل فرعون که وقتی فرعون اراده قتل موسی(ع) کرد گفت: آیا مردی را می کشید؟ که می گوید پروردگار من خدا است، و سوم علی بن ابیطالب(ع).

با وجود این آیه و این احادیث چگونه جایز بود: ابوبکر و عمر شهادت علی(ع) را رد کنند؟ اصلاً چه حقی داشتند از زهرا(س) که به دلیل آیه تطهیر صدیقه و طاهره بوده است و به دلیل آیه مباحله دلیل و حجت خدا برای اثبات حقانیت اسلام در برابر کفار قرار گرفته بود مطالبه بینه کنند؟ مسلم آن کس که در مباحله حجت خدا قرار گیرد و از آیات الهی محسوب شود هیچگاه دروغ و خطایی از او سر نمی زند.<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> سوره حدید آیه ۱۹

<sup>۲</sup> مراد از آیه مباحله این آیه است فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبَنَاءَكُمْ وَنُسَائِنَا وَ

## علی (ع) نفس پیامبر

آیه مباحله دلالت دارد که علی (ع) نفس پیغمبر (ص) است و به اجماع تمام مفسرین مراد از کلمه «أَنْفُسَنَا» در آیه علی بن ابیطال (ع) است<sup>۱</sup> و مراد از نفسیت در آیه اتحاد در حقیقت وجود نیست، بلکه مراد از این کلمه «أَنْفُسَنَا» یعنی کسانی که با خود پیغمبر (ص) در اوصاف و کمالات و شایستگی زعامت و رهبری آسمانی مساوی هستند،

---

نَسَائِكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِّلُ فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (سوره آل عمران آیه ۶۱) - هر کس با تو احتجاج کند در مورد حقانیت این دین بعد از علم به آن، پس بگو بیایید بخوانیم پسران خود و پسران شما را و زنان خود و زنان شما را و خودهایمان و خودهایتان را سپس مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار بدهیم.

عموم علمای اسلام اجماع کرده‌اند که وقتی این آیه نازل شد، پیغمبر (ص) از زنان غیر از زهرا (س) و از پسران غیر از حسنین (ع) همراه نبرد، و علی (ع) را به عنوان نفس خود انتخاب نمود، رسول الله (ص) با این چهار نفر در حالیکه حسین (ع) را در آغوش گرفته بود و دست حسن (ع) را به دست داشت و فاطمه (س) پشت سر آنها و علی (ع) پشت سر زهرا (س) در زیر سایه بانی که از موی سیاه ترتیب داده شده بود قرار گرفتند، و حضرت به آنها فرمود من دعا می‌کنم و شما آمین بگویید: در صحیح مسلم ج ۷ ص ۱۲۱ وارد شده که وقتی این‌ها زیر سایه بان قرار گرفتند: پیغمبر (ص) تا لب گشود و فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي» اسقف نصاری نجران رو کرد به پیروان خود و گفت ای جمعیت نصاری من صورت‌هایی می‌بینم که اگر از خدا بخواهند خدا الان این کوه را از جا بکند هر آینه انجام خواهد داد با این‌ها مباحله نکنید که هلاک خواهید شد، و تا روز قیامت یک نصرانی بر روی زمین باقی نخواهد ماند، و این روایت را غیر از مسلم در صحیح ترمذی و حاکم بیهقی هم روایت کرده‌اند.

<sup>۱</sup> شاعر گفته: وَ هُوَ فِي الْآيَةِ التَّبَاهِلِ نَفْسُ الْ - مُصْطَفَى لَيْسَ غَيْرُهُ إِبَاهَا - علی (ع) در آیه

مباحله نفس پیغمبر (ص) محسوب شده و غیر از او دیگری نفس رسول الله (ص) به حساب نیامده است.

پس در صورتی که علی(ع) در کمالات مساوی با پیغمبر(ص) باشد، و پیغمبر(ص) هم در جمیع گفتار خود صادق باشد علی(ع) هم از نظر صدق و راستگویی عین پیغمبر(ص) است، و همچنان که ردّ گفتار و شهادت پیغمبر(ص) جایز نیست، ردّ گفتار و گواهی علی(ع) نیز جایز نمی‌باشد، و روی همین حساب پیغمبر(ص) فرمود: **عَلِيٌّ مِّنِّي وَ أَنَا مِّنْ عَلِيٍّ** - علی(ع) از من است و من از علی(ع) هستم - این روایت در صحیح ترمذی و مسند احمد حنبل و سنن ابن ماجه نقل شده، و ترمذی بعد از نقل این حدیث گفته: **«هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ»**<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> آیه مباله دلالت دارد که علی(ع) نفس پیغمبر(ص) بوده است، و لازمه آن اینست که علی(ع) از تمام افراد امت اسلام افضل باشد، چون پیغمبر(ص) از همه امت افضل است، و بعضی گفته‌اند که این آیه دلالت دارد که علی(ع) از تمام انبیاء سلف نیز افضل است فخر رازی می‌گوید: در شهرری مردی بود به نام محمود بن الحسین الحمصی و این مرد معلّم شیعیان دوازده امامی بود، اعتقاد داشت: علی(ع) از همه انبیاء غیر از پیغمبر اسلام(ص) برتر است، و به این ترتیب استدلال می‌کرد: خداوند در آیه مباهله فرموده: ای پیغمبر(ص) بگو بیائید نفس‌هایمان را بخوانیم «مراد از نفس پیغمبر(ص) در این آیه شخص خود پیغمبر(ص) نیست زیرا معنی ندارد که شخص خودش را بخواند، پس حتماً باید این نفس غیر از پیغمبر(ص) شخص دیگری باشد، البته کسی که در همه کمالات عین پیغمبر(ص) و مساوی با آن حضرت است و به اجماع امت اسلام پیغمبر(ص) به جای نفس غیر از علی(ع) دیگری را در مباهله حاضر نکرد، پس علی(ع) در همه کمالات و فضایل عین پیغمبر(ص) بود، و اگر ما از خارج دلیل نداشتیم که نبوت و پیغمبری به محمد(ص) ختم شده و بس از او پیغمبری نیست به مقتضی آیه مباهله لازم بود که علی(ع) از نظر پیغمبری هم عین رسول الله(ص) باشد ولی چون این مطلب ثابت است که پیغمبری به محمد(ص) ختم شده و علی(ع) مسلم پیغمبر نبوده، فقط از نظر فضائل پیغمبر(ص) آنچه علی(ع) کسر دارد مقام نبوت است، پس غیر از نبوت در سایر فضایل علی(ع) عین پیغمبر(ص) بود و چون در این فضایل پیغمبر(ص) بر همه انبیاء(ع) فضیلت داشته است پس علی(ع) هم بر تمام انبیاء امتیاز دارد.

## علی کشتی نجات

در کتاب «الصّواعق المحرّقه» صفحه ۷۷ حدیث ۳۴ از ابن عباس نقل شده که پیغمبر (ص) فرمود: «علیُّ (ع) بابُ حِطَّةٍ فی بنی اسرائیل مَنْ دَخَلَ فِيهِ كَانَ مُؤْمِنًا وَ مَنْ خَرَجَ عَنْهُ كَانَ كَافِرًا» علی (ع) به منزله باب حطّه بنی اسرائیل است و آن درب مخصوصی بود در میان قوم یهود که هر کس از آن داخل می شد مؤمن بود و هر کس خارج می شد کافر به حساب می آمد.

احمد حنبل در مسند و غیر او سایر علماء در کتاب های صحاح و سنن نقل کرده اند که پیغمبر (ص) فرمود: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ مَثَلُ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ» مثل اهل بیت من همانند کشتی نوع است، که هر کس در آن سوار شد نجات پیدا کرد، و هر کس از آن تخلف ورزید غرق شد - و باجماع تمام علمای اسلام پیغمبر (ص) فرمود: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّثَلُّينِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي (أَهْلِ بَيْتِي) مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا بَعْدِي أَبَدًا وَ إِنَّهُمَا يَفْتَرِقَانِ حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْخَوْضَ» - من در بین شما دو موجود گرانبمایه می گذارم (کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من به حساب می آیند، مادامی که به این دو بگریوید گمراه نخواهید شد و این دو برای همیشه از هم جدا نخواهند شد تا در ساحل کوثر بر من وارد شوند -

لفظ «لَنْ» در این حدیث برای نفی ابد است و معنی آن اینست که هیچ آن و لحظه ای علی (ع) و زهرا (س) از قرآن انفکاک پیدا نمی کنند، پس با این کیفیت چگونه می شود: ادعای این ها را که آمیخته و ممزوج با قرآن اند در مورد فدک ردّ کرد؟

باب حطّه در بنی اسرائیل دربی بود که هر کس از آن خارج می شد کافر می گردید، پیغمبر (ص) فرمود: علی (ع) باب حطّه این امت است بنابراین امکار و ردّ علی (ع) به منزله خروج از باب حطّه اسلام می باشد، و خلاصه با وجود حدیث ثقلین مذکور چه فرقی بین ردّ علی (ع) و زهرا (س) و بین ردّ قرآن بوده است؟

## ولایت امر (ع) در زمان پیغمبر(ص)

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»<sup>۱</sup> به درستی که ولایتمدار شما خدا و رسول خدا و آن کسانی هستند که ایمان آورده‌اند از کسانی که نماز را بر پا می‌دارند و زکات را تأدیه می‌کنند در حالیکه در رکوع‌اند - در اینجا عموم امت اسلام اجماع کرده‌اند که این آیه در مورد علی(ع) نازل شده است، و این مطلب در کتب معتبر عامه مذکور است، می‌گویند هنگامی که مرد مسکینی در حضور مسلمانان اظهار حاجت کرد، علی(ع) در حال نماز بود و در همان حالت نماز انگشتر خود را به مسکین سائل تصدق فرمود.

در این آیه خداوند متعال ولایت و صاحب اختیاری امت اسلام را برای ذات مقدس خود قرار داده است، منتهی پیغمبر(ص) و علی(ع) را در این ولایت شرکت داده، و همچنان که ولایت خدا نسبت به تمام شئون فردی و اجتماعی مردم ثابت است. ولایت پیغمبر(ص) و علی(ع) هم نیز همین توسعه را دارا می‌باشد.<sup>۲</sup> پس چگونه می‌توان

۱؟؟

<sup>۲</sup> در مورد نزول این آیه در شأن مولا (ع) حسان بن ثابت این اشعار را سروده است:

و كُلُّ بَطِيئٍ فِي الْهُدَىٰ وَمَسَارِعِ	أَبَا حَسَنٍ تُقَدِّيكَ نَفْسِي وَمُهْجَتِي
وَمَا الْمَدْحُ فِي جَنْبِ الْإِلَهِ بِضَائِعِ	لِيُذْهِبَ مَدْحِي وَالْمُحِيبِينَ ضَائِعًا
زَكَاتَ فَدَّتْكَ النَّفْسُ يَا خَيْرَ رَاكِعِ	فَأَنْتَ الَّذِي أَعْطَيْتَ إِذْ كُنْتَ رَاكِعًا
وَتَبَّتْهَا فِي مُحْكَمَاتِ الشَّرَائِعِ	فَأَنْزَلَ فِيكَ اللَّهُ خَيْرَ وِلَايَةٍ

ای ابا الحسن فدای تو باد جان و هستی من

و فدای تو باد رهروان شاهران هدایت چه کند رو چه تند رو

آیا ممکن است ثنای من ضایع بشود با وجود دوستداران تو؟



ولی مدح من درد درگاه خدا ضایع شدنی نیست

تو آنچنان کسی هستی که در حال رکوع عطا کردی

زکات را ای فدای تو بهترین رکوع کننده باد

به پاس این عمل خدا بهترین ولایت‌ها را در تو نازل کرد

و این ولایت را جزء اصول دین تثبیت فرمود

شاعر دیگر گفته است:

وَأَسْرَهَا فِي نَفْسِهِ أَسْرَاراً

مَنْ ذَابِخَاتِمِهِ تَصَدَّقَ رَاكِعاً

کیست که انگشترش را در حال رکوع تصدق داده باشد؟

و آن عمل خود را به صورت سرّی پنهان سازد؟

مصادر حدیث نزول آیه در مورد علی(ع) از کتب عامه به قرار ذیل است:

۱- شرح تجرید قوشجی ۲- شرح المقاصد تفتازانی ۳- اسباب النزول واحدی ۴- تفسیر کشاف ۵- تفسیر فخر

رازی ۶- تفسیر بیضاوی ۷- جامع الاصول ابن اثیر باب فضائل علی(ع) ۸- ریاض النضره محب الدین طبری

۹- خصائص نسائی ۱۰- کنز العمال ملاعلی متقی حنفی ۱۱- تفسیر درّ المنتور جلال الدین سیوطی.

سندهای حدیث مزبور: خطیب بغدادی و ابن جریر طبری و بعد بن حمید و ابوالشیخ و ابن مردویه این حدیث

را از ابن عباس نقل کرده‌اند، طبرانی در اوسط از عمارین یا سرو ابن ابی حاتم این حدیث را نقل نموده، ابن

عساکر از سلمه بن کهیل و ابن جریر از مجاهد و از سدی روایت نموده و عقبه بن حکیم و کلبی این روایت را

از ابی صالح از ابن عباس نقل نموده‌اند، ثعلبی هم در تفسیر خود این حدیث را ذکر کرده، ابن صباغ مالکی در

فصول المهمّه و سید محمود آلوسی در تفسیر روح المعانی حدیث نزول این آیه را در شأن علی(ع) نقل

کرده‌اند. (مؤلف)

ضمناً مطلبی را که باید خوانندگان ارجمند به آن توجه فرمایند اینست که با این آیه ثابت می‌شود که حکومت

گفتار علی(ع) را در مورد یک قطعه ملک ناچیز به عنوان اینکه مال مسلمانان است ردّ کرد؟) اصولاً مقصود از کلمه ولی، در اسلام که مرادف کلمه نبی قرار گرفته آن فردی است که از نظر تصرف در شئون فردی و اجتماعی مسلمانان از خود آنها اولی است، و سایر معانی ولیّ در این خصوص مورد نظر نیست، زیرا مقتضای حصری که از کلمه «أَنْمَا» استفاده می‌شود اینست که ولیّ به معنی ناصر و دوست نباشد آنچنان که عامه توهّم کرده‌اند زیرا در آیه ولیّ منحصر شده به خدا و رسول و آن کسی که ایمان آورده و نماز را بر پا داشته و در حال رکوع زکات داده است، (یعنی علی بن ابیطالب(ع) و اگر ولی در این آیه به معنی دوست و یا یاور باشد لازم می‌آید گفتار خدا در این آیه برخلاف حقیقت باشد، زیرا یاور و دوست منحصر به خدا و پیغمبر(ص) و علی(ع) نیست، بلکه پدر و برادر و رفیق هر کس برای او یاور و دوست محسوب می‌شود.

اگر گفته شود در این آیه موصوف ولی عامه است و مراد شخص علی(ع) نیست، خدا می‌فرماید: دوست شما خدا و رسول و عموم مؤمنین هستند و با حصری که به وسیله کلمه «أَنْمَا» در آیه وارد شده است می‌خواهد ثابت کند که غیر از خدا و رسول و مؤمنین یعنی کفار دوست و یاور شما محسوب نمی‌شوند.

در پاسخ می‌گوییم: در اینجا موصوف ولی همه مؤمنین نیست بلکه موصوف ولی مؤمنینی هستند که در حال رکوع تصدّق می‌کنند و اگر مقصود از این مؤمنین شخص علی(ع) نباشد و معنی ولی دوست و یاور فرض کنیم، مفهوم آیه این می‌شود که غیر از خدا و رسول و مؤمنینی که در حال رکوع زکات تأدیه می‌کنند برای شما دوست و یاری نیست، پس در نتیجه هر مومنی که در حال رکوع زکات ندهد دوست مردم مسلمان نیست، و این خلاف حقیقت است، همه مؤمنین با هم دوست و یاور و برادرند چه در حال رکوع زکات بدهند یا نه، و اگر مطلب چنین باشد

---

اسلام حکومت تئوکراسی (حکومت خدا بر مردم) است و در اجتماع و امت اسلامی باید حاکم و رهبر را خدا انتخاب کند و غیر از حکومت تئوکراسی همه حکومت‌ها از نظر قرآن محکوم است.

این آیه با فرموده خدا که می‌فرماید: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ»<sup>۱</sup> - مؤمنین برادران یکدیگرند - منافات دارد، و نیز بنابراین توهم آیه مزبور برخلاف فرمایش پروردگار است که می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا»<sup>۲</sup> - کسانی که ایمان آورده‌اند و کردار نیک انجام داده‌اند به زوی خدا بین آن‌ها مودت و دوستی قرار می‌دهد - و نیز برخلاف این آیه خواهد بود: «وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ»<sup>۳</sup> - مردان با ایمان و زنان با ایمان بعضی دوستان بعضی دیگرند - خلاصه با وجود این اشکالات مجبوریم بگوییم موصوف ولیّ در آیه خدا و رسول (ص) و شخص علی بن ابیطالب (ع) است، و معنای ولیّ در این جا «صاحب امر» و «اولی بتصرف» می‌باشد.

---

<sup>۱</sup> سوره حجرات آیه: ۱۰

<sup>۲</sup> سوره مریم آیه: ۹۶

<sup>۳</sup> سوره توبه آیه: ۷۱

## علی(ع) در غدیر

احمد حنبل در مسند خود جلد ۴ صفحه ۳۷۲ از زید بن ارقم نقل می‌کند: که وی گفت: در ملازمت پیغمبر(ص)

به بیابان غدیر رسیدیم، حضرت خطبه‌ای انشاء نمود در ضمن آن خطبه فرمود:

«الَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنِّي أَوْلَىٰ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ نَفْسِهِ؟ قَالُوا: بَلَىٰ، قَالَ مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَىٰ مَوْلَاهُ» - آیا نمی‌دانید که من به هر

فرد مسلمان از خود او اولی هستم؟ گفتند: چرا، فرمود: هر کس من بر او ولایت دارم علی(ع) مولای او است<sup>۱</sup> ابن

حجر در کتاب «الصّواعق المحرقة» گفته است: این حدیث صحیحی است که هیچگونه تردیدی در آن نیست، و

این حدیث را شانزده تن از اصحاب رسول الله(ص) روایت نموده‌اند، و در سند احمد حنبل ذیل همین حدیث

گفته شده که این حدیث را سی نفر از اصحاب پیغمبر(ص) که مستقیماً خود آن‌ها از رسول الله(ص) شنیده بودند

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی(ع) برای آن حضرت شهادت دادند، و عمده اساتید این حدیث صحیح یا حسن

---

<sup>۱</sup> مصادر حدیث غدیر عموم کتب عامه و اهل سنت است، و قسمتی از آن به قرار ذیل می‌باشد:

۱- مسند احمد حنبل ج ۱ ص ۱۳۱ و ص ۸ و ص ۱۱۸ و ص ۱۱۹، ج ۴ ص ۲۸۱ و ۲۷۲ و ص ۳۶۸ و ج ۵

ص ۳۷ -۲ فصول المهمه ابن صباغ مالکی ص ۲۵، ۳- البدایه و النهایه ابن کثیر دمشقی ج ۷ ص ۳۴۹، ۴-

الریاض النضره طبری ج ۲ ص ۱۶۹، و ص ۱۷، ۵- الا التیغاب فی ترجمه علی(ع)، خصائص نسائی ص ۲۱ و

ص ۲۲ و ص ۲۴ و ص ۲۵ و ص ۲۸، ۶- مستدرک الصحیحین حاکم ج ۳ ص ۱۰۹ و ص ۱۱۰ و ص ۵۳۳، ۷-

تفسیر فخر رازی ج ۸ ص ۲۹۲، ۸- سیره حلبیه ج ۳ ص ۳۰۹، ۹- اسدالغابه ج ۴ ص ۲۸، الاصابه ج ۲ ص

۱۴، ۱۰- الصّواعق المحرقة ص ۲۵، ۱۱- سنن ابن ماجه ج ۱ باب فضائل علی(ع) ۱۲- عقد الفرید ۱۳- تفسیر

در المنثور ۱۴- تخلص ذهبی، ۱۵- المصاییح بغوی، ۱۶- مطالب السّؤال محمد بن طلحه ۱۷- تذکره خواص

الامه سبط ابن جوزی، ۱۸- کفایه الطّالب گنجی شافعی، (مؤلف)

است. <sup>۱</sup> در اینجا ما می‌گوییم: مقصود از کلمه «مولا» در حدیث اولی به تصرف است زیرا قبل از آن پیغمبر(ص)

<sup>۱</sup> مرحوم علامه امینی اعلی الله مقامه الشریف در کتاب الغدیر حدیث غدیر را از یکصد و ده نفر از اصحاب پیغمبر(ص) و از هشتاد و چهار نفر از تابعین و از سیصد و شصت نفر از علماء و محدثین عامه و اهل سنت نقل فرموده است، و سپس شعرائی را ذکر فرموده که در طی قرون مختلف از ملل و مذاهب گوناگون اسلامی در مورد جریان غدیر و نصب امیرالمؤمنین علی(ع) به مقام خلافت شعر سروده‌اند که اول شاعر معاصر پیغمبر(ص) حسّان بن ثابت بوده که این اشعار را در زمان خود رسول الله(ص) سروده است.

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبَّهُمْ	بِخُمٍّ وَأَسْمَعَ بِالرَّسُولِ مُنَادِيًّا
يَقُولُ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيَّكُمْ	فَقَالُوا وَلَمْ يَبْدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا
إِلَهَكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَنَا	وَلَنْ تَجِدَنَّ مِنَّا لَكَ الْيَوْمَ عَاصِيًّا
فَقَالَ لَهُ: قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي	رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيًّا
فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا أَوْلِيُّهُ	فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صِدْقٍ مُوَالِيًّا
هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِيَّ وَوَلِيَّهِ	وَكَنْ لِلذِّي عَادِي عَلِيًّا مُعَادِيًّا

روز غدیر بر پیامبر آنان را ندا فرمود - در بیابان خم و در حالی که شخص پیامبر منادی بود به آنها شنواید.

فرمود: کیست مولا و صاحب اختیار شما؟

آنها بدون این که در برابر این سؤال اظهار جهل کنند بی درنگ گفتند:

خدای تو مولای ما است و تو صاحب اختیار مائی

هم اکنون هیچ گردنکشی در برابر ولایت تو از جمعیت ما وجود ندارد.

سپس پیامبر(ص) فرمود: ای علی بایست، به درستی که من خشنودم از اینکه تو بعد از من امام(ع) و رهبر مردم

باشی

فرمود: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ» و این کلمه صریح است به اینکه مقصود رسول الله (ص) از این اعلام ابلاغ ریاست عامه علی (ع) در امور دین و دنیای ملت مسلمان بوده است.

پس همچنانکه پیغمبر (ص) از خود مؤمنین نسبت به تصرف در امور دینی و مادی، فردی و اجتماعی آنها اولی است، همچنین علی بن ابی طالب (ع) نیز بعد از او نسبت به تصرف در کلیه امور امت اسلام از خود آنها اولی می باشد، زیر وقتی که چیزی را نازل منزله چیز دیگر و یا شخصی را نازل منزله شخص دیگر در جهتی دانستیم در آن جهت آن دو شخص باید وحدت داشته باشند.

مثال: اگر گفتیم زید مثل شیر است در شجاعت، لازمه آن اینست که همان شجاعتی که برای شیر ثابت است برای زید هم ثابت باشد، و تنزیل علی (ع) به منزله پیغمبر (ص) از نظر ولایت در حدیث صریح تر است از تنزیل زید به منزله شیر در مثال.

پس خلاصه این جمله پیغمبر (ص) به طور مطلق همان ولایتی را که رسول الله (ص) دارا بود برای علی (ع) ثابت می کند، و بنابراین چگونه می شود شهادت کسی را که او از نظر ولایت بر ملت اسلام در حکم خود پیغمبر (ص) است رد کرد؟ آیا امکان دارد شهادت پیغمبر (ص) در یک قضیه ای مردود قرار بگیرد؟ هرگز. پس شهادت علی (ع) هم که در ولایت بر مسلمانان به منزله شخص پیغمبر (ص) است نباید رد شود.

---

پس هر کس من مولای او هستم علی (ع) صاحب اختیار او است

مر او را یاران راست و با صفا باشید

خدایا دوست بدارد و دوست (ع) را

و هر آن کسی را که نسبت به وی عداوت بورزد دشمن باش

## علی (ع) برادر پیامبر (ص)

در مسند احمد حنبل و در صحاح و سایر کتب عامه این حدیث با سندهای مختلف نقل شده: که پیغمبر (ص) بین اصحاب خود اخوت و برادری برقرار فرمود، علی (ع) به آن حضرت عرضه داشت: یا رسول الله (ص) بین تمام اصحاب برادری استوار فرمودی و مرا با کسی برادر نسختی، پیامبر (ص) فرمود: من تو را برای خود باقی گذاردم تو برادر من در دنیا و آخرت هستی.<sup>۱</sup>

فضل بن روزبهان در کتاب خود «ابطال الباطل» که در ردّ شیعه و محبت اهل البیت (ع) نوشته با اینکه ناصبی و دشمن مولا علی (ع) است در عین حال در آن کتاب می نویسد: حدیث برادری علی (ع) نسبت به پیغمبر (ص) حدیث معتبر و مشهوری است و شکی نیست که علی (ع) برادر پیغمبر (ص) و دوست او بوده و پیغمبر (ص) هم وی را بسیار دوست می داشته، و تمام این مطالب از کتابها صحاح ما و مدارک مذهب ما اخذ شده است.

---

<sup>۱</sup> موضوع مؤاخات و برادری بین مسلمانان دو مرتبه اجراء شد، یک مرتبه در مکه قبل از هجرت و در آن وحله پیغمبر (ص) علی (ع) را به عنوان برادر خود معرفی فرمود و در مرتبه دوم در مدینه بعد از هجرت پیغمبر (ص) بین مهاجرین و انصار اخوت برقرار فرمود و هر فرد مهاجر را با فردی از انصار برادر می فرمود، و روی این حساب باید پیغمبر (ص) علی (ع) را که از مهاجرین بود با یک نفر از انصار برادر کند و برای خود نیز برادری از انصار انتخاب فرماید، ولی در عین حال چنین نکرد و در وحله دوم هم برادر خود علی (ع) را معرفی کرد، زیرا سوای نبوت و پیامبری برای پیغمبر (ص) کفو و همدوشی غیر از علی (ع) وجود نداشت و شاعر معروف ازدی شاعر سروده است:

إِنَّهَا مِثْلُهَا لَمَّا آخَاها

لَكَ ذَاتٌ كَذَاتِهِ لَوْلَا

یا علی برای تو ذاتی است مثل ذات پیغمبر (ص) و اگر نبود

ذات تو مثل ذات پیغمبر (ص) رسول الله (ص) با تو پیمان برادری نمی بست.

در این جا ما می‌گوییم: مقتضی این بیان پیغمبر(ص) در مورد علی(ع) که فرمود: «أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخَوِكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» - تو برادر منی و من برادر توأم در دنیا و آخرت - اینست که علی(ع) در تمام کمالات ملکوتی (به استثناء مقام نبوت) با پیغمبر(ص) همدوش و مرادف بوده است و الا اگر مراد از این اخوت برادری ایمانی و تساوی اجتماعی باشد که پیغمبر(ص) با همه مؤمنین این برادری را داشت، لازم نبود که علی(ع) را با این بیان از سایرین مستثنی کند، پس بنابراین آن کس که برادر و همدوش پیغمبر(ص) را در شهادت و گواهی تکذیب کند در نزد خدا چه عذری می‌آورد، و بعد از اینکه شهادت علی(ع) را رد کنند دیگر فضیلت و اهمیتی در اجتماع برای برادر پیغمبر(ص) قائل نشده‌اند، با اینکه فضایل علی(ع) از بیان خدا و رسول الله(ص) قابل شماره نیست، فضیلت اخوت علی(ع) نسبت به پیغمبر(ص) و فضیلت نفسیت علی(ع) برای پیغمبر(ص) (به نصّ آیه مباحله) فضیلت مشابهت علی(ع) با پیغمبر(ص) از نظر ولایت، فضیلت عصمت علی(ع) - (به نصّ آیه تطهیر)، فضیلت بودن علی(ع) نسبت به پیغمبر(ص) به منزله هارون نسبت به موسی(ع).

این فضیلت اخیر دلالت می‌کند همان موقعیتی را که هارون از نظر نسبت به موسی در بنی اسرائیل داشت علی(ع) هم همان موقعیت را از نظر نسبت به پیغمبر اسلام(ص) در امت و ملت اسلام مستحق است، آیا اگر در بنی اسرائیل هارون در خصوص جریانی گواهی می‌داد امکان داشت بنی اسرائیل شهادت وی را رد کنند؟ هرگز. زیرا برحسب آن چه که در قرآن است هارون در غیاب موسی(ع) حجت باقیه در بنی اسرائیل بود، پس علی(ع) هم در غیاب پیغمبر(ص) حجت باقیه در امت اسلام بوده است، پس چگونه شهادت وی مردود قرار گرفت؟

شگفتا: این همه آیات و روایت نتوانست جلوگیری بکند که شهادت علی(ع) را رد نکند و فدک را از دست زهرا(س) و اهل البیت(ع) خارج نسازد؟



## پرسش و پاسخ

پرسش: آیا آیه شهادت<sup>۱</sup> عام است و همه موارد را شامل می‌شود؟

یعنی در همه موارد حتماً باید شاهد دو مرد یا یک مرد و دو زن یا یک شاهد به ضمیمه قسم مدعی اقامه گردد؟ یا

اینکه خیر حکم این آیه به موارد مخصوص تخصیص خورده است؟

پاسخ: البته حکم این آیه در عین اینکه تعمیم دارد و همه موارد شهادت را شامل می‌شود در عین حال نسبت به

مواردی که ادعا از طرف اشخاصی است که خدا و پیغمبر(ص) به عصمت و صدق آنها گواهی داده‌اند تخصیص

خورده است، پس ادعای خدا و پیغمبر(ص) و علی(ع) و فاطمه(س) و سایر افرادی که عصمت آنها به دلیل آیه

تطهیر ثابت شده است و یا به دلیل آیه مباحله آنها حجت رسالت پیغمبر(ص) در برابر کفار قرار گرفته‌اند شاهد

لازم ندارد و این آیه شامل ادعای این سری افراد نمی‌شود، زهرا(س) صدیقه است و عصمت زهرا(س) خود

تهمت و گمان دروغ‌گویی را نسبت به وی رفع می‌کند، دیگر احتیاج به وجود شاهد و بینه نیست، و در صورتی

که از طریق شهادت خدا بر عصمت شخصی علم ضروری به راستگویی وی حاصل شود و در عین حال اگر

کسری شهادت و یا ادعای او را رد کند لازمه آن رد خدا خواهد بود.

دلیل بر گفتار ما مطلبی است که در کتاب‌های صحاح وارد شده که شهادت خزیمه بن ثابت به نفع پیغمبر(ص) و

علیه مرد اعرابی در داستان معامله‌ای که بین او و رسول‌الله(ص) واقع شده بود مورد تصویب قرار گرفت، در حالی

که وی به این ترتیب شهادت داد: «أَنِّي عَلِمْتُ أَنَّهَا عَلِمْتُ أَنَّهَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ حَيْثُ عَلِمْتُ صِدْقَكَ وَعِصْمَتَكَ» -

---

<sup>۱</sup> «وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَأَمْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ» سوره بقره آیه:

من می دانم که این مال به شما تعلق دارد زیرا به راستگویی و عصمت تو یقین دارم-<sup>۱</sup> اگر واقعاً پیغمبر(ص) معصوم نبود و مقام مقدس آن جناب از تهمت بری نبود شهادت خزیمه به تنهایی به صدق پیغمبر(ص) کفایت نمی کرد، آنچه موجب شد گواهی خزیمه به تنهایی به نفع رسول الله(ص) کافی باشد، مقام عصمت پیغمبر(ص) بود گویا گواهی خزیمه به منزله ادعای مدعی قرار گرفت، و وجود عصمت پیغمبر(ص) در خارج موجب شد که ادعای او بدون بینه و شاهد قبول شود.

بخاری در صحیح خود در باب «مَنْ تَكْفَلَ عَنْ مِيتٍ دَيْنًا» و در کتاب خمس باب «مَا قَطَعَ النَّبِيُّ(ص) مِنَ الْبُخْرَيْنِ» روایت کرده هنگامی که غنایم بحرین را نزد ابی بکر آوردند ابوبکر دستور داد: منادی ندا کند هر کس از پیغمبر(ص) طلبی دارد و یا رسول الله(ص) به او وعده ای فرموده بیاید و بگیرد، جابر گفت من نزد ابی بکر رفتم و اظهار داشتم که پیغمبر(ص) به من فرمود: اگر اموال بحرین را آوردند من به تو از آن اموال سه مِثت عطا خواهم کرد، جابر می گوید: به مجردی که چنین مطلبی به ابی بکر اظهار کردم، ابوبکر سه مِثت از آن پول ها به من داد.

جلال الدین سیوطی در کتاب تاریخ الخلفاء در فصل خلافت ابی بکر نقل کرده، که شیخان (بخاری و مسلم) از جابر روایت نموده اند: جابر گفت: پیغمبر(ص) به من فرمود: «هر گاه مال بحرین آمد به تو فلان مبلغ عطا خواهم کرد، اتفاقاً خراج بحرین بعد از رحلت پیغمبر(ص) به مدینه رسید، ابوبکر اعلام کرد: هر کس که پیغمبر(ص) به او از خراج وعده ای داده یا طلبی از رسول الله(ص) داشته بیاید و بگیرد، من نزد وی رفتم و وعده پیغمبر(ص) را به او اظهار کردم. ابوبکر به من هزار و پانصد درهم از آن اموال را بخشید.

---

<sup>۱</sup> محقق محترم در اینجا فرموده: من چنین معتقدم که اگر ابوبکر در آن جا می خواست حکم کند مسلم شهادت خزیمه را با آن کیفیت به نفع پیغمبر(ص) قبول نمی کرد و در قضیه به نفع مرد اعرابی و به ضرر پیغمبر حکم می کرد.

ابن حجر عسقلانی در کتاب «فتح الباری» در باب «من يُكْفِلُ عَنْ مَيِّتٍ دَيْنًا» گفته که این خبر دلالت می‌کند که خبر شخص عادل از صحابه مورد قبول است، اگر چه آن خبر و یا ادعا را به نفع خود اظهار کند، زیرا در این خصوص ابوبکر از جابر شاهی بر صحت ادعایش مطالبه نکرد.

در اینجا نتیجه می‌گیریم: در صورتی که حق مطلب چنین بود که ابن حجر گفته است و روی این حساب برای ابی‌بکر جایز بوده که به مجرد ادعای جابر (که پیغمبر(ص) به او وعده‌ای داده است) بدون شاهد و گواه مبلغی از اموال مسلمین را در اختیار وی بگذارد، پس علی(ع) و فاطمه(س) که از جابر اولی به تصدیق بوده‌اند.

بر فرض اینکه علی(ع) و زهرا(س) دارای هیچ گونه شرافت و برتری ذاتی نبودند جز اینکه در ردیف سایر صحابه و یاران پیغمبر(ص) به حساب می‌آمدند همین خود کفایت می‌کرد که گفتارشان بدون شاهد تصدیق شود. طحاوی گفته است: علت این که ابوبکر ادعای جابر را تصدیق کرد این بود که پیغمبر(ص) فرمود: «هر کس بر من دروغ بندد نشیمنگاه او مالا مال از آتش خواهد شد» و بعید است که شخصی مانند جابر بر ایجاد این عذاب شدید برای خود اقدام کند.

شگفتا: در مورد فردی مثل جابر احتمال نمی‌رود که در ایجاد این وعید اقدام کند و به پیغمبر(ص) تهمت بزند، اما ممکن است در مورد شخصی همچون علی(ع) و زهرا(س) این مطلب محتمل باشد که آن‌ها این جرم بزرگ را مرتکب شوند و از دروغ بستن به پیغمبر(ص) خودداری نه کنند؟ آیا این مقتضای شرع و دین مسلمانی است که بین این دو مورد به این ترتیب فرق بگذاریم که دروغ بستن به پیغمبر(ص) از جابر مستبعد است و از علی(ع) مستبعد نیست؟<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> اینجا است که با کمال صراحت باید اعلام کنیم که مبتکر تکفیر و تفسیق علی(ع) خلیفه اول بود نه معاویه، و در این جریان معاویه پیرو خلیفه اول و دوم بوده است، زیرا وقتی بنا شد هر یک از صحابه هر گونه نسبتی به

## خانه پیغمبر(ص) یا ارث همسران

ملکیت پیغمبر(ص) نسبت به منزل مسکونی خود و ارث بردن زنان آن حضرت آن خانه را به تصدیق ابی بکر:

اولین مطلبی که دلالت دارد پیغمبر(ص) مالک منزل خود بوده است آیه شریفه قرآن: «یا ایُّها الذِّینَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُیُوتَ النَّبِیِّ إِلَّا أَنْ یُؤْذَنَ لَکُمْ»<sup>۱</sup> ای کسانی که ایمان آورده‌اید خانه‌های پیغمبر(ص) را داخل نشوید مگر آن هنگام که به شما اذن داده شود- این آیه دلالت می‌کند که حجره‌های مسکونی زنان پیغمبر(ص) ملک آن حضرت بوده است، حمیدی در کتب «الجمع بین الصحیحین» نقل کرده که از جمله احادیث مورد اتفاق مسند عبدالله بن زید بن عاصم انصاری از پیغمبر(ص) است که آن حضرت فرمود: «بین خانه من و منبرم باغی از باغ‌های بهشت است» در این روایت رسول الله(ص) نفرمود: بین خانه عایشه و منبر من، و نیز نفرمود: بین خانه زنان من و منبرم، پس این روایت حاکی است که خانه و حجره‌های آن ملک خود رسول الله(ص) بوده است.

طبری و دیگران از مورخین و سیره نویسان عامه نقل کرده‌اند: که پیغمبر(ص) فرمود: «هر گاه مرا غسل دادید و کفن نمودید پس مرا بر جنازه‌ام بگذارید در این خانه‌ام - و به حجره عایشه اشاره فرمود - و این آخرین سخن آن حضرت در دنیا بود»<sup>۲</sup>

در این جا بر فرض صحت این حدیث بنابر آنچه که خود عامه روایت کرده‌اند، پیغمبر(ص) خانه عایشه را خانه

---

پیغمبر(ص) بدهند بدون چون و چرا و مطالبه شاهد و گواه سخن آن‌ها پذیرفته باشد، اما سخن علی(ع) مردود واقع شود، باید به یکی از دو مطلب قائل شد، یا خلیفه در مورد توقیف و بازداشت فدک غضب و چپاول سیاستمداران‌ای مرتکب شده است، و یا علی(ع) و زهرا(س) را خارج از مرز اسلام و مسلمین آن زمان می‌پنداشته.

<sup>۱</sup> سوره احزاب آیه: ۵۳

<sup>۲</sup> البته به این مضمون طبری از طرق گوناگون روایات متعددی نقل کرده است.

خودش می خواند و آن را به عایشه نسبت نمی دهد.

بعد از رحمت رسول الله (ص) زنان پیغمبر (ص) ادعا کردند که مالک حجراتی هستند که در آن‌ها ساکن بودند و ابی بکر ملکیت آن‌ها را تصویب کرد بدون این که از آن‌ها شاهد و گواهی مطالبه کند.

چه شد؟ زنان پیغمبر (ص) خانه‌ای را که به نص قرآن رسول الله (ص) مالک بوده و بعد از آن حضرت مالک شدند ولی فاطمه (س) فدک را مالک نشد؟

در هیچ تاریخی این مطلب ذکر نشده که پیغمبر (ص) در دوران زندگی خود خانه مسکونیش را بین زنانش تقسیم فرمود و به آن‌ها تملیک نمود بلکه حال آن‌ها حال سایر زنانی بود که در خانه‌های شوهران خود به سر می بردند، هنگامی که رسول الله (ص) به مدینه هجرت فرمود زمین مرید را خرید و با سنگ خانه‌های در آن ساخت در حالی که هنوز اثری از عایشه و حفصه و سایر زنان پیغمبر (ص) نبود، هنگامی که پیغمبر (ص) با هر زنی ازدواج می فرمود او را در یک حجره‌ای از حجرات آن منزل سکونت می داد و آن حجره به نام وی نامیده می شد، از این باب که اختصاص به او داشت نه از این جهت که ملک او شده بود، همچنان که مرسوم است مردی که دارای زنان متعددی است و آن‌ها را در خانه‌های متعدد جا داده منازل متعدد این مرد به اسم زنانش نامیده می شود و قرآن هم از باب همین اختصاص در مورد زنان مطلقه می فرماید: «لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ أَلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ» - زنان مطلقه را در زمان عده‌شان از خانه‌های خود بیرون نکنید مگر اینکه عمل فحشاء آشکاری از آن‌ها بروز کند<sup>۱</sup>

در این جا که خداوند بیوت و خانه‌ها را به زنان نسبت داده از باب اختصاص است نه ملکیت، زیرا اگر آن خانه ملک آن زن شده باشد اخراج او از آن خانه به هیچ وجه جایز نیست ولو اینکه عمل فجیعی هم از او بروز کند، زیرا در این صورت بر فرض صدور عمل ناهنجار از این زن باید بر او اجراء حد بشود نه اینکه او را از ملکش

---

<sup>۱</sup> سوره طلاق آیه ۱

اخرا کنند، پس این که خدا دستور داده در صورت بروز عمل فحشاء از این زن مطلقه او را از خانه‌اش اخراج کنند معلوم می‌شود که او مالک این خانه نشده است، آن‌هایی که ادعا کرده‌اند حجرات مسکونی زنان پیغمبر(ص) ملک آن‌ها بوده هیچ دلیلی بر مدعای خود ندارند جز این آیه شریفه «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ»<sup>۱</sup> در خانه‌های خود مسکن گزینند و خارج نشوند - معلوم است که مراد از کلمه «بیت» در این آیه مسکن است، خداوند می‌فرماید که زنان پیغمبر(ص) مانند زنان دوران جاهلیت که خود را آرایش می‌نمودند و پای کوبان از محل‌های خود خارج می‌شدند، زنان پیغمبر(ص) چنین نباشند، و این نسبت موجب نمی‌شود که محل و مسکن آن‌ها ملک آنان باشد.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> سوره احزاب آیه: ۳۳

<sup>۲</sup> این نسبت از باب اختصاص برای زن‌ها نسبت به خانه‌هایی که در آن ساکن بودند ثابت می‌شود و اگر این آیه دلالت می‌کرد بر ثبوت ملکیت آن حجره‌ها برای زنان آ» حضرت جایز نبود (به گفته و نقل طبری در آن روایت مذکور) پیغمبر(ص) خانه عایشه را به خودش نسبت بدهد.

## زهرا و ادعای ارث پدر

سمهودی در کتاب «وفاء الوفاء» نقل کرده: فاطمه (س) دختر پیغمبر (ص) بعد از رحلت آن حضرت از ابی بکر درخواست میراث پدر کرد و از او خواست که ارث پدرش را از آنچه که خدا بهره اختصاصی رسول الله (ص) قرار داده بود برای او تقسیم کند، ابوبکر در پاسخ آن حضرت اظهار داشت که رسول الله (ص) فرمود: «ما پیامبران ارث نمی گذاریم و هر چه از ما باقی بماند صدقه است» در برابر این اظهار زهرا (س) خشمگین شد و از ابی بکر اعراض کرد و همچنان بر وی غضبناک بود تا درگذشت، و پس از پیغمبر (ص) آن حضرت شش ماه بیشتر زندگی نکرد (برحسب آنچه که بخاری و مسلم در صحیح خود نگاشته‌اند)

در سیره حلبی جلد سوم صفحه ۳۸۹ نگاشته: فاطمه (س) رضی الله عنها به ابی بکر فرمود: چه کسی از تو ارث می برد؟ ابوبکر پاسخ داد: زن و فرزندم، زهرا (س) فرمود: پس چرا من از پدرم ارث نبرم؟ ابوبکر گفت: من از پیغمبر (ص) شنیدم که فرمود: ما ارث نمی گذاریم، فاطمه (س) خشمگین شد و از ابی بکر اعراض فرمود تا هنگامی در گذشت.

در سنن ابی داود همان حدیثی را که سمهودی در وفاء الوفاء از عروه بن زبیر از عایشه از نقل کرده بود از ابن شبیه به این ترتیب روایت کرده:

فاطمه (س) به ابی بکر پیغام داد: و میراث پیغمبر (ص) را از فیسی مطالبه کرد، و در این مورد زهرا (س) صدقه النبی (ص) (باغ‌های هفتگانه) را در مدینه و فدک و باقیمانده از خمس خیبر را مطالبه می فرمود، ابوبکر پاسخ داد: پیغمبر (ص) فرموده: «ما ارث نمی گذاریم» و هر چه از ما باقی بماند صدقه است و از این مال فقط قوت و غذای آل محمد (ص) باید تأمین شود»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> این حدیث را ابن ابی الحدید با مختصر تفاوتی در شرح نقل کرده

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه نقل کرده هنگامی که به فاطمه(س) خبر رسید که عمال ابی بکر فدک را تصرف کردند، فاطمه(س) چادر به سر انداخت و رو بند بر صورت افکند به اتفاق جمعی از بستگان و زنان فامیل خود در حالیکه چنان می خرامید که گویا رسول الله(ص) راه می رود به طرف مسجد آمد و بر ابی بکر وارد شد، خطبه بلیغی انشاء فرمود و در ضمن خطبه این جملات را فرمود: شما در این هنگام چنین می پندارید که من از پدرم ارث نمی برم، آیا حکم جاهلیت را پیروی می کنید؟ چه نیکو است از خدا حکمک گرفتن برای مردمی که به مقام یقین به حق رسیده اند ای جمعیت مسلمانان، آیا من از ارث پدر محروم شوم؟ خدا از این حکم امتناع دارد که تو ای پسر قحافه از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارث نبرم، چیز تازه ای آوردی.»<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> خطبه زهرا(س) را جمعی نقل کرده اند: صاحب کتاب بلاغات النساء، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۱۶ صفحه ۲۱۱ و سید مرتضی ره در کتاب الشافی و باز ابن ابی الحدید در صفحه ۲۴۹ همان جلد از شافی نقل نموده و شیخ طبرسی در کتاب احتجاج از عبدالله بن حسن مثنی این خطبه را با اندک تفاوتی در کلمات نقل کرده است.



## دستی سیاه نام را درید

صاحب کتاب سیره حلبی در جلد سوم صفحه ۳۹۱ گفته است: فاطمه (س) دختر پیغمبر (ص) بر ابی بکر وارد شد در حالی که وی بر فراز منبر قرار داشت فرمود: ای ابابکر آیا در کتاب خدا است که دختری از تو ارث ببرد ولی من از پدرم ارث نبرم؟ ابوبکر از این سخن زهرا (س) تکانی خورد و شروع کرد گریه کردن، سپس از منبر پایین آمد، و پاره پوستی به دست گرفت و تثبیت ملکیت زهرا (س) را نسبت به فدک بر آن نگاشت، در این هنگام عمر وارد شد، به ابی بکر گفت چه می نویسی؟ گفت این نامه را به عنوان سند مالکیت برای دختر پیغمبر (ص) می نگارم که فدک را از پدرش به ارث برده است، عمر گفت: چگونه مسلمانان را از فدک محروم می کنی و آن را به زهرا (س) می بخشی، بدان که تمام عرب بر تو خواهند شورید، در این بین عمر دست دراز کرد نامه را گرفت و آن را درید.

این جمله ابی بکر که در پاسخ عمر می گوید: «کِتَابُ کَتَبْتُهُ لِفَاطِمَةَ بِمِیرَاتِهَا مِنْ أَبِیْهَا» (این نامه را برای فاطمه (س) به عنوان تأیید میراث وی از پدرش می نگارم) حاکی است از اینکه فدک که ابتدا آن را از تصرف زهرا (س) خارج کرده آن همان میراثی است که هم اکنون تصمیم گرفته به وی رد کند، اگر فاطمه (س) از پیغمبر (ص) ارث می برد چرا از اول آن را از زهرا (س) گرفت؟ و اگر هم اکنون زهرا (س) به عنوان ارث این مال را مستحق است که تصمیم گرفته در طی تنظیم سند مالکیت وی را نسبت به فدک تثبیت کند پس چگونه از پیغمبر (ص) روایت کرد که آن حضرت فرمود: «ما پیامبران ارث نمی گذاریم و هر چه از ما بماند صدقه است»؟

## توریت پیامبران از نظر قرآن

خداوند از زبان زکریای پیغمبر(ص) در قرآن فرموده: «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا»<sup>۱</sup> بار خدایا نسبت به دوستان و بستگانم هراسانم و همسر من نازا است پس از جانب خودت به من ولییی مرحمت فرما که وارث من باشد و از آل یعقوب ارث ببرد، پروردگارا او را بنده‌ای خوشنود قرار ده.

و در جای دیگر از قول جناب زکریا (ع) می‌فرماید: «رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً»<sup>۲</sup> پروردگارا به من از جانب خودت فرزندان پاک کرامت فرما.

و در مقام حکایت دعای زکریا می‌فرماید: «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ»<sup>۳</sup> پروردگارا مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثان هستی - و نیز در مورد سلیمان پیغمبر(ص) می‌فرماید: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ»<sup>۴</sup> - سلیمان از داود ارث برد-

اصولاً لفظ میراث و یا ارث هر گاه در لغت استعمال شود و یا در عرف مورد استعمال قرار گیرد: مراد از آن معنای «به جای گذاشتن» است.

و خلاصه لفظ ارث ظهور عرفی در ارث مال دارد نه در ارث علم و معرفت هر گاه گفته شود فلانی وارث فلانی است، یعنی از او مال به ارث برده است، نه اینکه علم و دانش به ارث برده مگر اینکه قرینه‌ای در کلام ذکر شود که

---

<sup>۱</sup> سوره مریم آیه: ۵

<sup>۲</sup> سوره آل عمران آیه: ۳۷

<sup>۳</sup> سوره الانبیاء آیه: ۸۹

<sup>۴</sup> سوره النمل آیه: ۱۶

«وارث در علم» مراد است، همچنان که خدا فرموده: «وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ»<sup>۱</sup> - به بنی اسرائیل کتاب را ارث دادیم - یا در آن آیه دیگر می‌فرماید: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا»<sup>۲</sup> - سپس به ارث دادیم کتاب را به آن کسانی که از بندگان اختیار کردیم - یا همچنان پیامبر(ص) فرمود: «الْعُلَمَاءُ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ» - دانشمندان وارثان پیامبرانند - در این موارد که «ارث» و «وارث» در مورد ارث بردن علم و کتاب استعمال شده در همه جا قرینه موجود است و هیچکدام آن بدون قرینه نیست، پس اگر مقصود زکریا در این مسئله‌ای که از پروردگار داشت این بود که خداوند به او وارثی بدهد که از علم و نبوت وی ارث ببرد، لازم بود که قرینه‌ای در این مقام بیاورد مثلاً بگوید: «وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي فِي عِلْمِي وَبِرِّثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ النَّبِيَِّّةَ» - خدا یا به من فرزندی عطا فرما که در علم من وارثم قرار گیرد و از آل یعقوب پیامبر را به ارث ببرد از اینکه زکریا در کلام خود قرینه‌ای ذکر نکرده و ماده ارث را مطلق آورده است، معلوم می‌شود مقصود وی از خداوند فرزندی بوده که پس از وی صاحب ثروت و مال او گردد، زیرا اینکه می‌فرماید: «وَأَتَى خِفْتَ الْمَوَالِي» - من از موالی وحشت دارم - مقصود زکریا از موالی بستگان و پسرعموهای او است که زکریا می‌ترسد آن‌ها در اموال وی تصرف کنند و ثروت او را در مسیر نامشروع مصرف کنند، و فخر رازی هم در تفسیر خود در ذیل این آیه گفته: مقصود از کلمه «میراث» در این آیه (مربوط به زکریا) وراثت مال است و این قول ابن عباس و حسن و ضحاک می‌باشد، و اینکه مقصود وراثت نبوت باشد از احدی نقل نشده جزایی صالح.

خلاصه این معنی (یعنی مقصود از ارث مال است) هم از نظر لغت ظاهر است و هم از نظر عقل ثابت، و هم از شرع وارد شده.

<sup>۱</sup> سوره غافر آیه: ۵۳

<sup>۲</sup> سوره فاطر آیه: ۳۲

اما ظهور لغوی آن از اینجا ثابت است: که صحابه از حدیثی را که ابی بکر به تنهایی از پیغمبر (ص) نقل کرد: «نحن معاشر الانبیاء لا نورث» چنین فهمیدند که پیغمبر (ص) مال به ارث نمی‌گذارد، نه علم و اما ثبوت عقلی آن: زیرا علم و نبوت چیزی نیست که به ارث از نیاکان به آیندگان منتقل شود، چون اگر چنین بود پس لازم بود همه اولاد آدم دانشمند باشند<sup>۱</sup> و همه آنها نیز پیامبر، زیرا آدم هم پیغمبر بود و هم دانشمند و نیز تمام اولاد پیغمبر آخر الزمان (ص) بنابراین باید هم عالم و هم پیغمبر (ص) باشند و حال اینکه چنین نیست، و اما اینکه از شرع مقدس هم چنین وارد شده: محدث شهیر ابن جریر طبری در تفسیر خود از قتاده نقل می‌کند هر گاه رسول الله (ص) قرآن می‌خواند و به این آیه می‌رسید، هنگامی که این دو جمله را قرائت می‌کرد «یَرِثُنِی و یرِثُ مِنِی آلِ یَعْقُوبَ» می‌فرمود: خدا رحمت کند زکریا را وارثی نداشت، و نیز از حسن روایت کرده که گفت رسول الله (ص) فرمود: «خدا رحمت کند برادرم زکریا را وارثی برای مال او نبود چون می‌گفت خدایا از جانب خودت ولیی به من مرحمت فرما که از من و از آل یعقوب ارث ببرد»<sup>۲</sup>.

فخر رازی در تفسیر آیه «وَوَرِثَ سُلَیْمَانُ دَاوُدَ» گفته است: در مورد ارث سلیمان از داود اختلاف شده و حسن گفته مقصود ارث مال بوده زیرا نبوت و پیامبری قابل توارث نیست.

در هر حال مرگ پدر موجب می‌شود که مال و به فرزندش منتقل شود و معنی حقیقی ارث همین است، ولی نبوت و علم به مجرد مرگ پدر منتقل به فرزند نمی‌شود که عنوان ارث بر آن صادق باشد.

بزرگترین شاهد ما بر این که مقصود از کلمه ارث و میراث در این آیات ارث مال است، اینست که وقتی

---

<sup>۱</sup> چون خداوند در مورد علم آدم می‌فرماید: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا» (سوره بقره آیه ۳۱) خداوند همه نامها را به

آدم آموخت - و مقصود از اسماء در این آیه علوم است.

<sup>۲</sup> تفسیر طبری ج ۱ ص ۴۸

فاطمه(س) به این آیات استدلال فرمود، هیچ یک از افرادی در این نزاع خصم زهرا(س) بودند استدلال فاطمه(س) را به این که مقصود از ارث در این آیات علم نبوت است رد نکردند، پس از اینجا معلوم می شود که این حقیقت از نظر همگان در صدر اسلام مسلم بود که مقصود از ارث در این آیات مال است، اینست که وقتی فاطمه(س) به این آیات استدلال فرمود، هیچ یک از افرادی در این نزاع خصم زهرا(س) بودند استدلال فاطمه(س) را به این که مقصود از ارث در این آیات علم و نبوت است رد نکردند، پس از اینجا معلوم می شود که این حقیقت از نظر همگان در صدر اسلام مسلم بود که مقصود از ارث در این آیات مال است. صاحب کتاب کنز العمال در جلد ۴ صفحه ۱۳۴ - این کتاب از ابی جعفر (ع) نقل کرده که آن حضرت فرمود: عباس و زهرا(س) نزد ابی بکر آمدند و میراث پیغمبر(ص) را مطالبه کردند در حالی که علی(ع) همراه آنان بود، ابوبکر پاسخ داد که پیغمبر(ص) فرموده ما «ما ارث نمی گذاریم و متروکه ما صدقه است» امیرالمؤمنین (ع) فرمود ولی خدا فرموده است: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» و خدا از قول زکریا نقل کرده گفت: «رَبُّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» ابوبکر در جواب گفت: یا علی مطلب چنین است که می گویی و تو آنچه من می دانم می دانی، حضرت فرمود: این کتاب خدا است که سخن می گوید، پس ابی بکر ساکت شد.

این جریاناتی که در تاریخ آمده که فاطمه(س) از ابی بکر مطالبه ارث کرد و همچنین عباس از وی مطالبه ارث نمود و علی(ع) به همراه آنان نزد ابی بکر آمد و استدلال فرمود و عمر هفت نفر از صحابه را شاهد آورد که پیغمبر(ص) فرموده متروکه من صدقه است همه اینها دلالت می کند که آنها را ارث انبیاء را در قرآن تأویل نکردند، و لذا در مقام رد زهرا(س) و عباس و علی(ع) ابوبکر آیه قرآن را تأویل نمی کند بلکه در مقام رد آنان به حدیث تمسک می جوید که غیر از خود وی و دستیارانش کسی از حدیث خبر نداشته است، و مولا علی(ع) در مقام پاسخگویی وی حدیث ساختگی را با آیه قرآن رد می کند، پس کسانی که در مسئله فدک خصم و طرف زهرا(س) بودند در تمام مدت مخاصمه و نزاع خود در این جهت اختلاف نداشتند که قرآن صریح است در اینکه پیامبران مال به ارث

می‌گذارند و هیچ کدام به سراع تأویل این آیات نرفتند، این تأویلات را کسانی انجام می‌دهند که در مورد اظهار هر گونه رأیی بر ضد نص اشکار بی‌باک‌اند، و مسلم ابوبکر از این تأویل کنندگان نابجا به قرآن آشنا تر بوده است و لذا ظهور قرآن را در مورد استدلال امیرالمؤمنین (ع) پذیرفت و به پندار غلط خود استدلال علی (ع) را با حدیث جعلی خود رد کرد: از باب اینکه بنابراین حدیث شاید ارث بردن سلیمان از داود و یحیی از زکریا از قانون کلی انبیاء خروج تخصیصی داشته و بطلان این مطلب هم روشن است.

زمخشری در تفسیر کشاف جزء ۲۳ در ذیل آیه شریفه: «إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِبَادُ» - زمانی که عرضه شد بر سلیمان هنگام عصر اسب های دونه روایت کرده که سلیمان با اهل دمشق و اهالی شهر نصیبین جنگید و به هزار اسب برخورد کرد و بعضی گفته اند که این هزار اسب را سلیمان از پدرش داود به ارث برد که او آنها را از عمالقه گرفته بود.

بیضاوی در تفسیر خود ذیل همین آیه گفته است که داود از عمالقه اسبها را گرفت و سلیمان آنها را از روی به ارث برد، سپس دستور داد آن اسبها را یکایک از نظر او گذرانند تا آفتاب غروب کرد، زمخشری این جریان را در کتاب «ربیع الابرار» باب «۹۲» نیز ذکر کرده است.

بغوی در تفسیر خود به نام «معالم التنزیل» در ذیل این آیه شریفه «يَرِثُنِي وَ يَرِثَ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» گفته است که حسن گفته «يَرِثُنِي» در این آیه یعنی «يَرِثُنِي مِنْ مَالِي» به من فرزندی کرامت فرما که از مالم ارث ببرد.

اما شواهدی که دلالت دارند مقصود از وراثت در این آیات ارث بردن مال است:

۱- کلمات مفسرین که ذکر شد، و در عبارت مفسرین نقل شده که مقصود از وراثت در این آیات وراثت نبوت است جز از ابی صالح و آن هم فقط در یک جا از ابی صالح این مطلب نقل شده.

طبری در تفسیر خود گفته که ابی کریب ما را حدیث کرد از جابر بن نوح از اسماعیل از ابی صالح که مقصود از جمله «يَرِثُنِي وَ يَرِثَ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» یعنی «يَرِثُنِي مِنْ مَالِي وَ يَرِثَ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ النَّبُوَّةَ» به من فرزندی کرامت فرما

که از من مالم را و از آل یعقوب نبوت را ارث ببرد در اینجا از ابی صالح می‌پرسم: اولاً چه فرقی است بین جمله «یَرِثُنِي» و جمله «يَرِثَ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» که گفتمی مراد از اول ارث مال و مراد از دومی ارث نبوت است. ثانیاً: اگر خدا می‌فرمود: «وَيَرِثَ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» ممکن بود گفته شود مراد ارث نبوت است ولی خدا فرموده «يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» و مراد از آل یعقوب بنی اسرائیل و خویشان زکریا هستند.

۲- دلیل دوم بر اینکه مراد از ارث در آیه توارث در مال است: اینکه: زکریا از خدا می‌خواهد فرزندی به او کرامت کند که وارث اموری باشد و آن را خداوند «رَضِيَ» قرار بدهد یعنی فرزندی باشد مورد خوشنودی خدا و مورد خوشنودی مردم، این دعای دوم زکریا که غیر از دعای است دلالت دارد که مقصر از وارث بودن فرزندی که از خدا خواسته وارث بودن وی نسبت به مال زکریا است. زیرا اگر در دعای اول از خدا فرزندی خواسته بود که وارث علم و نبوت زکریا باشد دیگر معنی نداشت که دوباره از خدا بخواهد که او را رضی قرار بدهد. زیرا این خواسته دوم به استجابت دعای اول برآورده شده بود. چون فرزندی شایسته وراثت علم و نبوت زکریا است که رضی و مورد خوشنودی خدا باشد. پس لازم نبود مرحله رضی بودن فرزند را در دعای دوم از خدا مسئلت فرماید و بنابر این درخواست زکریا از خدا به منزله این دعا بود که گفته شد:

«خدایا پیغمبری به سوی ما بفرست و او را بالغ و عاقل قرار ده» اگر شخصی را خدا پیغمبر قرار داد مسلم بالغ و عاقل هم هست. پس این درخواست بعدی بیجا است. خلاصه اگر بگوییم خواسته اول زکریا این بود که خدا فرزندی وارث علم و نبوت به او عنایت کند پس این دعای وی «وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» غلط و بیجا بوده است. ایراد: ممکن است گفته شود: یحیی قبل از مرگ زکریا کشته شد.

اگر مقصود از ارث در این آیه ارث مال بوده پس دعای زکریا مستجاب نشده است زیرا فرزندش از او مالی به ارث نبرده، در صورتیکه خدا در طی ای آیه استجابت دعای زکریا را اعلام می‌کند، «إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى»

ما بشارت می‌دهیم به تو پسری را که نام او یحیی است؟

پاسخ: اگر بگوییم مقصود از ارث در آیه وراثت نبوت و علم بوده نیز همین اشکال وارد است. زیرا یحیی پیش از مرگ زکریا کشته شد و نبوت و پیامبری زکریا به وی ارث نرسید، چون ارث به چیزی می‌گویند که از مختصات مورث بوده و پس از وی به وسیله مرگ او به وارثش منتقل شود.

اما ارث سلیمان:

خداوند در قرآن کریم فرموده: «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» سلیمان از داود ارث برد مقصود از این ارث همچنان که در تفسیر فخر رازی وارد شده ارث مال یا ارث حکومت و مقام بوده است. و منظور از این ارث توارث علم و نبوت نیست. زیرا سلیمان در زمان داود به مقام نبوت رسید و نبوت و علم را از داود ارث نبرد. دلیل بر این مطلب نکته‌ای است که خداوند در مورد داود و سلیمان بعد از پیش‌آمد جریان قضاوت آن دو در مورد زراعتی را که گوسفندان قوم از بین برده بودند می‌فرماید: «وَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا»<sup>۱</sup> و حکم را به سلیمان فهماندیم و هریک از سلیمان و داود را حکم و علم دادیم از این آیه به دست می‌آید که در زمان داود سلیمان هم دارای مقام حکم و علم بود که در جریان قضاوت در ردیف داود مداخله می‌نموده است.

و دلیل دیگر بر این مطلب از قرآن نقل گفتار سلیمان است: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مِنْ مَنطِقِ الطَّيْرِ»<sup>۲</sup> ای مردم زبان پرنده آموخته شدیم شاهد در کلمه علمنا است که صیغه متکلم مع الغیر است و آن غیری که سلیمان او را با خود در موضوع دانستن زبان پرنده ضمیمه کرده داود است دلیل سوم بر اثبات این ادعا این آیه شریفه است: «وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۳</sup> ما به داود و سلیمان علم

---

<sup>۱</sup> سوره الانبیاء آیه: ۷۹

<sup>۲</sup> سوره نحل آیه ۱۵

<sup>۳</sup> سوره حل آیه ۱۶



دادیم و آن دو گفتند ستایش مخصوص خدایی است که ما را بر بسیاری از بندگان با ایمانش برتری داده است. از این که آن دو باهم خدا را حمد و ستایش کردند معلوم می‌شود که در زمان داود سلیمان هم دارای علم و نبوت بوده است.<sup>۱</sup>

ارث قرآن:

آیات مبین ارث در قرآن از این قرار است:

۱- «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا»<sup>۲</sup> برای مردان از آنچه پدر و مادر و نزدیکان به جا گذارده‌اند نصیبی است و همچنین برای زنان هم از آنچه والدین و خویشان به جای گذارده‌اند نصیبی است. چه کم باشد یا زیاد به هر یک نصیب معین و فرض شده می‌رسد.

۲- «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ»<sup>۳</sup> سفارش می‌کند خدا در مورد فرزندان شما که برای پسر

---

<sup>۱</sup> این دو دلیل اخیر مؤلف در مقام اثبات این حقیقت که سلیمان در زمان داود پیغمبر بود مقابل خدشه است. اما دلیل دوم مصنف: این جمله که می‌گوید: «عَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» بعد از جمله «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» در قرآن واقع شده و ممکن است کسی خدشه کند به اینکه بعد از اینکه سلیمان از داود نبوت را ارث برد. گفت: «وَعَلِمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ» یعنی در نتیجه ارث از پدر من با او در یک ردیف قرار گرفتم و هر دوی ما زبان پرنده را آموخته شدیم، و نسبت به دلیل اخیر هم ممکن است گفته شود که در آیه هیچ صراحتی نیست که سلیمان و داود با هم این جمله را گفتند، بلکه ممکن است سلیمان در زمان خودش خدا را حمد کرد و داود پیش از وی در زمان خود و هم اکنون خدا این دو ستایش را با هم نقل می‌کند. (مترجم)

<sup>۲</sup> سوره النساء آیه: ۶

<sup>۳</sup> سوره النساء آیه: ۱۱

هست به اندازه بهره دو دختر عموم ملل و مذاهب امت اسلامی اجماع دارند که این دو آیه در مقام بیان حکم ارث عام است و همگان را شامل می‌شود و برای این دو آیه هیچگونه تخصیصی وارد نشده جز تنها روایت ابی‌بکر که از پیغمبر(ص) نقل کرده «نحن معاشر الانبياء لانورث» و در گذشته ثابت شد ظاهر قرآن بر خلاف این حدیث مجعول است چون قرآن زکریا(ع) و داود نبی(ع) را مورث معرفی می‌کند. و در بین صحابه پیغمبر(ص) هم غیر از ابی‌بکر دگری این حدیث را نقل نکرده، ابن حجر عسقلانی در کتاب «الصواعق المحرقة» فصل پنجم صفحه ۲۰ گفته است: بعد از رحلت پیغمبر گفته است: بعد از رحلت پیغمبر(ص) در میراث آن حضرت اختلاف شد و هیچکس نمی‌دانست که باید در مورد ارث رسول الله چه کرد؟ در این بین ابوبکر به تنهایی اظهار رد داشت که من از پیغمبر(ص) شنیدم می‌فرمود: ما جمعیت پیامبران ارث نمی‌گذاریم و هرچه از ما بماند صدقه است.

در تاریخ الخلفاء سیوطی فصل خلافت ابی‌بکر صفحه ۲۸ از ابوالقاسم البغوری و ابوبکر شافعی و ابن عسا کر نقل شده که عایشه گفت: پس از پیغمبر(ص) مردم در مورد میراث آن حضرت اختلاف کردند و هیچکس در این خصوص علمی نداشت و نمی‌دانست چه باید کرد؟ ابوبکر به تنهایی گفت من از رسول خدا(ص) شنیدم می‌فرمود: ما جمعیت پیامبران ارث نمی‌گذاریم و همچنین در منتخب کنزالعمال در باب خلافت ابی‌بکر نقل شده است.

از این دو نقل ثابت شد که عمر این حدیث را نمی‌دانسته و از پیغمبر(ص) نشنیده است. و او حدیث را از ابی‌بکر نقل می‌کرده همچنان که در منتخب کنزالعمال در باب مذکور نیز نقل شده: که عمر به علی(ع) و عباس گفت ابوبکر به من خبر داد (سوگند یاد کرد که ابوبکر راستگو بود) که او از پیغمبر(ص) شنیده که رسول الله(ص) می‌فرمود: «إِنَّ النَّبِيَّ لَا يُورِثُ وَ إِنَّمَا مِيرَاثُهُ فِي فُقَرَاءِ الْمُسْلِمِينَ» پیغمبر ارث نمی‌گذارد و میراث او متعلق به فقراء مسلمین است.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۲۱ گفته است مشهور این است که حدیث انتفاء ارث انبیاء را

ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه جلد ۲ صفحه ۱۷۹ گفته است: به اتفاق علماء به مجرد این که شخصی گفت: پیغمبر(ص) چنین گفته گفتار او حجت نیست زیرا اگر این گفتار حجت باشد لازم می آید همه احادیث و اخبار حجت داشته باشد.

اگر بگویید مقصود از این کلام این تیمیه عدم حجیت خبر واحد ظنی در برابر اصول مذهب است. می گوئیم: مذهب منعقد شده بر اینکه واجب است احکام قرآن عموماً مورد اجرا قرار بگیرد، و همه احکام قرآن جزء اصول هر مذهبی از مذاهب منتسب با سلام محسوب می شود، و مسئله ارث به طور کلی در قرآن نسبت به همه یکسان است. و پیغمبر(ص) از این حکم کلی قرآن مستثنی نیست زیرا اگر در این خصوص پیغمبر(ص) یک

---

غیر از ابی بکر دگری نقل نکرده و در ص ۲۲۸ گفته است: بیشتر اخبار بر این مطلب دلالت دارند و در مبحث اصول فقه به مناسبت همین حدیث در اثبات حجیت خبر واحدی که از یک صحابی نقل شود اتفاق نموده اند، سپس ابن ابی الحدید گفته: شیخ ابوعلی گفته است که روایت همانند شهادت است و هنگامی حجیت دارد که دونفر آن را نقل کنند. و متکسلمین و فقها با او مخالفت کرده اند و استدلال آن ها در این مخالفت همین حدیث است که ابوبکر به تنهایی آن را روایت کرده البته بعضی از افراد در مقام رد این احتجاج خواسته اند بگویند که غیر از ابوبکر دیگری هم این حدیث را نقل کرده، به اینکه روزی که ابوبکر با فاطمه(س) احتجاج می کرد فریاد زد ای مردم سوگند به خدا اگر کسی این حرف را از پیغمبر(ص) شنیده اظهار کند. مالک بن اوس حدیثان گفت من از پیغمبر(ص) این سخن را شنیده ام، ولی ابن ابی الحدید می گوید اثبات این مطلب به سادگی امکان ندارد و از نظر تاریخ ثابت نشده سپس ابن ابی الحدید در صفحه ۲۸۵ می گوید علما در مقام جواز تخصیص حکم کلی قرآن به خبر واحد استدلال کرده اند به اجماع صحابه پیغمبر(ص) در مورد جریان فدک و ارث رسول الله(ص) که آنها فاطمه(س) را از ارث مانع شدند از این باب که آیه شریفه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّاتِ» تخصیص خورده به خبر واحدی که ابی بکر نقل کرده است.

حکم ویژه‌ای داشت باید آن حکم بین امت اسلام معلوم و مقطوع باشد و یا به وسیله آیه قرآن و یا احادیث متواتره آن حکم ثابت شود. نه این که تنها با یک روایتی که احدی غیر از ابی‌بکر آن را از پیغمبر(ص) شنیده رسول الله(ص) را از حکم کلی منطوق قرآن خارج کنیم.

مسلم اگر کسی(مثلا ابوهریره) در برابر ابی‌بکر ادعا می‌کرد و می‌گفت من از پیغمبر(ص) شنیدم که فرموده خانه ابی‌بکر به ابی‌هریره متعلق است یا فرموده خانه ابوبکر متعلق به همه مسلمانان است و خود او حق تصرف در منزلش ندارد. هیچگاه این ادعا از نظر ابی‌بکر مسموع نبود و صرفاً به عنوان این که یک نفر مطلبی را ادعا می‌کرد از پیغمبر(ع) شنیده از خانه و زندگی خود دست برنمی‌داشت. پس چگونه ممکن است زهرا(س) از حق مسلم خود که قرآن برای او ثابت کرده صرفاً به عنوان یک روایتی که غیر از ابی‌بکر کسی نقل نکرده است محروم گردد؟ اگر گفته شود: چون ناقل این حدیث ابوبکر است و با در نظر گرفتن جهات شخصیتی ابی‌بکر حدیثی را که وی نقل کرده جاری مجرای حدیث قطعی است.

ما می‌گوییم: با در نظر گرفتن تمام شئون ابی‌بکر چون این حدیث را در مقام منازعه و خصومت با فاطمه(س) اظهار کرده و خود وی در برابر زهرا(س) مدعی بوده است. و با این حدیث می‌خواسته منازعه را به نفع خود فیصله بدهد. لذا نمی‌توانیم این حدیث را جاری مجرای حدیث قطعی بدانیم پس اگر گفته شود: که ابوبکر در این روایت قابل اتهام تکذیب نیست، زیرا در این مخاصمه خود نفع شخصی نداشته و ادعا می‌کرده که متروکه پیغمبر(ص) صدقه است و نمی‌گفته به من تعلق دارد.

ما می‌گوییم: فاطمه(س) و علی(ع) هم در ادعای خود تکذیب نمی‌شوند زیرا قبلاً فدک در دست آنها بوده و آنان متصرف فدک بوده‌اند، و هیچگاه متصرف در مقام ادعای مالکیت متهم به کذب نیست، همچنانکه خود مولا(ع) می‌فرماید: «بَلَى كَانَتْ فِي آيَدِنَا فَدَكٌ مِنْ كُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ» بلی فدک در دست ما بود.

اتهام ابی‌بکر از نظر فاطمه و علی و عباس

هرگاه شخص دقیق و با انصاف کتاب‌های صحاح و سنن و تواریخ را مطالعه کند متوجه این نکته خواهد شد که ابوبکر از نظر فاطمه(س) و علی(ع) و عباس متهم بود و آنها وی را مجرم می‌دانستند کما اینکه این حقیقت از حدیثی که در کنز العمال<sup>۱</sup> موجود است و قبلاً ذکر شد دانسته می‌شود، در آن حدیث احتجاج علی(ع) با ابی بکر در مورد ارث پیغمبر(ص) به دو آیه مربوط به توریث انبیاء و ادامه مطالبه ارث به وسیله فاطمه(س) تا هنگامی که زنده بود و نیز ادامه مطالبه ارث به وسیله علی(ع) و عباس از ابی بکر و عمر و عثمان، و همچنین احتجاج فاطمه(س) با ابی بکر در این مورد که گفته «آیا تو وارث پیغمبری یا اهل او؟» برحسب آن تفصیلی که در مسند احمد حنبل<sup>۲</sup> ذکر شده، و اعراض زهرا(س) از ابی بکر و عمر و خشم وی بر آنها بعد آن که متوجه شد دو بنا دارند حق الارث وی را پایمال کنند، به طوری که آن دو نفر برای استرضاء نزد وی رفتند از آنها رو برگرداند(همچنان که این مطلب در کتاب الامامه و السیاسة ابن قتیبه جلد اول صفحه ۱۴ نقل شده) و سفارش کرد که آن دو نفر بر او نماز نخوانند، و عایشه دختر ابی بکر به روی بر وی وارد نشود، همه این‌ها حاکی از این است که ابی بکر از نظر زهرا(س) و علی(ع) غاصب شناخته شده بود.

علامه سمهودی در کتاب «تاریخ المدینه» نقل کرده که فاطمه زهرا با سماء بنت عمیس فرمود: هرگاه من مردم تو با علی(ع) مرا غسل دهید و هیچگاه و هیچکس در آن هنگام بر من داخل نشود. هنگامی که زهرا(س) رحلت فرمود عایشه درب منزل فاطمه(س) آمد و خواست داخل منزل گردد اسماء او را ممانعت کرد، عایشه نزد پدرش ابی بکر آمد و از این جریان شکایت کرد، ابوبکر درب خانه فاطمه(س) آمد و فریاد زد: ای اسماء چرا زنان پیغمبر(ص) را از شرکت در تغسیل دختر پیغمبر(ص) ممانعت کردی؟ اسماء جواب داد این موضوع بر حسب فرمان خود

---

<sup>۱</sup> کنز العمال ج ۴ ص ۱۳۴

<sup>۲</sup> ابن ابی الحدید این احتجاج را در شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۱۹ نقل کرده است.

فاطمه(س) بوده است. ابوبکر گفت بسیار خب هرچه خود او دستور داده به جا بیاور، و برگشت سپس علی(ع) و اسماء مشغول غسل شدند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۱۶ صفحه ۲۸۰ از بلاذری در تاریخش نقل می‌کند: فاطمه(س) بعد از پیغمبر(ص) خندان دیده نشد و ابوبکر و عمر را از مرگ وی باخبر نکردند.

در هر حال در اینکه ابوبکر از نظر زهرا(س) و علی متهم به غضب بود شبهه‌ای نیست و مطلب روشن‌تر از آن است که بخواهیم در این مورد به احادیث و روایات و نقل‌های تاریخی استشهاد کنیم، ابوجعفر نقیب(استاد ابن ابی الحدید) می‌گوید: علی(ع) و زهرا(س) و عباس همواره در تکذیب حدیث نفی توریث انبیاء هم صدا بودند و اعلان می‌کردند این روایت مجعوله است. زیرا چطور ممکن است پیغمبر(ص) چنین مطلبی را به دیگری بگوید و از ورثه خود که این حکم با آنها مناسبت دارد کتمان فرماید؟

بزرگترین دلیلی که صراحت دارد حدیث نفی توریث انبیاء(ع) از نظر علی(ع) و زهرا(س) و عباس دروغ بوده، جریان‌ی است که در صحیح مسلم باب «ما يُصْرَفُ الْفَيْءُ الْفَيْءُ الَّذِي لَمْ يُوفَّ عَلَيْهِ بِقِتَالٍ» و در صحیح بخاری «کتاب خمس» و «کتاب مغازی» و در «الصواعق المحرقة» باب «خلافت ابی‌بکر» از مالک بن اوس نقل شده: عمر به علی(ع) و عباس گفت: هنگامی که رسول الله(ص) وفات یافت. ابوبکر مدعی شد که من ولی پیغمبرم و شما دو نفر از روی ارث خود مطالبه کردید. تو ای عباس از او ارث برادر زاده خود را خواستی. و علی(ع) میراث همسر خود را از پدرش درخواست نمود. ابوبکر در پاسخ شما دو نفر گفت «پیامبر فرموده: ما ارث نمی‌گذاریم و متروکه ما صدقه است» شما در مقابل این ادعا وی را دروغگو و مجرم و مکار و خائن پنداشتید. در حالی که خدا می‌داند که او مردی راستگو و نیکوکار بود. ابوبکر از دنیا رفت، و اینک من ولی پیغمبر<sup>۱</sup> و ولی ابوبکر، و هم اکنون شما

---

<sup>۱</sup> در اینجا چگونه ابوبکر و عمر با کمال گستاخی خود را ولی پیغمبر(ص) می‌خوانند در حالی که رسول

مرا نیز دروغگو و مجرم و مکار و خائن می‌پندارید(تا آخر حدیث)

در این حدیث عمر با کمال صراحت اعتراف کرده که علی(ع) و عباس و ابوبکر و وی را در مقابل جعل حدیث «نفی توریث انبیاء» و توقیف فدک و املاک خالصه پیغمبر(ص) دروغگو و مجرم و مکار و خائن می‌پنداشته‌اند.

### ابن تیمیه و چپاول‌گران فدک

ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه جزء ۲ صفحه ۱۶۹ می‌گوید: «هیئت حاکمه بعد از رسول الله(ص) معصوم نبودند. بلکه آنها با اینکه از اولیاء خدا و اهل بهشت محسوب می‌شدند، گناہانی هم مرتکب شدند متتهی خدا گناه آنان را می‌آمرزد.

با این بیان ابن تیمیه عاصی و مجرم بودن این حضرات مسلم و ثابت شد، اما آمرزش خدا نسبت به آنان از کجا ثابت است؟ چگونه امکان دارد بعد از این همه زجر و آزاری که اینها نسبت به دختر پیغمبر(ص) وارد کرده‌اند خدا آنها را بیامرزد؟

البته خدا همه گناہان را می‌آمرزد ولی آمرزش خدا موجب نمی‌شود که ما گناه بنده را تصحیح کنیم، و بگوییم چون خدا آمرزنده است پس گناهی که از بنده صادر شده عمل به جایی بوده.

خلاصه اگر گفتیم هرکس به فاطمه(س) ظلم کرد و به این وسیله خدا را عصیان نمود، مورد آمرزش پروردگار است. پس با این فرمایش پیغمبر(ص) که فرمود: «خدا به خاطر غضب زهرا(س) خشمگین و به جهت رضای وی خوشنود می‌شود» فضیلتی برای فاطمه(س) ثابت نخواهد شد.<sup>۱</sup>

---

الله(ص) هنگام مرگش آنها را از رعایای اسامه بن زید قرار داده بود.

<sup>۱</sup> مقصود از نقل کلام ابن تیمیه و توضیح آن در این مورد این است که اگر ما ابوبکر و عمر را در مورد حدیث مزبور تکذیب کنیم خلافی انجام نداده‌ایم. زیرا ابن تیمیه که خود یک فرد سنتی و متعصب و نسبت به دشمنی با خاندان پیغمبر(ص) ایستادگی خاصی داشته آنها را گنهکار معرفی می‌کند.

## اضطراب حدیث مزبور

در دو مورد خیلی معتبر و مناسب که این حدیث نقل شده جمله «وَمَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً» در آن نیست.

۱- ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و همچنین غیر او سایر روایت که این حدیث را نقل کرده‌اند گفته‌اند فاطمه (س) فدک را از ابی بکر مطالبه کرد و ابوبکر گفت: من از پیغمبر (ص) شنیدم که می‌فرمود: «نبی ارث نمی‌گذارد» هرکس را پیغمبر (ص) از نظر هزینه زندگی کفالت می‌کرد هم اکنون من کفالت می‌کنم.

۲- در حدیثی که در کنز العمال در باب خلافت صدیق روایت شده از قول عمر نقل می‌شود، که گفت: ابوبکر به من گفت که او از پیغمبر (ص) شنیده بود که می‌فرمود: «پیامبر ارث نمی‌گذارد» و میراث او باید به فقراء و مساکین تعلق گیرد.

در متن این دو حدیث جمله «وَمَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً» ذکر نشده و فقط آنچه از پیغمبر (ص) در این دو مورد به وسیله ابی بکر و عمر نقل شده فقط نفی توریث پیامبران است، و جمله «مَنْ كَانَ النَّبِيُّ يَعُولُهُ فَإِنَّا أَعُولُهُ» هرکس را پیغمبر (ص) کفالت می‌کرده من کفالت می‌کنم در روایت اول مربوط به پیغمبر (ص) نبوده و این جمله گفتار خود ابی بکر است. و جمله «أَنَا مِيرَاثُهُ فِي الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ» میراث پیغمبر (ص) به فقراء و مساکین متعلق است. در روایت دوم مربوط به عمر است و این دو جمله یک نوع اجتهادی است که این دو نفر از نفی توریث پیغمبر (ص) صدقه بودن متروکه پیغمبر (ص) را فهمیده‌اند، و حال این که نفی توریث اعم است از صدقه بودن متروکه پیغمبر (ص) و صدقه نبودن آن، چون اگر ما این حدیث را صد در صد راست فرض کنیم و بگوییم پیغمبر (ص) فرمود: «ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم» مفهوم این کلام اعم است از این که اصلاً متروکه‌ای از پیغمبران باقی بماند و به بازماندگان آنها نرسد یا این که اصلاً از آنها ثروتی باقی نمی‌ماند. کما این که در مورد پیغمبر اسلام مطلب چنین بوده، چون دارایی پیغمبر (ص) در زمان حیاتش عبارت بود از حوایط سبعة (باغستان‌های هفتگانه) که آنها را وقف فرمود، و شمشیر و عمامه و مرکب سواری و عصای خود را به علی (ع) بخشید، و حجرات منزل مسکونی خود را به



زنانش تملیک فرمود و فدک را به دخترش فاطمه(س) بخشید. همچنان که ام ایمن و علی(ع) بر این مطلب شهادت دادند، و فدک هم هنگام مرگ پیغمبر(ص) در تصرف فاطمه(س) بود. پس چیزی از پیغمبر(ص) باقی نماند تا مورد ارث بازماندگانش قرار بگیرد.<sup>۱</sup> و به فرض صحت حدیث مزبور، مفهوم روایت این چنین توجیه می‌شود.

در مورد آیه شریفه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» خدا به شما در مورد فرزندانان سفارش می‌کند که به اندازه سهم دو دختر یک پسر بهره می‌برد فخر رازی در تفسیر خود گفته: مذهب اکثر مجتهدین این است که انبیاء ارث نمی‌گذارند ولی شیعه در این مسئله با آنها مخالفت دارند. چون روایت شده که وقتی فاطمه(س) میراث خود را مطالعه کرد و او را از ارث پدر منع کردند به این دلیل که پیغمبر(ص) فرموده: ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم در این هنگام زهرا(س) به حکم کل و عمومی آیه شریفه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ» احتجاج فرمود و سخن ابی‌بکر را رد کرد و گویا مراد فاطمه(س) از این استدلال این بوده که خبر واحد نمی‌تواند حکم کلی و عمومی قرآن را تخصیص دهد.<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> به اصطلاح اهل منطق قضیه سالبه منتفی به انتفاء موضوع است و بنابر این بر فرض صحت حدیث معنای آن این نیست که اگر از ما چیزی باقی ماند به وراثت ما نمی‌رسید. بلکه معنای حدیث این است که ما اصلاً چیزی باقی نمی‌گذاریم که ارث ببرد. مثل این که می‌گوییم آدم فقیر ارث ندارد، و لذا در روایت دیگر که علماء شیعه از رسول خدا(ص) روایت کرده‌اند آن حضرت در ذیل این حدیث «علماء» ورثه انبیاء هستند فرموده است «آن حضرت در ذیل این حدیث علماء ورثه انبیاء هستند» فرموده است پیغمبران درهم و دینار ارث نمی‌گذارند ولی علم را به ارث می‌دهند(اصول کافی ج ۱ ص ۳۴) معنای این جمله این است که انبیاء درهم و دینار از خود باقی نمی‌گذارند که دیگران ارث ببرند.

<sup>۲</sup> تفسیر کبیر جلد ۹ ص ۲۱۰

ولی ما می‌گوییم زهرا(س) در این جا هم به عموم این آیه و هم به خصوص آیات دیگر علیه ابی‌بکر احتجاج فرمود، و بسیار جای شگفت است که فخر رازی در مورد تخصیص آیه مزبور به حدیث «نفی توریث انبیاء» فقط شیعه مخالفت نموده‌اند، در حالی که خود علی(ع) و عباسو فاطمه و زنان پیغمبر(ص) و عموم اهل بیت رسول الله(ص) با ابی‌بکر در مورد حدیث مذکور و جمله «ما ترکناه صدقة» مخالفت ورزیده‌اند و در مقام احتجاج با وی به عموم آیه مزبور و خصوص جریان توریث زکریا و داود در قرآن استدلال نموده‌اند، و از آنجا که مذهب شیعه مذهب اهل البیت(ع) است از باب تصدیق عترت پیغمبر(ص) حدیث مجعول ابی‌بکر را منکر شدند، زیرا که پیغمبر(ص) امر فرموده امت به عترت متمسک شوند و از آن‌ها صرفنظر نکنند و به غیر آنان رو نیاورند اصولاً حدیث «نفی توریث انبیاء» با ابی‌بکر مناسبت ندارد که پیغمبر(ص) به وی فرموده باشد، و از عترت خود که موضوع این حکم‌اند کتمان بفرماید فخر رازی در ذیل آیه شریفه «یوصیکم الله الخ» می‌گوید: این مسئله نسبت به فاطمه(س) موضوعیت داشته و لازم بود این حکم را زهرا(س) و علی(ع) و عباس بدانند، و این‌ها خود از بزرگان زهاد و علماء دین بودند، ولی نیاز نبوده که ابوبکر این حدیث را بدانند، زیرا ابتداءً به فکر او خطور نمی‌کرده که روزی از پیغمبر(ص) ارث ببرد، چون در هیچ طبقه وراثت پیغمبر(ص) قرار نداشته است، پس با این کیفیت چگونه سزاوار بود که پیغمبر(ص) این حدیث را به فردی که مورد آن نیست بفرماید، و از افرادی که نسبت به این مطلب موضوعیت دارند کتمان کند.<sup>۱</sup>

توضیح گفتار فخر رازی:

---

<sup>۱</sup> ابو جعفر نقیب استاد ابن ابی الحدید گفته است: علی(ع) و فاطمه(س) و عباس مرتب یکصدا حدیث مزبور را تکذیب می‌کردند و می‌گفتند: این حدیث جعل شده است، زیرا چگونه ممکن است پیغمبر(ص) این مطلب را به فردی غیر از ما بگوید در صورتی که ما ورثه او هستیم و در بین همه مردم دانستن این مطلب فقط نسبت به ما موضوعیت دارد و در عین حال این حقیقت را از ما کتمان کند؟

هدف از نزول قرآن اینست که آنچه واجب است مردم انجام دهند و آن چه لازم است ترک کنند همه آنها را به طور کامل بیان کند، و منظور از برانگیخته شدن پیغمبر(ص) این بوده که مردم را از ارتکاب آنچه خدا حرام فرموده باز بدارد و بترساند، همچنان که این موضوع در برخی از آیات قرآن تصریح شده است. «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ»<sup>۱</sup> بترسید از خدا ای صاحبان عقل کسانی که ایمان آورده‌اند به تحقیق خداوند و قرآن و پیامبر را به سوی شما نازل کرد تا احکام الهی را آشکار بر شما تلاوت کند.

«وَأَنْزَلْنَا الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ»<sup>۲</sup> - قرآن را به سوی تو ای پیغمبر نازل کردیم تا اینکه آنچه برای مردم فرود آمد جهت آنان بیان فرمایی.

«وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَ لِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ»<sup>۳</sup> قرآن ذکر و یادی است برای تو و برای قوم تو و به زودی بازخواست می‌شوید.

«وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»<sup>۴</sup> به فامیل نزدیک خود اعلام خطر کن این آیات قرآن مقتضی است که اگر بنا بود بازماندگان پیغمبر(ص) از آن حضرت ارث نبرند بر آن جناب واجب بود که این حکم را به علی(ع) و فاطمه(س) و عباس و زنان خود ابلاغ فرماید، و تأخیر بیان این حکم از نظر آن حضرت نسبت به کسانی که موضوع این حکم و مکلف به امتثال آن هستند جایز نبود، پس چگونه جایز بوده که پیغمبر(ص) اصلاً این حکم را با بازماندگان خود در میان نگذارد و آن را برای مردی که هیچ مناسبت و ربطی با ارث پیغمبر(ص) ندارد بیان کند؟

---

<sup>۱</sup> سوره الطلاق آیه: ۱۱ - ۱۰

<sup>۲</sup> سوره ی انحل آیه: ۴۴

<sup>۳</sup> سوره الزخرف آیه: ۴۴

<sup>۴</sup> سوره الشعراء آیه: ۲۴۱

آیا بیان حکم نفی توارث (بر فرض ثبوتش) برای کسانی که موضوع این حکم‌اند و مکلف به آن بوده‌اند از مقوله آن انداز که بنص قرآن بر پیغمبر(ص) واجب بوده است نبود؟ و آیا ابلاغ نکردن پیغمبر(ص) موجب نمی‌شد که مکلفین به این حکم اغراء به جهل شوند و در گمراهی قرار گیرند؟

در هر حال اگر ابوبکر حکومت را به چنگ نمی‌آورد که به زور و اجبار زهرا(س) را از ارث ممانعت کند حدیث نفی توریث که فقط پیغمبر(ص) آن را به او گفته بود نتیجه نمی‌داد، و از نظر اینکه متواتر نبود حجّت قطعی به حساب نمی‌آمد، زیرا اگر حاکم غیر از ابی‌بکر بود شهادت یک نفره وی مؤثر نبود، و نیز از نظر مدعی علیه مورد انکار قرار می‌گرفت، پس اگر این حدیث را پیغمبر(ص) فقط به شخص ابی‌بکر ابلاغ فرموده باشد عمل بی‌جایی انجام داده در حالی که قرآن در مورد وی می‌گوید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»<sup>۱</sup> - پیغمبر(ص) از روی هوس سخن نمی‌وید - خلاصه مطلب: با توجه به این که پیغمبر(ص) پیش‌بینی می‌کرد که با وجود اطلاع ابی‌بکر از نفی توریث آن حضرت در آینده بین ابی‌بکر و بازماندگانش در موضوع ارث اختلاف و نزاعی روی می‌دهد لازم بود از جهت پیشگیری از نزاع آینده که منجر به اختلاف امت می‌شود، به خود اهل بیت و بازماندگان هم بفرماید: «که آنان از ارث محروم‌اند» (و تنها نباید به این اکتفا شود که چون در آینده ابوبکر برحسب اتفاق و تصادف ممکن است زمامدار بشود خود او گفته رسول الله(ص) را با قهر و زور اجرا خواهد کرد) از اینجا که رسول الله(ص) چنین مطلبی را به اهل بیت و بازماندگان فرموده به دست می‌آید که اصلاً بازماندگان پیغمبر(ص) در مورد مسئله ارث دارای حکم خاصی غیر از آنچه در قرآن است نبوده‌اند و آن‌ها هم مانند دیگران از پیغمبر(ص) ارث می‌بردند، و آنچه را هم که ابوبکر و عمر ساختند و پرداختند نمی‌تواند در برابر فرمان خدا در قرآن مقاومت کند.

---

<sup>۱</sup> سوره النجم آیه ۳-۴

و عزیزان پیغمبر(ص) را از حَقشان محروم سازد، و روی همین حساب هم این دو نفر در مقام محروم ساختن عزیزان پیغمبر(ص) از ارث نتوانستند با این حدیث تراشیده خود پیش ببرند، و فقط از قدرت دیکتاتوری خویش در این مورد استفاده کردند مثل سایر مواردی که دیکتاتوران هم زمان ائمه(ع) از نیروی حکومتی خود در سرکوبی و تضييع حقّ آل محمد(ص) استفاده می نمودند.

نکته قابل توجه: اصولاً از ابتدای خلقت آدم به بعد مطالب و اخبار و احکام هر مذهب و دینی با تمام خصوصیات در میان پیروان آن شایع بود و موضوعات مربوط به هر مذهبی را پیشینیان نسل به نسل به آیندگان می رساندند، و هر ملت و امتی سعی داشتند تمام شئون و خصوصیات و حالات پیغمبران خود را بدانند و خصایص آنها را ضبط می نمودند، از زمان آدم تا خاتم در هیچ تاریخ نقل نشده و در ممالک هیچ ملت و امتی از امم پیشین شایع نبوده است که بازماندگان پیغمبری از ارث محروم بشوند و در هیچ کتابی نقل نشده که بگویند مثلاً ثروت داود در اختیار سلیمان پس از وی قرار نگرفت.

شگفتا: چه طور ممکن است چنین مطلب مهمی که عموم یکصد و بیست و چهار هزار پیغمبر و بازماندگان آنها در این حکم مشترک بوده اند، در هیچ ملت و امتی سابقه نداشته باشد؟ و کسی نداند؟ و حتی در بین امت اسلام کسی این حکم را نداند و از اولین و آخرین فقط این مطلب را یک نفر شنیده باشد؟ و آن هم ابوبکر؟

«گلی به جمال آن کس که باور کند و .....»

## دنباله خشم تا دم مرگ

در کتاب‌های معتبر اهل سنت وارد شده که فاطمه (س) مکرر نزد ابی‌بکر آمد و میراث خود را در فدک از وی مطالبه فرموده و با او احتجاج کرد و هنگامی که احساس فرمود عمر و ابوبکر اصرار دارند مال او را غصب کنند و حَقِّش را پایمال نمایند، از آن دو اعراض کرد و همواره بر آن‌ها خشمگین بود و می‌فرمود «من با این دو نفر تا دم مرگ سخن نخواهم گفت»

این مضمون مطلبی است که در کتاب «الصَّوَاعِقُ الْمَحْرَقَةُ» صفحه ۹ و در کتاب صحیح بخاری در باب «فرض الخمس» و باب «غزوه خیبر» از عروه بن زبیر از عایشه نقل شده است.

در صحیح مسلم جزء اول صفحه ۱۵۴ و در کتاب «الجمع بین الصَّحیحین» تألیف حمیدی و در کتاب «الامامه و السَّیَاسه» تألیف ابن قتیبه دینوری صفحه ۱۴ و در کتاب تاریخ المدینه تألیف علامه سمهودی جلد ۱ صفحه ۱۵۷ و در سایر کتب تاریخی مثل شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - جلد ۴ صفحه ۱۰۴ و در کتاب تاریخ بلاذری و کتاب ابی‌بکر جوهری، مطلب به همین نقل شده است. و خلاصه آنچه در این کتاب‌ها نقل کرده‌اند دلالت می‌کند که حدیث ساخته ابی‌بکر فاطمه (س) را قانع نکرد و زهرا (س) با احتجاج و اصرار خود در مطالبه فدک ادامه داد تا این که این اصرار منجر به خشم و قهر زهرا (س) شد، و آن خشم و غضب تا دم مرگ وی که شش ماه بعد از رحلت پیغمبر (ص) بود ادامه داشت فخر رازی در جواب این که «مطالبه زهرا (س) (که معصومه بوده) بسا حدیث نفی توریث که ابی‌بکر نقل کرده معارضه داشته است» چنین می‌گوید: معلوم نیست فاطمه (س) بعد از این که آن حدیث را از ابی‌بکر شنید مطالبه خود را ادامه داده باشد، و زهرا (س) قبل از این که این حدیث به گوشش برسد فدک را مطالبه کرد و چون چنین مطلبی را از پیغمبر (ص) نمی‌دانست لذا این مطالبه او با مقام عصمتش منافات

ندارد.<sup>۱</sup>

ولی ما می‌گوییم: این مطلب فخر رازی خلاف انصاف است، اگر مقصود فخر رازی از این سخن اینست که فاطمه(س) از مطالبه فدک خودداری کرد به سبب زور و قدرتی که در دستگاه حکومتی احساس کرد، این را ما قبول می‌کنیم، ولی اگر مقصود وی از این کلام اینست که فاطمه(س) به حدیث و گفتار ابی‌بکر راضی شد و از مطالبه خود صرف‌نظر کرد، این سخن ناروا است، زیرا عموم کتب حدیث و تاریخ عامه و اهل سنت تصریح کرده‌اند که فاطمه(س) تا دم مرگ بر ابی‌بکر خشمگین بوده است.

---

<sup>۱</sup> البته این مطلب از خود فخر رازی نیست. بلکه این نکته‌ای است که قبل از وی قاضی القضاة عبدالجبار معتزلی بیان کرده و فخر رازی این مطلب را از او گرفته، او گفته است: هنگامی که فاطمه(س) حدیث نفی توریث را از ابی‌بکر شنید دیگر از مطالبه فدک خودداری کرد و این مطلب هم اشکالی ندارد که قبلاً فاطمه(س) این حکم را نمی‌دانست و بعد که این حکم متوجه شد از مطالبه ارث خودداری کرد پس هم در اول که مطالبه فرمود مصاب بود چون حق خود را می‌خواست و هم بعد که از مطالبه خودداری کرد مصاب بود چون به حکم خدا و رسول عمل کرد، این مطلب در شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۳۸ نقل شده است و در ردّ این مطلب مرحوم سید مرتضی ره فرموده است: به جان خودم قسم زهرا(س) از مخاصمه و منازعه خودداری فرمود ولی به این حرف راضی نشد و از ابی‌بکر راحت و ناراضی برگشت. (شرح نهج ج ۱۶ ص ۴۹) و ابن ابی‌الحدید گفته من معتقد نیستم که زهرا(س) به سخن ابی‌بکر راضی شد(برحسب پندار غلط قاضی القضاة) بلکه فاطمه(س) از نزد ابی‌بکر برگشت و تا دم مرگ بر وی خشمگین بود. (شرح نهج ۱۶).

## سکوت در برابر قلدری

بعضی گفته‌اند: در صورتی که ابوبکر در برابر مطالبه زهرا(س) از نیروی قلدری خود استفاده کرد و هیچ حجت و دلیل قاطعی در ردّ مطالبه فاطمه(س) نداشت، چرا صحابه پیغمبر(ص) که تا آخر عمر رسول الله(ص) از هر گونه فداکاری باک نداشتند، ساکت نشستند و به انحراف حکومت و تزییع حقّ پیغمبر(ص) راضی شدند.

در مقام پاسخ از این مطلب فقط به آنچه که ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است<sup>۱</sup> اکتفا می‌کنیم.

وی از ابی عثمان جاحظ نقل می‌کند که او در کتاب «عباسیّه» چنین می‌گوید «مردم گمان می‌کنند که بزرگ‌ترین دلیل بر صدق گفتار ابی‌بکر و عمر در منع میراث این بوده که اصحاب پیغمبر(ص) به آن‌ها اعتراض نکرده‌اند، اگر واقعاً عدم اعتراض مردم به ابی‌بکر موجب صدق گفتار آن‌ها بشود. پس باید اعتراض مردم به مطالبه زهرا(س) و علی(ع) هم موجب صدق گفتار آن‌ها باشد، زیرا مطالبه فاطمه(س) به مخاصمه و نزاع منجر شد، تا آنجایی که در حضور عموم مسلمین در میان مسجد فاطمه(س) به ابی‌بکر خطاب کرد: «اگر تو بمیری چه کسی از تو ارث می‌برد؟ ابوبکر گفت اهل بیت و فرزندانم، زهرا(س) فرمود: «چطور زن و فرزند تو از تو ارث می‌برند ولی ما از پیغمبر(ص) ارث نمی‌بریم» و پس از این احتجاجات و مخاصماتی که بین زهرا(س) و ابی‌بکر ردّ و بدل شد، و ابوبکر با وجود همه این‌ها فاطمه(س) را از ارثش منع کرد، و حقّش را تزییع نمود و در مقام ستم به وی تظاهر ورزید و فاطمه(س) دریافت که دیگر از حق خویش محروم شده و احقاق هم نتیجه ندارد، با کمال ناراحتی فرمود: «سوگند به خدا به تو نفرین خواهم کرد» و پس از این هیچگاه با تو سخن نخواهم گفت» وقتی که موضوع مخاصمه به این جا کشید اگر حرف ابوبکر صحیح بود و در این توقیف فدک وی حکم خدا را اجرا کرده بود، چرا مردم به زهرا(س) که بی‌جا با خلیفه درگیر شده بود اعتراض نکردند، یا لااقل اگر فاطمه(س) نسبت به حکم خدا

---

<sup>۱</sup> شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۶۴



جاهل بود بر مردم لازم بود که حکم خدا را به او بشناسانند، و اگر فراموش کرده بود می‌بایست به او تذکر دهند و او را از اشتباه درآورند و نگذارند وی بی‌جا فریاد بکشد و اختلاف راه بیاندازد و یک حاکم عادل را که می‌خواست حکم خدا را اجرا کند به جور و ستم نسبت دهد.

پس از اینکه مردم به هیچیک از این دو خصم اعتراض نکردند (نه به ابی‌بکر که چرا چپاول می‌کند، و نه به زهرا(س) که چرا انقلاب کرده است) این سکوت مرگ‌آسای چنین ملتی برای ما در اثبات حقانیت هیچیک از این دو طرف نزاع مؤثر نیست و باید این هر دو را به حال خود واگذاریم و به سوی قرآن برویم و حق را از کتاب الله تحقیق کنیم، و حق با آن کسی بود که مطابق منطق قرآن ادعا داشته است – تا آخر سن خاحظ<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> چون تتمه گفتار جاحظ خیلی جالب و شنیدنی است، لذا از کتاب شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید بقیه سخنان وی را نقل می‌کنیم جاحظ گفت: مردم می‌گویند: چگونه ممکن است شخصی گمان کند که ابوبکر به فاطمه(س) ظلم کرده است، در صورتی که هر چه زهرا(س) با وی به شدت سخن می‌گفت ابوبکر با نرمی جواب می‌داد، فاطمه(س) پرخاش می‌کرد «وَاللَّهِ لَأَدْعُوَنَّ عَلَيَّكَ» سوگند به خدا تو را نفرین خواهم کرد. ابوبکر با ملایمت جواب می‌داد: «وَاللَّهِ لَأَدْعُوَنَّ لَكَ» به خدا قسمت تو را دعا خواهم نمود – با وجودی که وی حاکم بر ملت بود، و مقام زعامت یک کشور باید شخصیت و هیبت خود را در برابر انظار عموم ملت حفظ کند. در عین حال ابوبکر در مقابل پرخاش‌های کوبنده فاطمه(س) که هر کدام ضربه شدیدی بر پیکر شخصیت حکومتی وی بود با کمال متانت مقام و عظمت خانوادگی زهرا(س) را رعایت می‌کرد، و بدین ترتیب جواب می‌داد: «بِرَّ مَنْ غَرَّانَ اسْتِ كِه تُو اَز نَادَارِی شَكُوِه كَنِی، ثِرُو تَمَنْدِی تُو مَحْبُوب تَرِیْن اَرْزُو هَا ی مَن اسْتِ، وَ لِی چِه كَنَم كِه نَمِی تُو اَنَم بِر خَلَا ف حَكَم پَدْر تِ مَطْلَبِی اَن جَام دِهَم، زِیْرَا اَز وَی شَنِیْدَم می فرمود:

«ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم و متروکه ما صدقه محسوب می‌شود»

با این کیفیت چگونه گمان می‌رود ابوبکر زهرا(س) ظلم کرده باشد؟ در پاسخ این اشخاص گفته می‌شود: این

---

نرمخوئی و ملاطفت دیپلماتی ابوبکر را از اتهام ظلم و ستم نسبت به فاطمه (س) تبرئه نمی‌کند، زیرا ستمگر سیاستمدار هنگامی که در برابر دادخواهی و انقلاب ستمدیده قرار می‌گیرد برای این که انقلاب دادخواهانه مظلوم را لوٹ کند. و آن را رنگ ماده پرستی بزند گفتار او را که در صدد اظهار حق و نمایاندن چهره باطل و بیداد است، چنین تفسیر می‌کند، و آن را با یک عبارت سالوسانه مرموز با قالب ملاطفت و محبت به زبان می‌آورد.

شگفتا: چگونه شما مردم عدم اعتراض صحابه را به عمل ابی‌بکر دلیل حقانیت توقیف و غضب وی قرار می‌دهید؟ مگر به یاد ندارید که در برابر همین صحابه عمر بالای منبر رفت و گفت: «متعتان کانتا علی عهد رسول الله (متعهة النساء و متعة الحج) انا انهي عنهما و اعاقب عليهما» دو متعه در زمان پیغمبر (ص) جایز بود، یکی متعه زنان و دیگر متعه حج و من از این دو نهی می‌کنم و بر ارتکاب آنها عقوبت خواهم نمود - در برابر گفتار عمر در مقام تغییر حکم مسلم اسلامی و سنت رسول (ص) همین صحابه نشسته بودند و هیچ کس اعتراض نکرد، و عمر را تخطئه نمود، در جریان سقیفه بنی ساعده وقتی عمر وارد سقیفه شد و مشاهده کرد - مردم اطراف سعد بن عباده را گرفته‌اند، فراید زد: رسول الله (ص) فرمود: «الْأئِمَّةُ مِنْ قُرَيْشٍ» - رهبران از قریش‌اند - و باید حاکم از نژاد قریش باشد و با این سخن مردم را از اطراف سعد بن عباده متفرق کرد، و حکومت ابی‌بکر را پی‌ریزی نمود، ولی در هنگام مرگش که در تعیین خلیفه مردد بود و نمی‌دانست چه کند و کدامیک از این شش نفر را به عنوان خلیفه تعیین کن. و بالاخره تردید وی منجر به تشکیل شورای شش نفره شد، می‌گفت: اگر سالم مولا حذیفه زنده بود، در تعیین خلیفه هیچگاه مشکوک نبودم و وی را به عنوان حاکم بعدی معرفی می‌کردم، و سالم غلام زنی بود از انصار که او را در راه خدا آزاد کرده بود، همین صحابه بزرگوار هر دو سخن عمر را شنیدند که در یک جا می‌گفت رهبر باید از قریش باشد و در جای دیگر آرزو می‌کرد سالم زنده باشد و او را به مقام رهبری نصب کند. و هیچ کس به وی اعتراض نکرد: که ای عالی جناب در صورتی که طبق نقل خود شما پیغمبر (ص) گفته رهبر باید از قریش

---

باشد، پس شما چگونه سالم را رهبر و حاکم بعد از خود معرفی می کردید؟

سپس جاحظ می گوید: برخی دیگر از مردم می گویند: بزرگترین دلیل بر صدق گفتار ابوبکر و عمر و حقانیت عمل آنها در توقیف فدک این بود که اصحاب پیغمبر(ص) بر آنها نشوریدند، و آنها را از مقام خلافت خلع نمودند، در حالی که همین صحابه افرادی بودند که در مقابل تجاوز عثمان (که خیلی کمتر از تضييع حقوق فرزند پیغمبر(ص) بود) قیام کردند، با اینکه عثمان از نظر قبیله و عشیره و فامیل و انتساب به پیغمبر(ص) خیلی مهم تر از ابی بکر و عمر بوده است؟

در پاسخ می گوئیم: اولاً ابوبکر و عمر نسبت به قرآن دستبردی نزدند و نصوص قرآنی رادر مسئله ارث انکار نمودند، فقط آنها مدعی حدیثی از پیغمبر(ص) بودند که موجب تخصیص حکم قرآن بود، و از نظر اصحاب وجود چنین حدیثی محال به نظر نمی رسید، و شاید بعضی از آنها چنین با خود می پنداشتند که ابوبکر با سابقه اعتبار و شیخوختی که در اسلام دارد بعید است دروغ بگوید و به پیغمبر(ص) تهمت بزند، و بیشتر از آن اصحاب افراد عوامی بودند که نمی توانستند این مطلب را درک کنند که خبر واحد قدرت ندارد حکم عام قرآن را تخصیص دهد و تشخیص این مطلب به عهده افکار رشید دانشمند است، که در میان آن جمعیت تازه مسلمان خیلی کم بوده است، ثانیاً: از اینکه ابوبکر و عمر حق عترت پیغمبر(ص) را در پرتو این حدیث ساختگی از آنها گرفتند عمده رؤسای قبایل خوشوقت بودند بر حسب کینه ای که نسبت به عترت پیغمبر(ص) خصوصاً با علی(ع) داشتند.

ثالثاً جائی عواطف ملت جریحه دار می شود و بر حکومت وقت می شورند که حقوق ملی خود را در مخاطره چپاول حکومت ببینند و در مورد غضب فدک مطلب به عکس بود، مردم می دیدند ابوبکر و عمر ثروت کلانی را از دست یک خانواده خارج کردند به عنوان این که به همه مردم تعلق دارد و باید جزء ثروت های عمومی در اختیار همه افراد ملت قرار گیرد، ولی به عکس عثمان: او ثروت های عمومی را به افراد خانواده و فامیلش اختصاص می داد و

البته این بیان جاحظ که می‌گوید باید در این صورت رجوع به قرآن کرد بسیار به جا است زیرا خداوند هم فرموده است: «وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ»<sup>۱</sup> در هر چه اختلاف کردید نسبت به دریافت حکم آ به خدا مراجعه کنید - قرآن بهترین حکم دادگر و زیباترین گفتار ممیز است.

---

از این طریق عواطف عمومی را جریحه‌دار می‌کرد، و انگیزه انقلاب در آن‌ها به وجود می‌آمد، به علاوه عثمان آنقدر جنایت کرد و آنچنان تظاهر به ظلم و تجاوز نمود که روی ملت به او باز شد، و در همه جا بوی دشنام می‌دادند، و کم‌کم ابهت و عظمت عثمان در اجتماع اسلام از بین رفت، و خلاصه وجهه ملی او خیلی ضعیف شد، برخلاف ابی‌بکر و عمر که وجهه ملی آن‌ها خیلی قوی بود، به طوری که اگر آن‌ها چند برابر غصب و چپاول فدک هم جنایت می‌کردند کسی جرأت نمی‌کرد اعتراض کند و همچنان که وقتی عثمان به عینیه بن حصن گفت: «اگر عمر می‌بود تو را از دستبرد به حقوق ملت منع می‌کرد و این قدر دارایی در اختیار تو نمی‌گذاشت» عینیه در جواب گفت: «عمر برای من بهتر از تو بود، او دارای هیبتی بود که موجب پرهیزکاری من می‌شد»

سپس جاحظ می‌گوید: شگفتا: بیشتر افرادی که در حکم میراث پیغمبر(ص) با ما مخالفند در مقام مخاصمه و بحث و بحث در سایر مطالب هنگامی که طرف بحث آن‌ها در مقام تخصیص قرآن یا حدیث عام به یک خبر واحد متمسک می‌شود او را رد می‌کنند و تکذیب می‌نمایند، اگر چه آن خبر از نظر حدیث بسیار محکم باشد ولی در مورد مسئله ارث پیغمبر(ص) خود آن‌ها به خبر واحد متمسک می‌شوند، و کتاب خدا را با خبر واحد نسخ می‌کنند، دیگر چه باید کرد؟ طبیعت انسان اینست که همواره در مقام اثبات دلخواه خودش است، و هر چه با هوس و هوای او موافق باشد تصدیق می‌کند. (پایان کلام جاحظ)

کتاب شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۶۴ - نقل از شافی

<sup>۱</sup> سوره شوری آیه: ۱۰

در احکام عمومی و خصوصی ارث ثابت کرده که انبیاء ارث می‌گذارند، و نقل فرموده که سلیمان از داود ارث برد، و زکریا از خدا فرزندی خواست که از او و از اولاد یعقوب ارث ببرد.

علاوه بر این: امیرالمؤمنین(ع) در نامه‌ای که به عثمان بن حنیف نوشته است، در آن نامه می‌فرماید: «آری از تمام آنچه آسمان بر آن سایه افکنده فقط در دست ما فدک بود که عده‌ای نسبت به آن بخل ورزیدند و عده دیگر هم از حقّ خود نسبت به آن گذشتن» این گفتار علی(ع) را در زمان آن حضرت هیچ کس انکار نکرد که بگوید فدک مال شما نبوده چون ابوبکر از پیغمبر(ص) چنین و چنان نقل کرده، این کلام مولا(ع) در ابطال حدیث ابی‌بکر کافی است.

## مردودی حدیث از نظر علی(ع) و عباس

حدیث ساختگی ابی بکر مورد پذیرش علی(ع) و عباس قرار نگرفت و آن‌ها خود را وارث اموال پیغمبر(ص) می‌دانستند، و در مورد فدک عباس با علی(ع) مخاصمه کرد، و عباس به عنوان این که فدک متروکه پیغمبر(ص) است، و او هم سهمی در ارث برادرزاده خود دارد و علی(ع) به عنوان اینکه فدک اعطایی پیغمبر(ص) به دخترش زهرا(س) بوده و فدک به وی و فرزندانش متعلق است، جریان در زمان حکومت عمر مورد نزاع عمو و برادرزاده قرار گرفت و به عنوان شکایت و محاکمه مطلب به عمر مراجعه شد، و تا زمان عثمان هم این مخاصمه ادامه داشت.

شیخ ملا علی متقی حنفی در کتاب «کنز العمال» در باب «خلافه الصدیق» حدیثی از ابن عباس نقل می‌کند که او گفت: پس از مرگ پیغمبر(ص) در زمان حکومت ابی بکر عباس با علی(ع) در مورد متروکه پیغمبر(ص) نزاع کرد ابوبکر اظهار داشت آنچه از پیغمبر(ص) مانده و خود آن حضرت ملکیت آن را به کسی منتقل نکرده من حکم به انتقال ملکیت آن برای کسی نمی‌کنم، و در زمان حکومت عمر جریان به او مراجعه شد، او هم در جواب گفت مالی را که ابی بکر ملکیت آن را از پیغمبر(ص) به دیگری منتقل نکرده من هم برخلاف او رفتار نمی‌کنم، حکومت به عثمان رسید، مشاجره به نزد عثمان کشیده شد، عثمان در برابر اظهارات عباس ساکت شد، و سر خود را پایین انداخت، من ترسیدم که مطلب به جایی بکشد که متروکه پیغمبر(ص) را پدرم بناحق بگیرد، با دستم به شانه وی زدم و به او گفتم ای پدر به جان خودت قسم تو خود این اموال را به برادرزاده‌ات تسلیم نمودی<sup>۱</sup> در هر حال این

---

<sup>۱۱</sup> البته این روایت مجمل است، زیرا اشیائی که مورد نزاع علی(ع) و عباس بود در این حدیث ذکر نشده و معقول نیست که آن‌ها در چیزی با هم نزاع کنند که شخص سومی آن را تصاحب کرده و به دست گرفته است، و گفتار جناب مصنف که فرمود: «آن دو نفر در مورد فدک با هم مخاصمه داشتند» خیلی بعید است، زیرا از کجا

---

معلوم که مخاصمه آنها در مورد چیز دیگری نبوده است، البته این مطلب مورد احتمال ابن منظور و حموی برده است، ولی واقع جریان اینست که مخاصمه و نزاع این دو هنگامی اتفاق افتاد که عمر حوایط سبعة (باغستان‌های هفتگانه) را به آنها رد کرد، که تحقیق این مطلب در قسمت ملحقات فدک خواهد آمد.

خلاصه این حدیث دلالت دارد که علی(ع) و عباس و ابن عباس و عثمان روایت نفی توریث پیغمبر(ص) را که ابی‌بکر نقل کرده بود نپذیرفته‌اند اما این موضوع نسبت به علی(ع) و عباس و ابن عباس روشن است، و اما نسبت به عثمان: در اینجا هنگامی که جریان مخاصمه نزد عثمان اظهار می‌شود عثمان سخن ابوبکر و عمر را نمی‌گوید، و تقریباً در مورد تسلیم متروکه پیغمبر(ص) به علی(ع) و عباس و تقسیم بین آنها فکر می‌کنند، و این مطلب برخلاف آن حدیثی است که ابوبکر به پیغمبر(ص) نسبت داده است، پس اگر او این حدیث را پذیرفته بود، نباید در این مورد سر به زیر بیاندازد و به سخن ابن عباس تن دهد و به مسلمان‌ها ضرر بزند، بلکه سزاوار بود آنچه ابوبکر و عمر در این مورد متعذر شدند او هم همان عذر را اظهار کند.

و نیز این حدیث دلالت دارد که عمر در مقام امتناع از تسلیم متروکه پیغمبر(ص) به علی(ع) و عباس به تقلید از برنامه ابی‌بکر متعذر شد، پس معلوم می‌شود که خود عمر حدیث نفی توریث را از پیغمبر(ص) نشنیده بود، چون اگر او هم این حدیث را از رسول الله(ص) شنیده بود می‌بایست در امتناع خود به حدیث متعذر شود عتذار به حدیث بهتر بود از عذر آوردن به تقلید ابی‌بکر.

خلاصه به وجود این حدیث آیا امکان دارد: عاقلی فکر کند که عباس حدیث نفی توریث را قبول کرده بود و در عین حال از ابی‌بکر و عمر ارث پیغمبر(ص) را در حالی که اقرار داشت استحقاق ندارد مطالبه می‌کرد، و یا اینکه ممکن است در خاطره شخصی متفکر خطور کند که علی(ع) موضوع نفی توریث پیغمبر(ص) را یقین داشت و در عین حال اجازه داد همسرش فاطمه(س) از خانه بیرون بیاید و در مجمع عمومی ملت خطبه سرائی کند به عنوان مطالبه چیزی که حق او نیست؟

یا اصلاً این احتمال در مورد زهرا(س) می‌رود که در غیر این صورت (که فاطمه(س) می‌دانست پدر او هم در

---

حکم میراث قرآن با همه مردم یکسان است و دارای حکم خاصی نیست) به عنوان استرداد فدک و مطالبه آن از خانه خارج شود؟ و انقلاب سر پا کند؟  
این‌ها یک سلسله حقایق روشنی است که قابل تأویل نیست.

بعضی مدعی شده‌اند که فاطمه(س) سخن ابی‌بکر حدیث وی را پذیرفته بود و قانع شده بود که فدک مال او نیست و به او نمی‌رسد، منتهی در این مطالبات بعدی زهرا(س) به پندار این که حقّ النّظاره فدک از عایدات آن باید تسلیم وی شود، حق خود را از درآمد آن مطالبه می‌فرمود، این ادعاها بسیار غلط و برخلاف اجماع مسلمانان و صریح کتاب‌های صحاح عامه است، زیرا جریان به طوری که متواتر نقل شده به این ترتیب بوده است که فاطمه(س) ابتدا مدعی بود که ملک فدک ارث پیغمبر(ص) نیست، بلکه اعطایی آن حضرت به او است، و هنگامی که این ادّعی او را با داشتن دلیل و شاهد برمبنای زورگویی رد کردند. در مرتبه دوم از ابی‌بکر سهم الارث خود را از متروکه پیغمبر(ص) مطالبه کرد، و به این کیفیت چگونه امکان دارد مطلب را تأویل نمود.

### همسران پیغمبر و انکار حدیث

همسران پیغمبر(ص) از این که بر طبق این حدیث رفتار کنند امتناع ورزیدند، و لذا برحسب نقل بخاری و دیگران از عایشه: همسران رسول الله(ص) عثمان را نزد ابی‌بکر فرستادند و سهم خود را از عایدات فیئ مطالبه کردند، عایشه می‌گوید: من آن‌ها را از این مطلب منع کردم و گفتم آیا از خدا نمی‌ترسید و نمی‌دانید که پیغمبر فرمود: «ما ارث نمی‌گذاریم و متروکه ما صدقه است» این گفتار عایشه به زنان پیغمبر(ص) از این باب بود (که مگر نمی‌دانید پدرم ابوبکر از پیغمبر(ص) چنین نقل کرد؟) و الا همسران رسول الله(ص) از غیر طریق ابی‌بکر از جای دیگر این مطلب را سابقه نداشتند چون اگر آن‌ها از جای دیگر می‌دانستند: «که پیغمبر(ص) فرموده متروکه‌اش صدقه است و به ورثه‌اش تعلق ندارد» مسلم چنین تقاضایی از ابی‌بکر نمی‌کردند، و در بعضی از روایات نقل شده که عثمان حقّ همسران پیغمبر(ص) را از ارث آن حضرت از ابوبکر مطالبه کرد.



حدیث متضمن حقایقی است. من جمله این که برنامه مطالبه حق به وسیله علی(ع) و عباس تا آخر ادامه داشته، و آن‌ها هیچ گاه در برابر حدیث مزبور تسلیم نشدند.

ابن حجر در کتاب «الصّواعق المحرّقه» این حدیث را از بخاری نقل کرده است، در هر حال از این حدیث این نکته استفاده می‌شود: هنگامی که زنان پیغمبر(ص) عثمان را نزد ابی‌بکر فرستادند، عثمان خواسته آن‌ها را پذیرفت و به عنوان مطالبه حقّ زنان پیغمبر(ص) از میراث نزد ابی‌بکر آمد و این خود دلالت دارد: که عثمان حدیث نفی توریث را قبول نداشت زیرا اگر او هم همچون ابوبکر و عمر معتقد بود که پیغمبر(ص) ارث ندارد، پس چرا قبول کرد که در مطالبه ارث وکیل مدافع همسران پیغمبر(ص) قرار گیرد و نزد ابی‌بکر آمد و اصل داعیه ارث را طرح کرد؟ از اینجا معلوم می‌شود که این حدیث مورد قبول وی هم نبوده و مؤید این مطلب اینکه در زمان حکومتش فدک را به

---

حموی در کتاب «معجم البلدان» از عروه بن زبیر نقل کرده است:

همسران پیغمبر(ص) عثمان را نزد ابی‌بکر فرستادند و حقّ خود را از میراث رسول الله(ص) مطالبه کردند، ابوبکر در پاسخ آنان گفت: من از پیغمبر(ص) شنیدم که می‌فرمود ما پیامبران ارث نمی‌گذاریم و متروکه ما صدقه است، و این مال به آل محمد(ص) تعلق دارد که باید در مورد گرفتاری‌ها و مهمانداری‌های آنان مصروف شود، و هر گام مردم نظارت این مال با ولیّ امر بعد از من است.

در برابر این پاسخ ابوبکر زنان پیغمبر(ص) از مطالعه خود صرف‌نظر کردند برحسب اقرار خلیفه در این حدیث باید اموال پیغمبر(ص) و فیئ فقط در زمان پیغمبر(ص) صرف و خرج مهمانداری‌ها و مصارف ضروری آل محمد(ص) می‌شد؟ یا این که بایستی این برنامه بعد از رسول الله(ص) هم ادامه می‌داشت؟

پس چرا این موضوع پس از پیغمبر(ص) استمرار پیدا نکرد؟ در صورتی که نیاز آل محمد(ص) به آن ثروت بیشتر از زمان خود پیغمبر(ص) بود.

تمامی به روان حکم واگذار نمود، همچنان که این مطلب در کتاب «تاریخ المدینه» سمهودی و در کتاب «المرفقات» و در کتاب «تاریخ ابی الفداء» و غیره نقل شده است، و نیز این مطلب از روایت ابی داود ظاهر و روشن است.

## سند محکومیت خلیفه (یا نام ردّ فدک)

صاحب کتاب «سیره الحلّی» در تاریخ خود جلد ۳ صفحه ۳۹۱ نقل کرده است: فاطمه دختر پیغمبر(ص) نزد ابی بکر آمد در حالی که او بر فراز منبر جا گرفته بود، فرمود ای ابابکر آیا در کتاب خدا وارد شده که دختر تو از تو ارث ببرد ولی من از پدرم ارث نبرم؟ ابوبکر در برابر گفتار زهرا(س) گریان شد از منبر پایین آمد و نامه‌ای به عنوان تثبیت مالکیت زهرا(س) نسبت به فدک نوشت، در این هنگام عمر داخل شد، به ابی بکر گفت: چه می نویسی؟ ابوبکر پاسخ داد: نامه‌ای می نویسم که فاطمه(س) میراث پدر را دریافت دارد و مالک شود، عمر گفت به چه مناسبت این خرج را از جیب مسلمانان انجام می دهی؟ تمام نژاد عرب در مقابل این کار با تو خواهند جنگید، دست برد نامه را چنگ زد و پاره کرد.<sup>۱</sup> و نظیر این حدیث را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب(ع) نقل کرده است، آن حضرت فرمود: فاطمه(س) نزد ابی بکر آمد و اظهار داشت: پدرم فدک را به من عطا کرد و علی(ع) و امّ ایمن گواه بر این مطلب اند، ابوبکر در جواب گفت: البته آنچه که تو به پدرت نسبت بدهی حقّ است و مسلم پدرت این فدک را به تو عنایت کرده دستور داد پاره چرمی آوردند و مالکیت فدک را جهت زهرا(س) تثبیت کرد، فاطمه(س) نامه را گرفت و از نزد ابی بکر خارج شد، در بین راه به عمر برخورد نمود، پرسید از کجا می آیی؟ فاطمه(س) فرمود: از نزد ابی بکر در نزد او اقامه شهود کردم که فدک را پدرم به من عطا فرموده و ابوبکر هم به عنوان رفع مزاحمت عمّال و مأمورینش نامه‌ای نوشت و به من داد، عمر نامه را از زهرا(س) گرفت و نزد ابی بکر آمد و به او خطاب کرد که تو فدک را به زهرا(س) رد کردی و برای او

---

<sup>۱</sup> مسلماً این تسلیم نامه بعد از احتجاج زهرا(س) در مورد فدک و استدلال ابی بکر به حدیث نفی توریث بوده است، پس در صورتی که ابوبکر واقعاً چنین روایتی از پیغمبر(ص) شنیده بود چه طور حاضر شد برخلاف فرموده پیغمبر(ص) در طیّ تنظیم سند فدک را به زهرا(س) داد؟

سند تنظیم نمودی، ابوبکر پاسخ داد آری عمر گفت: اما علی (ع) آتش به گرده نان خود می‌دمد و امّ ایمن هم که زنی بیش نیست، با آب دهان نوشته ابی‌بکر را از روی پاره چرم پاک نمود و آن را پاره کرد.

این احادیث تمام از طرق اهل سنت نقل شده و خود این روایات بزرگ‌ترین دلیل علیه ادعای آن‌ها است.

کردار عمر در اینجا اگر در اصل صحیح باشد، بزرگ‌ترین گستاخی و ردّ بر ولیّ امر و فسخ عزیمت وی به حساب می‌آید، در حالی که ابوبکر ولی امری است که خود عمر او را روز سقیفه علم کرد و مردم را به بیعت با وی وادار نمود به طوری که علی (ع) در مقام امتناع از بیعت با ابی‌بکر و اصرار عمر بر این مطلب به او فرمود: «تو هم اکنون شیری را می‌دوشی که قسمتی از آن نصیب خودت گردد، و تو امروز رشته حکومت را بر گردن ابی‌بکر می‌بندی تا فردا آن را به خود تو رد کند» این گستاخی از عمر نسبت به ابی‌بکر (که نامه وی را درید) نظیر همان جسارتی بود که نسبت به تهاجم به خانه زهرا (س) و علی (ع) انجام داد، و از همه این‌ها بزرگ‌تر آن گستاخی و اسائه ادبی بود که در کنار بستر مرض مرگ رسول الله (ص) مرتکب شد، آن هنگامی که پیامبر (ص) فرمود: «برای من مرکب و کاغذی بیاورید تا سندی برای شما به ثبت برسانم که بعد از من گمراه نشوید» عمر گفت: «درد بر پیامبر غلبه کرده و هذیان می‌گوید، کتاب خدا برای ما بس است» با این گفتار عمر نزاع و گفتگو در بین افراد در گرفت، پیغمبر (ص) فرمود: «از نزد من برخیزید و در حضور من بحث و گفتگو سزاوار نیست؟»

ابن عباس می‌گوید مصیبت و تمام مصیبت را بر اسلام آن عاملی وارد کرد که بین ما مسلمانان و بین نوشته پیغمبر (ص) در آن زمان حائل گردید.

و برحسب آنچه قاضی عیاض در کتاب «الشّفاء» نقل کرده: عمر به پیغمبر (ص) اشاره کرد و گفت: «انّ الرّجل لیهجّر» - این مرد هذیان می‌گوید - البته تمام این روایات راجع به این مطلب در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم و غیر این دو کتاب در سایر کتاب‌ها نقل شده و در هر حال عمر در مقام حیازت حکومت و خلافت تا این جا ایستاده بود که با کمال گستاخی به پیغمبر معصوم که خدا در شأن وی فرموده «ما ینطقُ عنّ الهوی، انّ هوّ الاّ

وَحَىٰ يُوحَىٰ<sup>۱</sup> از روی هوس سخن نمی‌گوید و هر چه بگوید وحیی است که به سوی او فرود آمده - هجر و هذیه نسبت بدهد.<sup>۲</sup>

قاضی عیاض در کتاب «الشفاء» پس از نقل این جریان می‌گوید: «در صورتی که هیچ‌گونه خلاف‌گویی و هجوسرایی چه عمداً و چه سهواً نه در حال سلامتی و نه در حال بیماری از آن حضرت صحیح نیست، معنای این گفتار عمر چیست؟ و چه شد که مسلمان‌ها در امثال امر آن حضرت از نظر آوردن کاغذ و مرکب اختلاف کردند؟»

---

<sup>۱</sup> سوره والنجم آیه: ۳

<sup>۲</sup> عمر از نوشتن نامه ممانعت کرد زیرا می‌دانست که پیغمبر(ص) اراده دارد که نسبت به علی(ع) وصیتنامه صریح مرقوم بفرماید. و بعد از جریان غدیر که حکومت اسلام پس از پیغمبر(ص) از نظر عمده ملت اسلام به علی(ع) متوجه شده با این نامه و نوشته تثبیت می‌شود، همچنان که خود عمر بر این حقیقت بعدها اقرار کرد، و در زمان خلافتش به ابن عباس گفت: «پیغمبر(ص) اراده کرد که در زمان بیماری خود به وسیله نامه و سند رسمی به نام علی(ع) در مسئله خلافت تصریح کند و من مانع شدم» این مطلب را از ابن الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۲ ص ۲۰ نقل کرده است، شگفتا پیغمبر(ص) اگر بخواهد در مرض خود وصیت کند هذیان می‌گوید و وصیتش یسموع نیست ولی ابوبکر در مرض مرگ هذیان نمی‌گفت و وصیتش مسموع بود؟ شاعر عرب زیبا سروده است:

قَدْ ظَلَّ يَهْجُرُ سَيِّدَ الْبَشَرِ

أَوْصَى النَّبِيَّ فَقَالَ قَائِلُهُمْ

يَهْرُؤُ وَقَدْ أَوْصَى إِلَى عُمَرَ

وَأَرَى أَبَا بَكْرٍ أَصَابَ وَلَمْ

هنگامی که پیغمبر(ص) وصیت کرد گوینده آن حزب گفت سید بشر هذیان می‌گوید ولی ابوبکر در هنگام مرگ هذیان نگفت چون حکومت را به عمر وصیت نمود.

شگفتا، چه شد که یاران پیغمبر(ص) در محضر آن حضرت در مورد امتثال فرمان آن جناب (که فرمود کاغذ و مرکب بیاورید) اختلاف می‌کنند که نباید این فرمان امتثال گردد، یا باید امتثال شود؟ خلاصه از گستاخی نسبت به پیغمبر(ص) در این مجلس خودداری نمی‌شود؟

ولی چه طور هنگامی که یک نفر از همدستان ابی‌بکر و عمر وارد مسجد شد و گفت پیغمبر(ص) فرموده ابوبکر را ببرید با مردم نماز بخواند، کسی اختلاف نکرد و همه پذیرفتند؟ و از آنجا به پیغمبر(ص) نسبت هجر و هذیان ندادند تا اینکه پیغمبر(ص) خود مجبور شد با آن حال نگاهت به مسجد بیاید و کذب این نسبت را برملا بسازد و ابی‌بکر را کنار بزند.

این اشکال آنچنان وارد است که کسی قدرت فرار از آن را ندارد.

## انکار قرآن و ابوبکر و عمر

ابن ابی الح دید در کتاب شرح نهج البلاغه می‌گوید<sup>۱</sup> ابوبکر جوهری گفته است: ابوزید عمر بن شبه مسنداً از مالک بن انس نقل کرده است: فاطمه (س) نزد ابی‌بکر آمد و فرمود هیچ می‌دانی آنچه از ما اهل بیت (ع) توقیف نمودی همان است که خداوند به ما از غنائم بهره داد و آن عبارت است از سهم ذوی القربی که در مورد آن آیه در قرآن نازل شده است؟

سپس این آیه را تلاوت فرمود: «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» بدانید آنچه بهره برداشتید از هر چیز پس پنج یک آن مال خدا و پیامبر و ذوی القربی است.<sup>۲</sup>

ابوبکر در پاسخ گفت: پدر و مادرم فدای تو و آن پدری که تو از او به جهان آمدی، من در برابر کتاب خدا و در مقابل ایفاء حق پیغمبر (ص) و بستگانش سراپا گوش و فرمانبردارم، آن آیه‌ای که تو خواندی من هم خوانده‌ام ولی من از آیه بدست نیاوردم که باید تمام سهم ذوی القربی را در خمس به شما تسلیم کنم، فاطمه (س) فرمود: پس سهم ذوی القربی به تو و خویشانت تعلق دارد؟ ابوبکر گفت: خیر، بلکه مقداری از این سهم را در مورد شما و بقیه را در مصالح عمومی صرف می‌نمایم.

---

<sup>۱</sup> ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۱۶۷ ص ۲۳۰ می‌گوید:

«بدان مردم گمان می‌کنند که نزاع فاطمه (س) و ابی‌بکر فقط در دو مطلب بود: یکی میراث و دیگر نحله (اعطای پیغمبر (ص)) در صورتی که از احادیث استفاده می‌شود که آن‌ها در موضوع عمومی هم با هم نزاع داشتند و آن عبارت بود از سهم ذوی القربی در خمس.

<sup>۲</sup> سوره انفال آیه: ۴۱

فاطمه(س) فرمود این عمل تو برخلاف حکم خدا است، ابوبکر گفت: خیر، این عین حکم خدا است، اگر تو مدرکی از پیغمبر(ص) داری که باید تمام این سهم ذوی القربی به شما تسلیم شود من تو را تصدیق می‌کنم و تمام این سهم را به شما تسلیم می‌نمایم.

فاطمه(س): کدام مدرک از این بالاتر که وقتی این آیه نازل شد، پیغمبر(ص) فرمود: مژده بدهید آل محمد(ع) را که ثروتی به شما رسید.

ابوبکر باز سخن اول را تکرار کرد و گفت: من از این آیه به دست نیاوردم که باید تمام سهم ذوی القربی را به خود آن‌ها تسلیم کنم، ولی از نظر احتیاجات زندگی از ممر این سهم طوری شما را تأمین می‌کنم که بی‌نیاز شوید و مقداری هم از آن زیاد بیاید، اگر قبول نداری هم اکنون به عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح مراجعه کن اگر آن‌ها این گفتار تو را تصدیق کردند من هم نیز این ادعا را از تو می‌پذیرم، و تمام سهم ذوی القربی را به شما تسلیم می‌کنم، فاطمه(س) نزد عمر آمد و تمام مطالبی که به ابی‌بکر گفته بود به وی هم گفت، او هم عین جواب ابی‌بکر را اظهار داشت، فاطمه(س) از این پیش‌آمد سخت در شگفت شد و متوجه گردید این‌ها با هم تبانی کرده‌اند»  
(پایان حدیث)

در این حدیث نکاتی است که توجه خوانندگان عزیز را به آن جلب می‌کنیم:

۱- ابوبکر حق فاطمه(س) و سایر بنی هاشم و بستگان پیغمبر(ص) را از سهم ذوی القربی در خمس توقیف کرد، بدون این که در این توقیف خود مدرک و یا حدیثی از پیغمبر(ص) در دست داشته باشد، بلکه این عمل را صرفاً به عنوان یک رأی و نظریه شخصی انجام داد، و تنها دلیلش در این برنامه این بود که من از آیه قرآن به دست نیاوردم که باید حق شما را به خودتان تسلیم کنم، و این مطلب یک غلط بزرگی است، زیرا آیه صراحت دارد که سهم ذوی القربی از خمس ملک آن‌ها است و هیچ کجای آیه دلالت ندارد که سهم ذوی القربی باید بهره مسلمانان باشد.



همچنان که از آیه صدقات نیز همین مطلب استفاده می‌شود، که می‌فرماید: «اتَّامَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ وَالْغَارِمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ»<sup>۱</sup> - به درستی که صدقات مال فقرا و در ماندگان و مأمورین دریافت آن‌ها و کفاری که باید به وسیله پول به اسلام جل شوند و بردگان و بدهکاران و از راه ماندگان است و باید در راه خدا مصرف گردد، این تقسیم از طرف خدا است و خداوند دانا و حکیم است - در این جا این آیه دلالت دارد که صدقات ملک این افراد مذکور است، و عموم دانشمندان مذاهب مختلف اسلامی اتفاق دارند بر اینکه اجتهاد در مقابل نصّ باطل است، و لذا در مقام ردّ ابی‌بکر فاطمه(س) فرمود: «لَيْسَ هَذَا حُكْمُ اللَّهِ» - ای گفتار تو حکم خدا نیست - و پیغمبر(ص) فرمود مژده بدهید آل محمد(ع) را که ثروتی به شما رسید، در این جا که پیغمبر(ص) چنین فرمود چون می‌دانست که با نزول این آیه بستگانش سهمی از خمس را مالک شدند و دیگر محتاج به مردم نیستند.

۲- در انتهای حدیث مالک بن انس می‌گوید: فاطمه(س) پنداشت که ابوبکر و عمر در تضييع این حق با هم تیبانی کرده‌اند، این جمله دلالت دارد که مالک بن انس هم معتقد بوده که ابوبکر و عمر از نظر فاطمه(س) متهم بودند و گواه بر این مطلب سخن عمر در روایت مالک بن اوس است که در کتاب «الصواعق المحرقة» صفحه ۲۳ نقل شده که وی به علی(ع) و عباس رو کرد و گفت: «شما گمان می‌کنید که ابوبکر مرد ستمگر و جنایتکاری بود و در مورد من هم نیز چنین می‌پندارید» و در روایت صحیح بخاری و صحیح مسلم و جامع الاصول نقل شده که عمر به علی(ع) و عباس گفت ابوبکر از پیغمبر(ص) نقل کرد: «نحن معاشر الانبياء لانورث و ما تركناه صدقة» و شما او را فردی دروغگو و جنایتگر و حيله باز و خائن پنداشتید در حالی که وی مردی راستگو و نیکوکار و با رشد و تابع حق بود، و هم اکنون من ادعا می‌کنم که ولی پیغمبرم و ولی ابی‌بکر و شما مرا نیز دروغگو و جنایتکار و حيله باز و

---

<sup>۱</sup> سوره التّوبه آیه: ۶۰

خیانتکار می‌پندارید و خدا می‌داند که من راست می‌گویم و تابع حقم.

ابن ابی الحدید از احمد بن عبدالعزیز جوهری مثل همین روایت را نقل نموده است.

این اعتقاد علی(ع) و عباس در حقّ شیخین و از آنها جلوتر اعتقاد فاطمه(س) در حق آن دو که از خشم وی برایشان حاکی بود از نظر اهمیت و اعتبار مانند سایر ادعاهای آنان بود که با قرآن تطبیق می‌کرد.

۳- ابوبکر و عمر حقّ ذوی القربی را از سهام خمس اسقاط کردند، در صورتی که خداوند متعال در قرآن مجید در طی این آیه آن مطلب را اثبات می‌کند: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خَمْسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ التَّقَىٰ الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»<sup>۱</sup>

بدانید آنچه بهره‌گرفتید از هر چیزیس پنج یک آن مال خدا و رسول و ذوی القربی (نزدیکان پیغمبر) است و به ایتام و درماندگان و از راه ماندگان تعلق دارد اگر به خدا و آنچه بر بنده‌مان در روز امتیاز حق از باطل و در روز ملاقات دو لشگر با هم فرود آورده‌ایم ایمان آورده‌اید، خدا بر هر چیزی توانا است.

فخر رازی در تفسیر این آیه می‌گوید: از جمله «إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ» این نکته استفاده می‌شود که هر کس ایمان به خدا دارد باید به همین ترتیب هم حکم کند، مفهوم این مطلب اینست که اگر کسی برخلاف این تقسیم حکم کرد ایمان به خدا ندارد.

شگفتا چگونه با این صراحت آیه قرآن هنگامی که زهرا(س) سهم ذوی القربی را از ابی‌بکر مطالبه کرد، او و عمر دلیلی بر صدق مدعایش خواستند؟ مگر دلیلی محکم‌تر از قرآن وجود داشت؟ چه گناهی بالاتر از مخالفت با حکم قرآن است؟

---

<sup>۱</sup> سوره الانفال آیه: ۴۱

خلاصه این آیه با کمال صراحت دلالت دارد که ذوی القربی حقی از خمس دارند و اول کسی که این دلالت آیه را انکار کرد ابوبکر بوده است و پس از وی: عمر.

جامع الاصول از سنن ابی داود جلد ۳ صفحه ۱۴۶ و از نسائی نقل کرده که آنها از یزید بن هرمز روایت کرده‌اند: که در فتنه ابن زبیر هنگامی که نجده حروری حج نمود، شخصی را نزد ابن عباس فرستاد و از او در مورد سهم ذوی القربی سؤال کرد که به چه کسی متعلق است؟ ابن عباس گفت این سهم مخصوص بستگان نزدیک پیغمبر(ص) است، و عمر مقدار کمی از خمس را در زمان خودش به ما عرضه کرد ولی چون خیلی کمتر از حق ما بود از وی نپذیرفتیم و رد کردیم، این حدیق را احمد حنبل در مسند خود جلد ۱ صفحه ۳۲۰ و در صحیح مسلم جلد ۵ صفحه ۱۹۷ و سیوطی در تفسیر در المنثور جلد ۳ صفحه ۱۸۶ نقل کرده است.

این روایت که در نزد عموم محدثین عامه از احادیث صحیحه است با کمال صراحت دلالت دارد که عمر حق بستگان نزدیک پیغمبر(ص) را که خود رسول الله(ص) به فرمان خدا برای آنها تعیین کرده بود توقیف کرد. و در کتاب صحیح نسائی در اوائل «کتاب قسم الفیء» نقل کرده که عمر بن عبدالعزیز از اموال خمس رسول و سهم ذوی القربی را به بنی هاشم واگذار نمود. و این مطلب صریحاً دلالت می‌کند که عمل ابوبکر و عمر از نظر عمر بن عبدالعزیز محکوم بوده است.

در همین کتاب نقل شده که عمر بن عبدالعزیز به عمر بن ولید نوشت: که پدرت (ولید بن عبدالملک) تمام خمس را به تو اختصاص داد، در حالی که پدرت بیش از یک فرد مسلمان در این اموال حق نداشته است، و در این خمس حق خدا و پیغمبر(ص) و حق بستگان پیغمبر(ص) و ایتم و مساکین و از راه ماندگان است.

## خشمی ابدی

عموم دانشمندان عامه نقل کرده‌ند که ابوبکر فاطمه(س) را خشمگین ساخت و حضرتش را به حدی آزار رساند که آن جناب از وی و دستیارش عمر برای همیشه اعراض فرمود، و اخبار در این مورد بحمد تواتر رسیده است. رنجش آن حضرت از این دو نفر به اندازه‌ای بود که وصیت کرد جنازه‌اش شبانه دفن شود و غیر از علی(ع) کسر بر او نماز نخواند، و بر این مطلب در وصیت خود تصریح فرمود و در اجرای آن از شوهرش علی(ع) پیمان گرفت.

البته این وصیت بعد از جریان استیذان آن دو نفر از وی بود که حضرتش را عیادت کنند، و آن جناب از اذن دادن امتناع ورزید که در نتیجه مجبور شد علی(ع) را واسطه کنند و با وساطت علی(ع) به عیادت زهرا(س) رفتند، ولی در هنگام ورود آن دو در اطاقی که بستر مرض فاطمه(س) گسترده بود حضرتش از آن‌ها رو گرداند، و با آن‌ها سخن نگفت، پس از این که آن‌ها خارج شدند، زهرا(س) به علی(ع) عرض کرد: یا امیرالمؤمنین هر چه از تو بخواهم برایم انجام می‌دهی؟ مولا (ع) فرمود: آری، فاطمه(س) عرض کرد: تو را به خدا سوگند می‌دهم نگذاری این دو نفر بر جنازه‌ام نماز بخوانند، و بر سر قبرم بیایند، (۱) و لذا مولا(ع) پس از دفن زهرا(س) آثار قبر آن حضرت را محو فرمود به طوری که آن دو نفر نتوانستند آن را پیدا کنند.<sup>۱</sup> از جمله اخبار صحیح‌های که در این مورد از عامه نقل شده است مطلبی است که ابن قتیبه در کتاب الامامه و السیاسه<sup>۲</sup> بیان کرده است:

---

<sup>۱</sup> و <sup>۲</sup> شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۲۸۱ - ابن ابی الحدید نقل کرده است که امیرالمؤمنین (ع) قبر فاطمه(س) را با خاک یکسان ساخت و اثر آن را محو نمود و چهل صورت قبر دیگر در بقیع ترتیب داد که هیچ کدام قبر زهرا(س) نبود و لذا آن‌ها نتوانستند قبر فاطمه(س) را بیابند به علی (ع) عتاب کردند که چرا آنان را در مراسم کفن و دفن و نماز دختر پیغمبر(ص) مطلع نکرده است.

<sup>۲</sup> الامامه و السیاسه ج ۱ ص ۱۴

می‌گوید: هنگامی که ابوبکر و عمر به عنوان عیادت بر فاطمه (س) وارد شدند حضرت به آن‌ها فرمود: «خدا را گواه می‌گیرم به این که شما دو نفر مرا خشمگین نمودید، و اگر رسول خدا (ص) را ملاقات کنم از شما شکایت خواهم نمود» در سیره حلبی جلد ۳ صفحه ۳۹۹ نقل شده: فاطمه (س) بر ابی‌بکر خشمگین شد و تا دم مرگ از وی اعراض فرموده بود و عمر آن حضرت پس از پیغمبر (ص) شش ماه طول کشید.

در صحیح بخاری باب «فرض الخمس» و در صحیح مسلم جلد ۵ صفحه ۱۵۴ نقل شده که ابوبکر به فاطمه (س) چیزی از حقش نداد، زهرا (س) بر وی خشمگین شد و از او اعراض کرد، و تا دم مرگ با وی سخن نگفت و شش ماه بعد از وفات رسول الله (ص) از دنیا رحلت فرمود، علی (ع) بر حسب وصیت وی او را شبانه دفن کرد و ابابکر را از تشییع جنازه دختر پیغمبر (ص) مطلع نساخت.

و مثل همین مطلب را سمهودی در کتاب «وفاء الوفاء» جلد ۲ صفحه ۱۵۷ نقل کرده است. و خلاصه در این مورد در کتاب «کنز العمال» و «منتخب کنز العمال» و در «جامع الاصول» و در مسند ابی داود و در شرح نهج البلاغه جلد ۴ صفحه ۱۰۴ روایات و اخبار زیادی وارد شده است.

و از همه این‌ها صریح‌تر مطلبی است که ابن قتیبه در کتاب الامامه و السیاسه جلد ۱ صفحه ۱۴ بیان کرده است، و آن اینکه:

روزی عمر به ابی‌بکر گفت ما فاطمه (س) را خشمگین ساختیم بد نیست جهت ارضای وی از او عیادتی کنیم، ابوبکر پیشنهاد عمر را پذیرفت و دنباله این تصمیم دو نفری در یک ساعت وسط روز که همه مردم شاهد بودند درب منزل فاطمه (س) آمدند، آن روز علی (ع) در خانه نبود، فضّه خدمتکار منزل پشت در آمد، گفتند: ما به عیادت دختر پیغمبر (ص) آمدیم، از او اجازه بگیر وارد منزل شویم.

فضّه رفت و برگشت، گفت اجازه نفرمودند، این دو نفر با کمال ناراحتی از در منزل برگشتند، در راه به علی (ع) برخورد کردند، به عرض رسانیدند آیا اجازه می‌دهی ما به منزل تو بیاییم و از دختر پیغمبر (ص) عیادت کنیم؟ علی

(ع) فرمود اشکالی ندارد، آن‌ها به طرف منزل علی (ع) برگشتند علی(ع) جلوتر وارد منزل شد جریان را به فاطمه(س) گفت زهرا(س) فرمود: یا علی تو در مقابل تقاضای آن‌ها چه کردی؟ مولا (ع) فرمود: من با ملاقات آن‌ها موافقت کردم، زهرا(س) که سراپا در مقابل خواست و نظریه شوهر تسلیم بود، با این که با این برنامه به هیچ وجه موافقتی نداشت با بیانی مهرآمیز و مؤدب عرض کرد: «یا علی اَلْبَيْتُ بَيْنَكَ وَ الْحَرَّةُ أُمَّتِكَ» یا علی خانه خانه تو است من هم کنیز توأم.

علی (ع) در را باز کرد و آن دو نفر وارد شدند و قدم در اطاق گذاردند – فقط فاطمه(س) کاری که کرد همان طوری که در بستر آرمیده بود با ورود آن دو صورت خود را به طرف دیوار برگرداند، آن‌ها سلام کردند، زهرا(س) جواب سلام آن‌ها را نداد.

ابوبکر مشغول سخن شد، گفت: یا حبیبه رسول الله سوگند به خدا که فرزند پیغمبر(ص) را از فرزند خودم بیشتر دوست دارم، و تو نزد من از دخترم عایشه محبوب‌تری، من دوست داشتم آن روزی که رسول الله(ص) از این جهات رخت بربست من می‌مردم و بعد از وی در دنیا زنده نبودم، اگر من فدک را از تو گرفتم قصدم انکار فضیلت و شرافت تو نبود بلکه به خاطر مطلبی بود که از پدرت شنیدم.

در این هنگام همچنان که زهرا(س) رو به دیوار بود، فرمود: «اگر من مطلبی را از پدرم برای شما بیان کنم که شما هم از وی شنیدید قبول می‌کنید و گواهی به صدق آن خواهید داد؟ گفتند: بلی.

حضرت فرمود قسم می‌دهم شما را به خدا آیا نشنیدید؟ که رسول الله(ص) می‌فرمود: «خشنودی فاطمه خشنودی من است و خشم وی غضب من می‌باشد، هر کس فاطمه را دوست بدارد مرا دوست داشته و هر کس فاطمه را به غضب بیاورد مرا خشمگین ساخته است» آن دو گفتند: درست است. ما این بیانات را از پیغمبر(ص) شنیدیم.

زهرا(س) فرمود: خداوند و فرشتگانش را گواه می‌گیرم که شما دو نفر مرا به خشم آوردید و من از شما دو راضی نیستم، هر گاه پیغمبر(ص) را ملاقات کنم از شما نزد وی شکوه می‌کنم.

ابوبکر گفت: «پناه می‌برم به خدا ز غضب او و غضب تو ای فاطمه(س)» ابوبکر فریادش به گریه بلند شد و زهرا(س) مرتب می‌فرمود: «لَا دُعُونَكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيَهَا» - در هر نمازی که به جا آوردم در حق تو نفرین خواهم کرد - ابوبکر شیون کنان از خانه فاطمه(س) بیرون آمد، مردم اطراف او را گرفتند، سبب گریه‌اش را پرسیدند: گفت: شب که می‌شود هر کدام شما آرام در کنار همسران خود می‌آرمید ولی من زیر این بار سنگین مسئولیت با افکار پریشان و مضطرب دست و گریبانم، بعد از آنچه که امروز من از فاطمه(س) دیدم و شنیدم دیگر احتیاج به بیعت شما ندارم، مرا رها کنید.

توجه شما خواننده عزیز را در این جا به این گفتار اخیر ابی‌بکر جلب می‌کنم ابوبکر که مدعی حکومت و رهبری ملت بوده است، در برابر این بن‌بست خطرناک (خشم زهرا(س)) چنان خودش را بیچاره می‌دید که می‌گفت: از بیعت با من چشم‌پوشید و مرا رها کنید. این جمله دلالت می‌کند که ابوبکر به هیچ وجه خودش را متمکن از جلب رضایت فاطمه(س) نمی‌دید. شگفتا، مردی که قدرت نداشت رضایت خاطر یک فرد را تأمین کند، چگونه ادعای رهبری یک امت را می‌کرد؟ آری، ابوبکر بین دو محذور بزرگ قرار گرفته بود، از یک طرف می‌دید که تسلیم فدک به فاطمه(س) خلاف سیاست و خلاف نظر عمر است، زیرا عمر کسی بود که تأییدنامه مالکیت زهرا(س) را در مورد فدک که به دست ابی‌بکر نوشته شده بود پاره کرد، و از طرف دیگر خشم زهرا(س) بر وی خیلی گران و سنگین بود لذا در این تنگنای شدید از حکومت استعفا کرد.

و حال این که اگر حکومت وی برحسب نصب خدایی بود حق نداشت استعفا کند، زیرا در این صورت استعفای او همانند استعفای پیغمبر(ص) از نبوت است، همچنان که امکان ندارد پیغمبر(ص) از نبوت استعفا کند، همین طور رهبر اسلام هم که جانشین پیغمبر(ص) است در صورتی که مقام رهبری وی برحسب نصب الهی است، استعفای از آن برای وی جایز نیست، و مسئله امامت و رهبری اسلام قابل مقایسه با موضوع قضاوت و یا امامت نماز جماعت در اسلام نیست، زیرا قاضی و امام جماعت از طرف خدا برای این منصب تعیین نشده است.

آری. اگر کسی را خدا برای قضاوت و یا امامت نماز جماعت تعیین کرد البته او هم حق ندارد از این مقام استعفا بدهد، و روی همین حساب کسی که از طرف پیغمبر(ص) و یا ولیّ امر و حجه الله برای مقامی نصب شده حق استعفای از آن مقام را ندارد، مگر اینکه آن پیغمبر و یا ولیّ امر را راضی کند، در هر حال همواره در این گفتار ابی بکر که مکرر می گفت:

«أَقِيلُونِي وَأَسْتُ بِخَيْرِكُمْ» - مرا وا بگذارید، بهتر از شما نیستم - دقت می کنیم اگر بگوییم این سخن را ابوبکر به راستی جدی می گفت، این سخن خود خلافت وی را باطل می کند، مخصوصاً با قسمت دوم گفتارش «ولست بخيركم» و این گفتار وی در «صواعق المحرقة» ابن حجر صفحه ۷ و در کتاب «الامامه و السیاسة» ابن قتیبه جلد ۱ صفحه ۳۴ و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۴ صفحه ۱۶۹ نقل شده است و اگر بگوییم این حرف ابی بکر جدی نبوده از فردی که ادعای رهبری امتی می کند این ظاهرسازی دروغ صحیح نیست.

در هر حال این جریان ابی بکر برحسب ظاهر از پشیمانی او نسبت به آنچه که با زهرا(س) رفتار کرده حکایت می کند، و مؤید این مطلب آن سختی است که در لحظات آخر عمرش با خود زمزمه می کرد: «لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ عَنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ» دوست داشتم که باعث نشوم به خانه زهرا(س) بریزند<sup>۱</sup> این مطلب در منتخب کنز العمال که در حاشیه کتاب مسند احمد حنبل چاپ شده است در باب «امارت و خلافت صدیق» نقل شده است، و مسعودی هم نیز این مطلب را در کتاب مروج الذهب جلد ۲ صفحه ۱۹۴ و یعقوبی در تاریخ خود جلد ۲ صفحه ۱۹۵ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۱ صفحه ۱۳۰ و ابن تیمه در کتاب «منهاج السنه» جلد ۴ صفحه ۲۲۰ و فضل بن

---

<sup>۱</sup> البته در یک روایت دیگر سخن ابی بکر به این صورت نقل شده است «لَيْتَنِي لَمْ أَفْتِشْ بَيْتَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَأَدْخَلَهُ الرَّجَالَ وَ لَوْ كَانَ أَغْلَقَ عَلَيَّ حَرْبٌ» ای کاش خانه زهرا(س) را مورد تهاجم یک عده مردان قرار نمی دادم، اگر چه بسته بودن این درب (کنایه از بیعت نکردن علی(ع) بزرگترین جنگ با من بود.



روزبهان در کتاب «ابطال الباطل» خود نوشته است.<sup>۱</sup>

در هر حال با فرض این مطلب که ابابکر رهبر مطاعی از نظر مسلمانان بود چگونه در این محذور شدید واقع شد که مجبور گردید از خلافت استعفا کند؟ در حالی که برای او ردّ فدک به زهرا(س) امکان داشت. زیرا بر فرض این که بگوییم فدک به عموم ملت مسلمان تعلق داشت جایز بود ابوبکر از باب ولایت بر ملت برحسب صواب دید شئون ملی مردم آن را به فردی از افراد (زهرا(س)) ببخشد، همچنان که متروکه منقول پیغمبر(ص) را از قبیل شمشیر و عصا و لباس آن حضرت به علی(ع) واگذار کرد و اطاق‌های منزل پیغمبر(ص) را به زنان پیغمبر(ص) داد، اگر بگویید این واگذاری‌ها برحسب سابقه‌ای بود که از وصیت پیغمبر(ص) داشت، این چه وصیتی بود که از پیغمبر(ص) در مورد خانه و اموال منقول آن حضرت سابقه داشت ولی در مورد فدک سابقه نداشت؟ با این که حدیثی را که ابوبکر از پیغمبر(ص) در نفی توریث روایت کرده شامل فدک و غیر فدک حتی اموال منقول پیغمبر(ص) هم می‌شود، اگر بگویید ابوبکر آن اموال را از باب ولایت عامه خودش به علی(ع) و زنان پیغمبر(ص) واگذار کرد و چنین حقی برای خلیفه ثابت بود، پس چرا در مورد فدک از این حق استفاده نکرد و در محذور شدید قرار گرفت و مغضوب فاطمه(س) شد که ناچار اقدام به استعفای از خلافت کرد، در این جا هم می‌خواست از ولایت عامه خودش استفاده کند.

<sup>۱</sup> شاعر عرب در این باره می‌گوید:

تَزُولُ الْجِبَالُ وَ هِيَ تُزَالُ

وَهَيْهَاتَ عَثْرَةَ لَا تُقَالُ

حَمَلُوهَا يَوْمَ السَّقِيْفَةِ أَوْ زَارًا

ثُمَّ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهَا يَسْتَقِيلُونَ

جنایاتی را بر روز سقیفه بار کردند که کوه‌ها در برابر آن زایل می‌شود و حال اینکه خود آن‌ها هم زایل شدنی هستند.

سپس از آن جنایات استعفا کردند، ولی هیهات آن جنایات لغزشی بود که برگشت ندارد.

لذا قاضی القضاات در مقام حکایت گفتار شیعه می‌گوید: «بهتر اینست که بگوییم عاطفه احسان و اکرام بدختر پیغمبر(ص) با آنچه که ابوبکر و عمر در مورد زهرا(س) مرتکب شدند منافات داشته است.»

آنگاه خود قاضی القضاات می‌گوید: «این سخن شیعه گفتار جالبی است چون سزاوار بود ابوبکر همان احسانی را که پیغمبر(ص) در مورد دخترش زینب مبذول داشت وی هم در مورد استرداد فدک به فاطمه(س) مبذول می‌داشت، هنگامی که شوهر زینب (ابی العاص) در جنگ بدر به دست سربازان اسلام اسیر شد، همسر وی زینب (دختر پیغمبر(ص)) گردن بند خود را که یادگاری مادرش خدیجه بود به عنوان فدیة شوهر نزد پیغمبر(ص) فرستاد، چشم رسول الله(ص) به گردن بند دختر که یادگار محبوبه‌اش خدیجه بود افتاد، خاطرات فداکاری‌های آن بزرگ بانوی قهرمان در نظر پیغمبر(ص) تجدید شد، اشگ از دیدگان رسول الله(ص) جاری گردید، و پیغمبر(ص) با موافقت مسلمانان داماد خود ابی العاص را از قید اسارت آزاد کرد و فدیة او را هم برگرداند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> علامه محقق مرحوم شیخ محمود ابوریّه صاحب کتاب «ابوهریره» در صفحه ۱۶۹ آن کتاب می‌نویسد: «ما در مجله «الرساله المصریه» مقاله‌ای به عنوان «موقف ابی‌بکر من الزهراء» منتشر کردیم که قسمتی از آن را در اینجا نقل می‌کنیم: بر فرض این که ما قبول کنیم خبر واحد ظنی منحصص حکم قطعی قرآن می‌شود و بر فرض این که حدیث نفی ارث ابی‌بکر هم ثابت باشد و نیز بپذیریم که عموم حدیث مزبور هم قابل تخصیص نیست، تازه با فرض همه این‌ها ابوبکر می‌توانست قسمتی از متروکه پیغمبر(ص) را به زهرا(س) عطا کند، زیرا این لازمه ولایت عامه حکومت او بر مسلمانان بود، چون جایز است امام بر حسب صوابدید شئون امت اسلامی بعضی از ثروت‌های عمومی را به بعضی از اشخاص اختصاص بدهد، همچنان که خود ابی‌بکر بر حسب مصلحت سیاسی خود بعضی از متروکات پیغمبر(ص) را به زبیر بن عوام و محمد بن مسلمه و غیر آن‌ها اختصاص داد، و همین فدکی را که وی به زور از زهرا(س) گرفت، اندکی طول نکشید که عثمان آن را در بست در اختیار مروان حکم گذارد، (مجله الرساله المصریه شماره ۵۱۸ سال ۱۱)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه جلد ۱۶ صفحه ۲۸۶ می گوید: این سخن بی جواب است: مقتضای کرامت و رعایت حق پیغمبر(ص) این بود که اگر مسلمانها از حق خودشان در فدک (با فرض ثبوت حقی برای آنها در آن) نمی گذاشتند و حاضر نبودند آن را به دختر پیغمبر(ص) ببخشند، در عوض فدک معادل آن باید به زهرا(س) واگذار می شد تا او راضی شود، و امام در صورتی که مصلحت ملت را در این ببیند می تواند چنین عملی انجام بدهد.

شریف مکه در ضمن اشعار زیبایی که سروده به این حقیقت اشاره فرموده است:

جَرَّعَاها مِنْ بَعْدِ وَالِدِها أَلْ	غَيْظَ مِراراً فَبِئْسَما جَرَّعَاها
لَيْتَ شِعْرى ما كانَ ضَرَّهما	الْحَفِظَ لِعَهْدِ النَّبِىِّ لَوْ حَفِظَها
كانَ إِكرامُ خاتَمِ الرُّسُلِ الهادِى	البَشِيرِ النَّذِيرِ لَوْ أَكْرَمَها
إِنَّ فِعْلَ الْجَمِيلِ لَمْ يَأْتِياهُ	وَ حِسانُ الأَخلاقِ ما اعْتَمَدَها
وَ لَو ابْتِيعَ ذاكَ بِالثَّمَنِ العَالى	لَمّا ضاعَ فى اتِّباعِ هواها
أَتَرى المُسْلِمِينَ كانوا يَلُمُّونَهُما	فى العَطاءِ لَوْ أعطِياها
كانَ تَحْتَ الخَضراءِ بِنْتُ نَبِىٍّ	صادِقِ ناطِقِ آمينِ سَواها
بِنْتُ مَنْ؟ أَمَّ مَنْ؟ حَلِيلَةُ مَنْ؟	وَيْلٌ لِمَنْ سَنَّ ظَلَمَها وِ إذاها

پس از مرگ پدر کینه را بوی جرعه جرعه نوشاندند

در مراتب مکرر و چه بد نوشابه‌ای به او نوشاندند

ای کاش می دانستم که حفظ دختر پیغمبر(ص) چه زیانی به آن دو نفر

در مقام حفظ عهد پیغمبر(ص) می‌رساند؟

احسان به پیغمبر خاتم بود

اگر دختر وی را اکرام می‌کردند

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ضمن نقل جریان جنگ بدر می‌گوید: من داستان ابی العاص و فدیة او را برای ابی جعفر نقیب یحیی بن ابی زید بصری علوی می‌خواندم، نقیب ناگهان آهی کشید و گفت: آیا تو می‌پنداری که ابوبکر و عمر در اینجا حاضر نبودند؟ آیا سزاوار نبود که آن‌ها هم به مقتضی اکرام و احسان به پیغمبر(ص) از فدک دست بردارند و آن را به فاطمه(س) واگذار نمایند؟ آیا موقعیت زهرا(س) از نظر پیغمبر(ص) کمتر از موقعیت زینب بود؟ در صورتی که فاطمه(س) سیده نساء عالمین است، البته این حرف در صورتی اس که فرض کنیم زهرا(س) در فدک از نظر ارث و یا از باب نحله حقی نداشته است.

ابن ابی الحدید می‌گوید: من در پاسخ نقیب گفتم، برحسب روایتی که ابوبکر از پیغمبر(ص) نقل کرد و فدک حقی از حقوق مسلمین بود جایز نبود که ابوبکر مسلمانان را از این حق محروم کند و آن را به زهرا(س) اختصاص بدهد.

نقیب جواب داد: مگر فدیة ابی العاص حق عموم مسلمانان نبود که پیغمبر(ص) آن را به دخترش زینب بخشید؟

---

کردار نیک و خوشرفتاری با پیغمبر(ص) نبود

آنچه آن دو نفر با دخترش رفتار نمودند

اگر آن ملک را با یک قیمت سنگین از زهرا(س) خریده بودند و در اختیار مسلمین قرار می‌دادند در مورد اجرای خواسته فاطمه(س) هیچ تضییع حقی صورت نمی‌گرفت.

آیا شما می‌پندارید که اگر آن ملک را به دختر پیغمبر(ص) واگذارده بودند مسلمانان آن دو نفر را ملامت می‌کردند؟

آری در زیر سایه‌های آن درختان سبز حرمت دختر پیغمبر صادق بود.

دختر چه کسی؟ مادر چه کسی؟ همسر چه کسی؟

وای بر آن که به او ستم نمود و وی را آزد

من پاسخ دادم: رسول خدا(ص) صاحب شریعت بود و می‌توانست هر گونه حکمی را تشریح و اجرا کند، ولی ابی‌بکر که در حکم پیغمبر(ص) نبود.

نقیب فرمود: من نمی‌گویم که چرا ابی‌بکر حق مسلمانان را با زور و اجبار از آن‌ها نگرفت و به فاطمه(س) نداد؟ بلکه می‌گویم: ابوبکر در این مورد که خشم فاطمه(س) تحریک شده بود چرا از مردم نخواست که از حق خود بگذرند و برای ارضاء خاطر دختر پیغمبر(ص) این ملک را به او واگذار شود؟ همچنان که پیغمبر(ص) در مورد فدیة ابی‌العاص همین برنامه را اجرا فرمود؟ آیا چنین می‌پنداری که اگر ابوبکر به مردم می‌گفت این فاطمه(س) یکدانه دختر پیغمبر(ص) شما است، پدر را از دست داده، سزاوار است برای خوش‌آیند وی این قسمت از ثروت عمومی شما ملت در اختیار او قرار گیرد. اگر چنین مطلبی با مردم می‌گفت آیا مردم ناراضی بودند؟ و به این امر تن نمی‌دادند؟

ابن ابی‌الحدید می‌گوید: من گفتم: آری، قاضی القضاة ابوالحسین عبدالجبار هم چنین گفت: که مقتضای اکرام و احسان این بود که فدک به زهرا(س) واگذار شود، اگر چه این منع ابوبکر و عمر هم از نظر تصلب در دین از نظر ما نیز به جا و پسندیده است.

ولی من معتقدم که این عمل ابوبکر و عمر از نظر اجرای برنامه دینی هم به جا و پسندیده نبوده است، و این سخن قاضی القضاة صرفاً از باب حسن ظنّ وی به آن دو خلیفه است، و الاّ از نظر قواعد شرعی این عمل ابوبکر و عمر خلاف بوده چون برحسب اخبار متواتره یقینی که از طریق عامه نقل شده پیغمبر اکرم (ص) فرموده: «إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا» خداوند برای غضب زهرا(س) خشمگین می‌شود و به رضایت وی خشنود می‌گردد و این از جمله احادیثی است که حاکم در «مستدرک الصحیحین» و علامه مناوی در کتاب «کنوز الدقائق» حرف الف نقل کرده‌اند ابوبکر و عمر هر دو این حدیث را از پیغمبر(ص) شنیده بودند و حتی در آن روزی که به عیادت زهرا(س) آمده بودند در کنار بستر وی به این مطلب اعتراف کردند و گذشته از این بخاری در صحیح خود باب

مناقب فاطمه(س) نقل کرده که پیغمبر(ص) فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِني فَمَنْ أَغْضَبَهَا فَقَدْ أَغْضَبَنِي» فاطمه(س) پاره تن من است هر کس او را خشمگین کند مرا به غضب آورده است<sup>۱</sup> منحصرأً فاطمه(س) پاره تن من است آنچه او را آزار دهد مرا می آزارد و هر چه وی را مسرور گرداند مرا شادمان می نماید - در کتاب «شفاء» قاضی عیاض نقل کرده که حضرت فرمود: «إِنَّهَا بَضْعَةٌ مِني يُرِيْبُنِي مَا أَرَابَهَا وَيُؤْذِنِي مَا آذَاهَا» این دختر تنها پاره تن من است هر بدی که به او برسد به من رسیده و هر چه او را آزاد دهد مرا اذیت نموده است - این روایت را ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنه» و طبری در ذخائر العقبی و بخاری در صحیح خود در «کتاب نکاح» و صحیح مسلم در باب «مناقب صحابه» نقل کرده اند پس با وجود این روایات عمل ابوبکر و عمر نه تنها از نظر جهات عاطفی ناپسند بوده بلکه از نظر قواعد شرعی هم ناپسند بوده است، زیرا موجبات خشم خدا و رسول او را فراهم کرده اند.

در هر حال با وجود این احادیث و خشم و غیظی که زهرا(س) نسبت به ابی بکر و عمر تا آخر عمرش ادامه داد به حدی که وصیت کرد آن‌ها در تشییع جنازه اش شرکت نکنند و بر وی نماز نگذارند، چه حسابی باید برای این دو خلیفه باز کرد؟<sup>۲</sup>

---

<sup>۱</sup> طبری در کتاب ذخائر العقبی ص ۳۷ و متقی حنفی در کتاب کنز العمال ج ۶ ص ۲۲۰ ای حدیث را نقل کرده اند و مناوی در کتاب «فیض الغدیر» ج ۴ ص ۴۲۱ بعد از نقل این حدیث گفته: به همین روایت استدلال شده بر کفر کسی که به فاطمه(س) دشنام بدهد چون او را به غضب آورده و نیز همین حدیث دلالت می کند که زهرا(س) از شیخین افضل بوده است، و نسائی این حدیث را در خصائص ص ۳۵ آورده

<sup>۲</sup> در این جا اینجانب (مترجم) نظر خوانندگان عزیز را به نکته ای جلب می کنم: مؤلف فقید در این کتاب موضوع فدک را صرفاً از نظر شئون محکمی مورد بحث و تحلیل قرار داده است، و لذا در این قسمت اخیر از این فصل که روی این مطلب تکیه کرده که تنها راه ارضاء فاطمه(س) و اگذاری فدک به وی بود، ممکن است بعضی از افراد که تحت تأثیر این سخن قرار گرفته اند فکر کنند که زهرا(س) یک فرد ماده پرست و ثروت دوستی بوده که

## عذر بدتر از گناه

انگیزه خشم او توقیف فدک و تنها راه ارضای وی واگذاری فدک به او بوده است، خیر، مطلب چنین نیست، اگر ابوبکر و عمر چند برابر فدک را هم به او می دادند که ساکت بشود و از انقلاب در برابر حکومت آنان خودداری کند زهرا(س) از آنها راضی نمی شد و هم چنان بر آنان غضبناک و خشمگین بود، زیرا که انگیزه زهرا(س) در انقلابی که به عنوان استنقاذ فدک به راه انداخته بود تنها رسیدن به پول و ثروت نبود، بلکه انگیزه وی را دو مطلب تشکیل می داد:

۱- پیش گیری از تصرف و تحریف احکام الهی، همچنان که در خطبه خود که بزرگ میتینگ علیه تجاوز حکومت وقت بود، روی این مطلب تکیه کرد که حدیث ساختگی ابی بکر برخلاف قرآن است، و این دستگاه رهبری که برمبنای سالوسگری حزبی با چهره دموکراسی روی کار آمده در نظر دارد با جعل اکاذیب و اتهامات نسبت به نبی اکرم اسلام(ص) قوانین و احکام الهی را تحریف کند، و با این که فدک اعطایی پیغمبر(ص) بری بوده و قبلاً آن حضرت متصرف فدک بوده است و در محاکمه خصوصی اقام شهود بر آن کرده در عین حال در خطبه اش از این مقوله سخن نراند.

۲- نمایشگری چهره دیکتاتوری و قلدارنه حکومت ابوبکر و عمر، ابوبکر و عمر یک دیکتاتوری سرسختانه را در زیر ماسک عدل قرآنی و اسلامی اجرا می کردند. و شاید مردم سطحی آن زمان که هنوز آموزش های اسلامی در آنها عمیق نشده بود و بینش کامل پیدا نکرده بودند که به ماسک های فریبا فریفته نشوند، نمی توانستند آن قیافه عفریت آسای قلدر را نه حکومت ابی بکر و عمر را در واقع به بینند و زهرا(س) می خواست با اثبات این تجاوز بی رحمانه آن چهره باطنی حکومت ابی بکر و عمر را برملا سازد، رضایت فاطمه(س) تنها با استرداد فدک حاصل نمی شد، بلکه خوشنودی بر این متوقف بود که ابوبکر و عمر از چپاول و غصب دست بکشند و مقام مقدس رهبری اسلام را در همان مسیر خدائیش (علی(ع)) واگذارند (مترجم)

عده‌ای از افراد در صدد تبرئه خلیفه برآمده‌اند و به صورت دفاع بیشتر گناه وی را تثبیت نموده‌اند.

از جمله گفته‌اند: خشم زهرا(س) بر ابی‌بکر به خاطر یک موضوع دینی نبوده است بلکه این گونه خشم‌ها خواه و ناخواه برای افراد نسبت به اشخاصی که از آن‌ها جانبداری نکنند پیش می‌آید و این خشم در واقع یک غضب صد در صد کامل نیست، بلکه یک نوع بی‌توقعی است که معمولاً برای افراد در مواقعی که برخلاف میل آن‌ها مطلبی اجرا شود ولو به حق حاصل می‌گردد.

البته این سخن باطل است، زیرا این نوع خشم (دل آزرده‌گی در برابر حق) از یک فرد مؤمن عادی صادر نخواهد شد، تا چه رسد به فاطمه‌ای که آیه تطهیر و آیه مباحله و سوره هل اتی در شأن او نازل شده و پیغمبر(ص) او را سیده نساء عالمین نامیده است، اگر واقعاً ابوبکر نسبت به موضوع فدک به حق حکم کرده بود سزاوار نبود فاطمه(س) خشمگین شود و چه چیز بدتر از این است که مسلمانی از اجرای حکم خدا ملالت پیدا کند.

ظاهر قضیه این بوده که زهرا(س) در این جا حق خودش را مطالبه می‌کرده است. و چون حق زهرا(س) را بی‌جهت گرفتند و بی‌دلیل او را از ثروتش محروم نمودند غضبناک شد و این خشم تا هنگام مرگش ادامه داشت، و این غضب در برابر چپاول و غصبی بود که در حکم پایمال کردن دین و قانون مالکیت اسلام به حساب می‌آمد، پس خشم زهرا(س) به خاطر موضوع مذهبی بوده است.

گذشته از این: پیغمبر(ص) به طور مطلق فرمود: «غضب زهرا غضب خدا است» و این سخن پیغمبر(ص) انواع خشم‌های فاطمه(س) را شامل می‌شود، نمی‌توان گفت که این کلام پیغمبر(ص) مخصوص غضب‌های دینی زهرا(س) بوده است. زیرا اگر چنین باشد پس این سخن پیغمبر(ص) فضیلتی برای فاطمه(س) ثابت نمی‌کند، زیرا خدا در برابر خشم هر فرد مؤمن که مربوط به دین باشد خشمگین می‌شود، پس این که پیغمبر(ص) در بین همه مسلمانان این مطلب را به صورت مزیتی برای زهرا(س) بیان فرموده معلوم می‌شود مراد اینست که به طور مطلق



آزردگی زهرا(س) موجب خشم پروردگار است.<sup>۱</sup>

در هر حال خداوند اطاعت و فرمانبرداری خود را در تحصیل خوشنودی فاطمه(س) قرار داده است، و ثواب و اجر را بر تأمین رضای خاطر وی مترتب ساخته است. از باب احسان به پیغمبر خودش، همچنان که در قرآن کریم ایفاء حق پیغمبری وی را مهربانی با فرزندان و بستگان آن حضرت قرار داده، بنابراین از جمله حقوق مسلم پیغمبر(ص) - محبت به دخترش فاطمه(س) و نگهداری وی از آزردگی خاطر و دل - نگرانی بوده است. چون او پاره تن پیغمبر(ص) بوده و به خشم آوردن او مساوی با غضبناک ساختن رسول الله(ص) بوده است، و بدیهی است که پیغمبر(ص) هیچگاه به باطل غضبناک نمی‌شود، و خشم رسول الله(ص) بر حق است، و خشم او موجب خشم خدا است و کسی که خدا بر او خشمگین باشد او در گمراهی است و سرنوشتش خلود در آتش جهنم است.<sup>۲</sup>

سخنی از ابن تیمیه:

این تیمیه در کتاب منهاج السنه جلد ۲ صفحه ۱۷ در مقام دفاع از ابی‌بکر و عمر که مرد خشم فاطمه(س) قرار گرفته بودند چنین پاسخ می‌دهد: که این حدیث پیغمبر(ص) « فَاطِمَةٌ بَضْعَةٌ مِّنِّي يُرِيْنِي مَا أَرَابَهَا وَ يُؤْذِنِي مَا آذَاهَا » در مورد علی(ع) صادر شده است.

زیرا علی(ع) تصمیم گرفته بود با دختر ابی‌جهل در زمان زندگی پیغمبر(ص) و فاطمه(س) ازدواج کند، این

---

<sup>۱</sup> ممکن است از عموم این روایت استفاده دیگری هم بکنیم و آن این که فاطمه(س) خشمی و غضبی جز برای خدا و دین خدا نداشته و همه خشم‌های وی و خوشنودی‌هایش در طول عمر به خاطر خدا بوده است. و بر طبق این مطلب خشم زهرا(س) در این مورد هم برای خدا بوده. (مترجم)

<sup>۲</sup> این مطلب از آیات اخیر سوره مبارکه «الْحَمْدُ» روشن است که گمراهان در ردیف کسانی قرار گرفته‌اند که مورد خشم خدایند همچنان که می‌فرماید: «غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ» (مترجم)

تصمیم علی(ع) موجب غضب پیغمبر(ص) شد و رسول الله(ص) چنین فرمود، و در خبر رسیده که پیغمبر(ص) فرمود: بنی هشام بن مغیره از من اجازه خواستند که دختر خود را به علی بن ابیطالب(ع) بدهند و از طرف من اذنی نیست، اذنی نیست، اذنی نیست (سه مرتبه این جمله را تکرار فرمود) اگر علی(ع) دوست دارد با دختر آن‌ها ازدواج کند پس دختر مرا طلاق بدهد، زیرا دخترم پاره تن من است از هر چه که او بدش بیاید مرا هم بد می‌آید و هر چه موجب آزدگی او شود مرا هم می‌آزارد، سپس ابن تیمه گفته معلوم است که خواستگاری علی(ع) از دختر ابی جهل موجب نگرانی و ناراحتی فاطمه(س) خواهد بود، پس این عمل موجب زجر و آزار پیغمبر(ص) هم می‌شود، اگر این سخن پیغمبر(ص) بنا باشد مصداق پیدا کند (یعنی این یک وعید جدی است) باید اولاً مصداق آن علی(ع) باشد، زیرا علی(ع) با این خواستگاری زهرا(س) را خشمگین کرد و اگر این سخن پیغمبر(ص) یک وعید جدی نیست، پس ابی بکر هم که زهرا(س) را به غضب آورده همچون علی(ع) مورد خشم پیغمبر(ص) واقع نمی‌شود.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> متأسفانه آن کس که این جریان دروغ را نقل کرده و به علی تهمت زده است، بیش از آن چه به علی(ع) اهانت کرده باشد، پیغمبر(ص) و زهرا(س) را مورد توهین قرار داده است، زیرا در طی این بیان پیغمبر(ص) یک فرد متعصب به عصبیت جاهلانه معرفی شده است، که از ازدواج دامادش با دیگری ناراحت می‌شود، و زهرا(س) هم یک زن جاهل دارای غیرت جاهلانه که از سنی دار شدن وحشت زده و خشمگین می‌گردد، و حال این که پیغمبر(ص) و زهرا و علی(ع) خانواده‌ای هستند که «أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ» این روایت و امثال آن را مزدوران معاویه جعل کرده‌اند برای این که نسبت به علی(ع) و اهل بیت پیغمبر(ص) اهانت کنند، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۴ ص ۶۱ می‌گوید ابوجعفر اسکافی نقل کرده که معاویه عده‌ای از اصحاب و از تابعین را استخدام کرد که روایات قبیحه‌ای در مورد طعن بر علی(ع) جعل کنند و آن‌ها را کاملاً از نظر پول راضی می‌کرد که هر چه دلخواه معاویه است انجام دهند.

پاسخ از این سخن: اولاً این روایت از نظر شیعه مخدوش است و هیچ یک از روایت امامیه آن را نقل نکرده‌اند، زیرا شیعه معتقد است امام (ع) معصوم است و معصوم عملی که موجب خشم خدا و رسول (ص) باشد نه تنها انجام نمی‌دهد بلکه اراده هم نمی‌کند، و این روایت مطابق مذهب ناصبی‌ها است که دشمن سرسخت علی (ع) و اهل بیت (ع) اند و ثانیاً این روایت دلالت نمی‌کند که علی (ع) دختر ابی جهل را خواستگاری کرده است بلکه روایت می‌گوید بنی هشام از پیغمبر (ص) استجازه کردند که دخترشان را به علی (ع) بدهند و این استجازه موجب خشم پیغمبر (ص) شد.

ثالثاً بر فرض این که بگوییم علی (ع) دختر ابی جهل را خواستگاری کرد، علی (ع) عمل نامشروعی انجام نداد، زیرا (به عقیده سنی‌ها که علی (ع) را امام و عالم به تمام حقایق نمی‌دانند) علی (ع) برحسب آیه قرآن که می‌فرماید: «فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَى وَ ثَلَاثَ وَرُبَاعاً»<sup>۱</sup> - از زنان پاک و با عفت دو تا و سه و چهار تا نکاح کنید - تعدد زوجات را یک امر مشروع و مجاز برای خود می‌دانست و به عنوان اقدام به یک امر مشروع به خواستگاری دختر ابی جهل دست زد و بعد که برحسب فرموده رسول الله (ص) متوجه شد چون این عمل موجب ناراحتی زهرا (س) و خشم خدا و رسول است از آن اجتناب کرد. و در این جا نه تنها عمل علی (ع) مورد خشم زهرا (س) نبود بلکه زهرا (س) از علی (ع) بسیار خوشنود شد که در پیرو خواستگاریش به خاطر تأمین رضای فاطمه (س) علی (ع) با آن دختر ازدواج نکرد، چون نفس خواستگاری زهرا (س) را خشمگین نمی‌کرد. اگر خواستگاری منجر به

---

تازه بر فرض این که بگوییم این روایت ابن تیمیه و این جواب وی صحیح است، سایر اخبار و روایاتی که در این مورد از پیغمبر (ص) رسیده چه جواب خواهد داد، مخصوصاً آن اقراری که زهرا (س) از ابوبکر و عمر در بستر بیماری گرفت و بعد اعلام کرد که از آن‌ها غضبناک است، و هنگامی که ابوبکر سخن او را شنید و متوجه شد رضایت زهرا (س) امکان ندارد به ضجه درآمد.

<sup>۱</sup> سوره نساء آیه: ۳

ازدواج می‌شد خشم زهرا(س) برمی‌افروخت.

این عمل کجا و کردار ابی‌بکر و عمر کجا، که حقّ زهرا(س) را غصب کردند و مال شخصی وی را چپاول نمودند

و استشهادها و استدلال‌های او را با تمام حاکمیت زیر پا گذاردند.

## برگشت فدک

در طول تاریخ اول کسی که فدک را به اهل بیت پیغمبر(ص) برگردانید عمر بن عبدالعزیز بود، هنگامی که به خلافت رسید اعلام کرد:

«ای مردم من فدک را به فرزندان رسول الله(ص) و فرزندان علی بن ابیطالب (ع) رد کردم، و مادامی که عمر بن عبدالعزیز خلیفه بود فدک در دست آنها بود.

ابن ابی الحدید از ابابکر جوهری نقل می‌کند: هنگامی که عمر بن عبدالعزیز به حکومت رسید اولین دادخواهی که انجام داد: حسن بن حسن بن علی(ع) را طلبید و بعضی گفته‌اند مولا زین العابدین(ع) را طلبید و فدک را به آن حضرت رد کرد.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> البته این حرف درست نیست و روایت صحیح اینست که هیچ یک از ائمه هدی(ع) فدک را بعد از غضب از حکام زمان تحویل نگرفتند و آن را سایر از سادات و علوین از حکومت‌ها می‌گرفتند و باز دوباره مأخوذ می‌شد. (آقای مقدسی)

توجه: علت این که امامان ما هیچکدام حاضر نمی‌شدند فدک را از حکام زمان تحویل بگیرند به این خاطر بود که آنها می‌خواستند با برگرداندن فدک حکومت دیکتاتوری خود را ماسک عدل بزنند و در قالب این عمل ثابت کنند که حق غضب شده آل محمد(ص) تنها یک فدک بوده است، و خلافت و حکومت حق مغضوب آنان نیست، همچنان که این مطلب از مضمون حدیث معروف موسی بن جعفر(ع) دانسته می‌شود: که وقتی هارون در حضور بزرگان و زعمای ملت اسلام ضمن یک دلسوزی ساختگی نسبت به مظلومیت آل محمد(ص) از حضرت تقاضا می‌کند که امام(ع) حدود فدک را تعیین بفرمایند، تا فدک مغضوب به آن حضرت مسترد گردد، امام(ع) ابتدا از تعیین حدود امتناع ورزید و آخر الامر اظهار فرمود: فدک چهار حد دارد: حد اول آن عدن و مرز دوم آن سمرقند و حد سومش افریقا و حد چهارم سیف البحر و ارمنستان می‌باشد، صورت هارون در برابر این اظهار

چه می‌شد ابوبکر همچون عمر بن عبدالعزیز رفتار می‌کرد؟ و فدک را به زهرا(س) مسترد می‌نمود؟ یا از باب ولایتی که او بر اموال مسلمین داشت و یا از باب استحقاق مشروع زهرا(س)، چون پیغمبر(ص) فدک را در زمان حیات خود به فاطمه(س) بخشیده بود و علی(ع) را امّ ایمن هم در این قضیه به نفع زهرا(س) شهادت دادند و از نظر محاکمه رسمی استشهاد زهرا(س) در یک چهارم نقص داشت و در مقابل این یک چهارم نقص باید فاطمه(س) را قسم می‌داد. نه این که اصلاً استشهاد او را ردّ کند.

به خواست پروردگار تألیف این کتاب به قلم توانای مؤلف فقید به عربی در ماه ربیع الاول سال ۱۳۵۲ هجری قمری پایان پذیرفت.<sup>۱</sup>

---

امام(ع) سیاه و از همین جا تصمیم قتل آن حضرت را گرفت، (بحار ج ۴۸ ص ۱۴۴) - مترجم

<sup>۱</sup> در این کتاب مرحوم مصنف خطبات صدیقه اطهر(س) را نقل نفرموده است، خوانندگان به کتاب زهرا(س) تاریخ و تحلیل که از تألیفات این حقیر مراجعه فرمایند.